

UNIVERSAL  
LIBRARY

OU\_228636

UNIVERSAL  
LIBRARY

۱۴۰۲

سید محمد

رستم زاده بهقوی

ر - ج

بندگی بهایی جلد اول

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

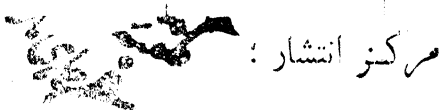
Call No. ۲۰۰۲ - ۱۲ Accession No. ۱۲۲۰۲

Author: رحیم زادان لیسوی

Title: جنبش‌های ملیتی جلد اول

This book should be returned on or before the date last marked below.

---



مرکز انتشارات

تهران - خیابان لاله‌زار - سرای لاله‌زار دفتر آسیای وسطی

# منابع کتاب

مدار کی که در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است :

الخبار السنیه ( ترجمه از مؤلفات قدیمی فرانسوی ) - تاریخ  
ابی الفدا ( که خودش از دودمان ایوبی است ) - کامل التواریخ  
ابن اثیر - و فیات الاعیان ابن خلکان - تاریخ مفصل امپراتوری  
بیزانس تألیف سنت مارتین ( Saint - Martin ) فرانسه -  
تاریخ انگلستان ( تفصیل احوال ریکاردوس شیردل ) - تاریخ  
ابن خلدون - تاریخ مصر ( الحدیث ) - تاریخ عمومی قسمت  
جنگهای صلیبی ( انگلیسی ) - قسمتی از سرگذشت پادشاه  
و ولیعهد نروژ که در متن یاد شده از ( آنسیکلوپدی بریتانیکا )  
- تاریخ جنگهای صلیبی تألیف قاضی بادکوبه ( توضیح آن  
در متن کتاب آمده )

برخوانند ۳۳۳ گرامی روشن باد که چاپ اول این کتاب هنوز  
به کتابفروشی های تهران توزیع نشده نایاب است و نامزیر به طبع  
مجدد پراختیم چون این طبع بهمت اهل فن ارزاتر تمام شد جلد اول  
به بهای چهل ریال و جلد دوم به (۲۵) ریال فروش میرود .

## دیباچه‌ی کتاب

در سلطنت سلجوقیان قلمرو سلطنت ایران بیش از حد امتداد یافت  
چنانچه در تاریخ این سلسله میخوانیم که خواجه نظام الملک طوسی به کارگرانی  
که در کاشغر برای ساختن سد رنج برده بودند و مزد میخواستند بر  
سرمتصدیان دارائی انتاکیه برات صادر کرد . همه میدانیم که کاشغر شهری  
است مسلمان نشین در استان ( سی کیانک ) شمال غربی چین و هم اکنون  
نیز از قلمرو جمهوری چین شمرده میشود و اما انتاکیه در خاک سوریه  
نزدیک آناتولی قرار دارد .

وقتی مقاطعه کاران آن برات را دیدند فریاد برآوردند و نزد ملکشاه  
تظلم کردند . ملکشاه با تعجب از وزیر پرسید چگونه چنین چیزی با عقل  
سالم راست می آید که کارگر کاشغری یکسال راه پیمائی کند و از چین بشام  
رفته مزد خود را بگیرد ؟ !

وزیر هوشمند پاسخ داد من آن برات را صادر کردم که این غوغا  
پدید آید و مورخان در متون تواریخ خود آنرا بنگارند تا آیندگان بدانند  
بهنای کشوری که زیر فرمان تو بوده و با این نظم و امنیت اداره میشده  
است از کجا تا کجا میرسیده است .

خلاصه آنکه هنگام وفات ( ملکشاه اول ) قسمت عمده‌ی آناتولی  
که از صدر اسلام تا آنروز بتدریج زیر استیلای مسلمانان درآمده بود و  
بنام ( روم ) نامیده میشد ضمیمه‌ی ایران گردیده بود و در سوریه نیز شهرهای  
عمده مانند دمشق ، حلب ، حمص ، حما ، انتاکیه و غیره بتصرف ایرانیان  
درآمده بود . علت پیشرفت سریع قوای سلجوقی در سوریه آن بود  
که پیش از ظهور سلجوقیان تمامی فلسطین و سوریه و قسمت عمده‌ی جزیره  
( یعنی سواحل آبادان و حاصلخیز فرات شمالی و دجله شمالی ) و دیار بکر  
بخلفای فاطمی مصر تعلق داشت و بسا آنکه دولت فاطمی در داخل خود  
گاهگاه دوچار ضعف و اختلال میشد و حسد و زبیران و امیران کار دوات

را مختل میگردانید با اینوصف از آنجا که مبلغان زبردست وفداکارداشتند و با نیروی فصاحت و بلاغت و با تدابیر سیاسی خود مذهب شیعه را ترویج مینمودند طبعاً تمامی شیعیان درولایات مختلف اسلامی هواخواه و پشتیبان فاطمیه شده بودند و این بیت از شاعر شهیر ودانشمند شهید بلخی گواه این معنی است :

« از رود کی شنیدم استاد شاعران »

« اندر جهان بکس مگرو جز به فاطمی »

یا « کاندل جهان بکس مگرو جز بفاطمی »

بدون شبهه هر گاه سردار شیعی معروف به ( بساسیری ) که بر خلیفه‌ی عباسی تاخت در کار خود موفق میگشت خلافت عباسیه پایان مییافت و نفوذ فاطمیه بر سرتاسر عالم اسلام رقرار میگردید اما ظهور دولت جوان و نیرومند سلجوقی نه فقط بغداد و خلافت عباسیه را نجات داد بلکه از ضعف داخلی و سوء تدبیر رجال مصر استفاده کرده قسمت عمده‌ی سوریه را همچنانکه اشاره نمودیم تصرف کرد . اما قدرت و پیشرفت سلجوقیان با وفات ملکشاه و کشته شدن خواجه نظام الملک بدست فدائیان باطنیه متوقف گردید و فرزندان ملکشاه برای تحصیل تخت و تاج بجان هم افتادند و کم کم فرمانروائی دولت ایران بر نستانها و شهرستان های دور دست فقط بصورت تشریقاتی و اسمی درآمد زیرا سرداران و امیران در هر شهری که حکومت داشتند بقدر لیاقت و استعداد خود در همان شهر ریشه دوآیندند و فرمانروائی خویش را بصورت موروثی ساختند چنانچه وقتی حاکم يك ولایت فوت میکرد پسرش جای ویرا میگرفت اما البته با فرستان اموال و هدایا موافقت دربار شاهنشاهی را جلب مینمود و برای مشروع ساختن حکومت خود و برای حفظ خویش از طمع و تجاوز حکمرانان ولایات مجاور هر طور بود فرمانی از پادشاه سلجوقی بدست می آورد بنا بر این همیشه خطبه بنام سلطان ایران خوانده میشد و سکه نیز بنام وی ضرب میگشت و نیز هر گاه ما بین دو حکمران همسایه اختلافی روی میداد و همزور بودن آن دو حاکم سبب طولانی شدن پیکار و جدال میگشت طسرفین بدر بار

شاهنشاهی متوسل میشدند و در دیوان عالی درهمدان با اصفهان و در صورت بزرگی قضیه در دیوان عالی سنجری که در مرو تشکیل میشد بهر گونه که قضیه حل و فصل مییافت مورد قبول و اطاعت طرفین دعوا قرار میگرفت .

بسط فرمانروائی سلجوقیان بخاکهای روم و شام این نتیجه را داد که زبان فارسی در آن ممالک رواج یابد چنانچه در روم اسلامی زبان رسمی شناخته شد و تمامی لغات اداری و اصطلاحات دولتی از آن زمان بسر زمین های مزبور وارد گردید و برخی از نویسندگان مصر که تصور کرده اند اصطلاحات اداری فارسی از عهد صلاح الدین ایوبی بیحد در کشورهای عربی داخل شده اشتباه است زیرا مدتها پیش از سلطنت ایوبیان مستانداران و فرمانداران از ایران بشام و روم میرفتند و زبان رسمی آنان فارسی بود نهایت آنکه چون در شام زبان مردم عربی بود همینکه نفوذ شاهنشاهی ایران از آنجا بریده گشت و فرمانداران مستقل شدند نظر به احتیاجی که برای همکاری با اهل محل داشتند آرام آرام زبان عربی را که در خود ایران هم محترم بود بجای فارسی بکار بردند اما در روم زبان فارسی قرنها برجا ماند و فقط بعد از فنای سلجوقیان و استقرار سلطنت عثمانی از اوایل قرن دهم هجری بیحد بنا بر اصرار سلاطین عثمانی تدریجاً زبان ترکی را رسمیت داده فارسی را متروک نمودند .

بالجمله ملکشاه سلجوقی و وزیرش در ظرف دو ماه بشت سرهم از دنیا چشم پوشیدند و در همین وقت سرتاسر اروپا بجنبش درآمد تا مانند سیل بجان مشرق سرازیر شود .

ملل اروپا بقصد تسخیر شهر بیت المقدس و پاک کردن خاک فلسطین از وجود کفار ستمکار یعنی مسلمانان زیر راهنمایی کلیسا و بیشوائی کشیشان گروه گروه از خشکی و دریا بجان سوریه تاختند و در آنحال مستانداران و فرمانداران تنها با نیروهای رکابی و محلی خود باید از دشمنانی که در کوهساران و دشت ها همچون دریا موج میزدند جلوگیری نمایند .

این واقعه در تاریخ کیتی بعنوان جنگهای صلیبی نامیده شده است تاریخ جنگهای صلیبی در جمیع زبانهای زنده ی دنیا تألیف و تدوین شده است جز در زبان فارسی و حال آنکه این واقعه بیش از هر کشور دیگری بسا

کشور ایران ارتباط داشته است و بطوریکه اشاره نموده ایم در آنهنگام فقط سرداران و فرمانداران اعزامی از ایران بودند که دفاع از مسلمانان را برعهده داشتند و هر کس در هر کجا در برابر اروپائیان مقاومت مینمود دربار و دولت شاهنشاهی ایرانرا پشتیبان خود میشمرد - معروف است که وزیرها تدبیر مصر موسوم به ( بدرجمالی ) خطاب بفرستادگان اهل صلیب چنین گفت : « ... شما خشنود و شاگرد باشید که مقام مقدس خلافت فاطمی مصر اصلاً میل ندارد خون شما مسیحیان ریخته شود زیرا صد هزاران رعیت عیسوی داریم که رعایت خاطر آنانرا نموده با شما مدارا مینمائیم و گر نه بفرض آنکه هشتاد هزار شمشیرزن سودانی ما یکجا بزمین فرورفته نابود شوند برای ما همینقدر کافیست که به حکمران موصل اشاره نمایم تا مشاهده نمایند که دشت های فلسطین از فراوانی نیزه با نیزارها اشتباه شود و اما شما دعا کنید که او « حاکم موصل » هرگز از تعدیات شما بسططان اعظم خود در مرکز ایران شکوه نبرد زیرا در ردیف لشکرهای گوناگون سلطان ایران لشکر عظیمی است مرکب از مردم خواران که خون شما را بجای شربت نیشکر مینوشند و با توجه آنان بدینجانب نه تنها شما تباہ میشود بلکه مردم مصر نیز در خطر خواهند بود .. »

خلاصه آنکه بنا بر اهمیت جنگهای صلیب بلحاظ تاریخ اسلام و ارتباطی که وقایع مزبور مخصوصاً با تاریخ ایران دارد و بشرحی که در آغاز فصل اول مندرج است در صدد تألیف آن برآمدیم و اینک جلد اول آنرا بخوانندگان فارسی زبان تقدیم مینمائیم و جلد دوم نیز که زیر چاپ است در همین اوان انتشار خواهد یافت و امید است مورد توجه خوانندگان عزیز و عموم هم میهنان قرار گیرد .

درخاتمه یادآور میشود که اینجانب بنا بر عادت دیرین که در پایان هر يك از تألیفات خود اسامی گروهی از دوستان را برای تخلید و جلاودان ماندن نام ایشان ثبت میکنم در این کتاب هم در فرجام دیباچه از جمعی که نسبت بایشان علقه‌ئی در قلب دارم یاد کرده‌ام و این کتاب را نیز به دوست دیرین گرامی خویش جناب آقای علی دشتی نویسنده و دانشمند نامور اهدا، نموده‌ام .

## از علمای روحانی :

آیه الله بهبهانی حاج سید محمد - آیه الله امام جمعه تهران ( سید حسن )  
حضرات ملاذانامی ، خلیلی آقا سید اسمعیل - خلیلی آقا سید محمد - مازندرانی  
آیه الله زاده - نیشابوری حاج مجتهد ابوالقاسم  
نام خانوادگی به ترتیب الفبا یاد شده  
تا تقدیم و تأخیر مقامی رعایت نشود

## از وزیران کنونی :

جنابان آقایان: اخوی (جمال الدین، وزیر دادگستری)، دکتر سجادی  
( سید محمد که بفرمان ملوکانه از مجلس سنا بمقام وزارت دارائی انتقال  
یافته اند ) - علم ( اسدالله ) از کهن دودمان امرای قایمات و فاتحان  
هرات ، وزیر کشور ( فروهر (غلامحسین، وزیر صنایع) - معتمدی (علی،  
وزیر مشاور) - دکتر مهران ( محمود ، وزیر فرهنگ ) .

## در مجلس سنا :

جنابان آقایان : دفتری ( دکتر متین دفتری ) - دیوان بیگی  
( محمد ) ساعد مراغه ای ( محمد ) - طباطبائی ( عبدالمهدی ) - ظهیر-  
الاسلام ( جواد ، هر چند جای این سنا تورگرمی در صف روحانیون کرام  
است ) - جم ( محمود مدیر الملک ) - گلشائیان ( عباسقلی ) ، که اخیراً بمقام  
تستانداری آذربایجان منصوب شده اند ) - فرخ ( سید مهدی معتمد السلطنه  
اخیراً بفرمان ملوکانه به سرپرستی تستان فارس برقرار شده اند ) - مسعودی  
( عباس ، مؤسس روزنامه و مجله ای اطلاعات و بینگاههای متعدد دیگر  
مثل اطلاعات هوایی و ژورنال دو تهران و غیر آنها ) - دکتر ملک زاده  
مهدی - مؤبدتابتی ( علی ، شاعر و سخنور نامی ) .

## در مجلس شورای ملی :

جنابان آقایان : اردلان ( حاج عز الممالک امان الله ) - امامی ( نورالدین )  
افغنی ( احمد ) - امیر تیمور کلانی - بهبهانی ( جعفر ) - تیمورتاش ( منوچهر )  
خلعت بری ( ارسلان ) - سرمد ( صادق شاعر نامور ) - عاملی ( حسین ، از احفاد شیخ  
بهاء الدین عاملی قدس سره ) - عمیدی نوری - فرامرزی ( عبدالرحمن نویسنده  
شهری ) - قراگوزلو ( غلامحسین احتشام الدوله ) - نقابت - مشایخی ( مهدی )

## از وزیران و نمایندگان و عهده داران مقامات عالی کشور در گذشته و حال:

جنابان آقایان: اردلان (ناصرقلی) - اسدی (سلمان) - بیات (سهام السلطان رئیس کنونی شرکت ملی نفت) - پیرنیا (داود) فرزند مرحوم مشیرالدوله (حائری (هادی) - دکتر حسابی (محمود) - حکیمی (محمد) رام (مصطفی قلی انتخاب الملک، نستاندار خراسان) رهنما (زین العابدین) سرابندی (موسی، مدیر کل ثبت کشور) سروری - (محمد) که اخیراً همت و وقت خود را بتأسیس بنگاهها و جمعیت های خیریه مثل جمعیت حمایت مسلمانان و غیره مصروف میدارند) - سپهر (احمد علی مورخ الدوله) سهیلی (تیمسار سرتیپ حسن) - شادمان سید فخرالدین نایب التولیه آستان رضوی ۴ شاهرودی باقر - شریعت زاده احمد - صالح (الله یار) صالح علی پاشا استاد دانشگاه - عامری (سلطان محمد، ناظر انتخابی مجلس درسازمان برنامه) معذل (لطفعلی شیرازی) منصور (علی، منصور الملک، سفیر کبیر ایران در ترکیه) - مهران (محمد، ادیب سخنور، نستاندار کنونی بلوچستان و ولایات جنوب شرقی) - نجم (ابوالقاسم نجم الملک، نستاندار کنونی خوزستان) دکتر هومند - مهندس والا (عبدالله، مدیر مجله تهران مصور).

### از تیمساران:

تیمسار آق اولی (سپهبد فرج الله) مدیر کل بانک سپه که خدمات اقتصادی آن در نظر عموم مشهود است. تیمسار یزدان پناه (سپهبد مرتضی) که خدمات ایشان در تأسیس بنگاه حمایت مادران باعث نجات مستمندان است.

### از قضات:

جنابان آقایان: باقر عاملی رئیس دیوان کیفر (ازدودمان مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره) - جعفر جوان (قاضی عالی رتبه بازنشسته) دره محمود (رئیس شعبه هشت دیوان کشور) - رزین حسین (دادگسار انتظامی قضات) سید حسین قریشی (رئیس شعبه ۲ دیوان کیفر) - صیرفی دانا سرشت (قاضی) - ابراهیم تابش (قاضی) - محمد ابریشمیان (قاضی) - پرویز داهی (قاضی).

## از فضلا و نویسندگان :

جنابان آقایان : سید حسین آموزگار خراسانی مدیر جریده زندگی ابوالحسن احتشامی (رئیس اداره انتشارات سازمان برنامه) - حمید رهنما عادل خلعت بری - قویم الدوله (علی اکبر خراسانی) - شجاع الدین شفا جواد فاضل - فرزانه یزدی - مهندس کردبچه (حسین) - اسمعیل ناهید فرزند مرحوم ابراهیم ناهید مدیر جریده تجدد پرور ناهید - احمد سپهر خراسانی سید مصطفی طباطبائی - محمد بواسعاقی (سرهنگ بازنشسته) ، از استادان هنر نقش و نگارش) - سعیدی بیرجندی (حاجی سید غلامرضا) - مسعودی (قاسم ، سرپرست روزنامه پست تهران) استاد ناصح ، محمد علی از ادبای نامی - سید علی اصغر عدیلی سخنور فرهنگ - نویسنده بلند همت صنعتی زاده کرمانی موجد موزه های اصناف و مشاهیر ایران و بنگاههای خیریهی مختلف - فریدون مشیری شاعر شهیر .

از بقایای همقدمان پیشوای فقیه ملی مرحوم سید حسن مدرس :

جنابان آقایان : اخگر (سرهنگ بازنشسته احمد ، نماینده در دوره های مجلس ملی چهارم و پنجم و هفدهم که اخیراً به انتشار علوم اسلامی اقدام و از جمله کتابی زیبا و بسیار ساده برای تعلیم علم تجوید قرآن به عامه تألیف و منتشر نموده اند) - اعتماد الاسلام سیستانی - عباس اسکندری مدیر جریدهی سیاست - حسین کوهی کرمانی - محمد ملکزاده خراسانی - علی اکبر تشید مشاور قضائی مجلس سید غلامرضا (رسا) مدیر جریده ملی قانون

## از سخنوران و دانشمندان نامی :

به استاد علی اکبر دهخدا (که اکنون در بستر نقاهت میگذرانند) با دعای بهبودی درود میفرستیم .  
از شاعر نامور سید محمود (فرخ خراسانی) که غالباً در شهر مشهد متصدی مهام آن ولایتند .  
از استاد سید حسین ادیب بخوردی (موسوی نسل) .  
از استاد سید محمد مشکوة بیرجندی .  
از استاد شیخ حسن ادیب هروی .  
از استاد محمود شهابی که یادگار ادبای خراسانند مشتاقانه میکنیم .

**پزشکان بزرگوارى که در موارد مختلف نویسنده را یارى فرموده اند**  
**جنابان آقایان - امیراعلم (دکتر سردار امیراعلم سابق) یکبار هم**  
 نام ایشان در کتاب شهر بانو ثبت افتاده است و در اینجا منبأ سپاسداریهای  
 مجدد چاپ شد. دکتر جهان شاهی متخصص بیماریهای چشم و گوش و استاد  
 دانشکده پزشکی تبریز - دکتر رفیعی (نظام رفیعی تبریزی) دکتر علاء (محمد،  
 کهن استاد پزشکی) - دکتر صامدی سید ابوالقاسم - دکتر کوثر محمد  
 (متخصص در امراض چشم گوش و دماغ و حلق و غیره) - دکتر میر سپاسی  
 متخصص امراض مغزی - دکتر ناظری (وزارت بهداشت) دکتر حمید صاحب  
 داروخانه حمید

### از وکلای دادگستری :

**جنابان آقایان - سپهر خراسانی احمد - شهراد (مهدی ، قاضی سابق)**  
 صفوی سید محمد .

### از افسران عالی رتبه ادارات

**جنابان آقایان -** ارجمند مدیر کل وزارت پست و تلگراف - آزاده  
 رضا علی (کشور) - اسدی علی اکبر (کشور) - اکرمی بزدی (سید حسین  
 وزارت دادگستری) - دیدار سلطانزاده حسین (دارائی) - خطیب نو هادی  
 رهبری (ثبت اسناد) - سجادیان ابوالفضل - طباطبائی جواد رئیس حسابداری  
 (وزارت بهداشت) - سلیمی ضیاء الدین (دارائی) طباطبائی عبداللہ (دارائی)  
 عماد کیا (وزارت خارجه) - غفاری (کشور) - کبیر مهدی (ثبت اسناد) موق  
 فتح الله (کشور) کی استوان (وزارت دارائی) - مدرسی چاردهی (مرتضی  
 وزارت تکشور) - مشیری ابراهیم (وزارت تلگراف).

### در بانکها

کسانیکه از بانکها نام میبریم بنا بر اینست که دیده ام این مردان در  
 هر مقامی هستند در پیشرفت کار خلق کمک میکنند :

**جنابان آقایان -** دکتر امری (کریم رئیس اعتبارات بانک ملی)  
 حکیمی قاسم (رئیس کارگزینی بانک ملی) گوهریان علی محمد معاون  
 بانک ملی - صفی نیا (سید حسین رئیس بانک کارگشائی) - غفاری اصلا  
 محمد مدنی - میکائیل احمدی .

### همکاران شخصی

که در کار تنظیم تألیف و نوشتن و کارهای چاپ در همدستی نویسنده  
 کوشیده اند یوسف پور صفوی (وزارت دارائی) آقای منوچهر مشیری (کارمند  
 وزارت تلگراف) و آقای صادق ضرابی جوانان فعال که با ذوق و شوق خود  
 داوطلبانه در کارهای ادبی اینجانب را یاری مینمایند .

**در پایان -** از همت تیمسار سرلشکر ارفع فرزند مرحوم پرنس  
 ارفع الدوله در تأسیس بنگاه اقتصادی و اراقی (آلفا) با تمجید یاد میکنیم .

# بند نخست

## چگونه ملل اروپا بهیجان آمدند

---

در زبانهای مختلف اروپا مثل فرانسه ، انگلیسی ، آلمانی ، ایتالیائی ، هلندی و اسپانیولی و غیره صدها نفر از اهل تاریخ در باره ی جنگ های صلیب تألیفات مشروح کرده اند . در زبان عربی هم کتابهای متعدد نوشته شده ، در ترکی استانبولی نیز تاریخ جنگهای مزبور هست و در زبان ترکی قفقازی هم قاضی بادکوبه موسوم به ( میر محمد کریم فرزند میر جعفر ) که از فضلا و پیش از انقلاب کومونیستی در بادکوبه متصدی امور قضائی برای مسلمانان بود ، کتاب نسبتاً جامع و مستندی راجع به مجازبات صلیبی تألیف کرد ولی در ایران خودمان هنوز کتاب جداگانه و مخصوصی در آن موضوع بچاپ نرسیده است . تنها نویسنده ی این مقاله همان تألیف قاضی را زمینه قرار دادم و با آوردن حواشی و تفصیلی از مدارك عربی و اروپائی این تاریخ را بفرجام رسانیدم .

در مقدمه باید توضیح دهم که مورخان گیتی جنگها و هجوم های اهل اروپا را که بنام صلیب صورت گرفته است هفت فقره می شمارند . اما حقیقت آنست که مهمترین آنها سه هجوم بود که از طرف ملت های مختلف اروپا برضد مسلمانان آسیا واقع شد و هجوم سوم فرنگ در شام

با دوران قدرت صلاح الدین ایوبی مواجه گشت و مقاومت های سلطان ایوبی بمطامع اروپائیان پایانی داد و چهار هجوم دیگر غالباً بر ضد مسلمانان در شمال افریقا و مراکش و اندلس بوقوع پیوست که بشکست و اسارت سن لوئی پادشاه مقدس فرانسه خاتمه یافت . اما بهر حال چهار هجوم اخیر از حیث اهمیت با سه هجوم اول برابر نمی آید و ما اکنون داستان نخستین هجوم صلیبی ها را مینگاریم :

در سرزمین فرانسه در ولایت ( بیکاردی ) کشیشی از صنف راهبان یعنی ترک دنیا کرده ها بنام پطرس میزیست که از اهل دنیا بریده در غاری بعبادت پروردگار مشغول شده بود .

پطرس راهب پس از مدتی غار نشستن و کهبندی کردن بالاخره بر اثر شنیدن آواز چاووشان مقدس که برای کاروان بیت المقدس هر ساله ده بده و شهر بشهر گردیده زوار را به آماده شدن و بسیج سفر کردن تشویق مینمودند ، پطرس هم دلش کنده شد ، از غار بیرون آمد و همراه دیگر زوار و مشتاقان زیارت قبر مسیح با کاروان بیت المقدس روانه گشت هنگامی که پطرس بخاک های سوریه و فلسطین رسید بر خلاف تصورات گوشه گیرانه و توهمات منزویانه ی خود آن سرزمین را در تصرف مسلمانان یافت و چون بشهر بیت المقدس که ( اورشلیم ) می نامند وارد گشت مشاهده کرد که زمام قدرت در دست پیروان چلیپا نیست و زوار ترسا یعنی مسیحیان باید از قوانین و مقررات دولت اسلام پیروی نمایند و این وضع مرد راهب را غمگین و خشمناک ساخت و در صدد افتاد رئیس بیت المقدس را دیده از اینکه اهل چلیپا مطیع مسلمانان شده اند

سرزنش دهد ، رئیس عیسویان در آن عهد شخصی بود بنام ( سمعان ) و او در برابر سرزنش های پطرس اشك حسرت باریده ، ازضعف و زبونی ترسایان و قدرت نیروی مسلمانان سخنانی گفت و هر گونه نسبتی را که مقتضی دید ازظلم و جور و تعدی بمسلمانان تهمت زد و بالاخره پطرس و سمعان درروزی معین جمیع ترسایان را خواه زوار اروپائی خواه عیسویان بومی از اهل فلسطین یکجا گرد آورده آن دو پیر مرد سپید موی دست در آغوش هم کرده نوحه و ندبه آغازیدند و ناله وزاری آنان تمامی ترسایان را بگریه و سوگواری آورد و عاقبت در همان مجلس پطرس و سمعان گریان و نالان سوگند خوردند که در راه تسخیر بیت المقدس و اخراج مسلمانان از سرزمینی که جسد مسیح را در بردارد ، ازسروجان فداکاری کنند .

پطرس وعده داد که مردم اروپا را بجنك برانگیزد سمعان تعهد کرد از درون مسلمانان در خدمت مهاجمین بکوشد و کارهایی را که لازمست برای فتح و ظفر آنان به انجام رساند .

کاروان زوار از بیت المقدس براه افتاد و پطرس با عزمی راسخ بخاك ایتالیا شتافته در شهر رم بخدمت پاپ ( اربانس دوم ) رسید و بعنوان ایصال پیغام ازقول سمعان رئیس عیسویان بیت المقدس ازجور و ظلم مسلمانان وصف ها کرده گفت کلیسیاها مخصوصاً قبر عیسی در آنجا همواره بمعرض اهانت اسلامیان قرارداد. پاپ از گزارش پطرس و پیام سمعان بسختی متأثر شده وعده نمود که با تمام نیروی خود در پیشرفت مقاصد آنها خواهد کوشید و ضمناً به پطرس مأموریت داد که شهر بشهر ده بدهد

در ممالک مختلف اروپا گردش کرده مردم را وعظ و تبلیغ نماید تا خود را برای جهاد در راه خدا مهیا سازند پطرس آغاز تبلیغات را از میهن خود کرد. زیرا همینکه بخاک فرانسه قدم نهاد بر قاطری که پوش سرخفام بر آن افکنده بود سوار گردیده چلیپای بلندی که به شانه تکیه میداد برداشت و دهکده به دهکده شهر بشهر در کوچه‌ها، میدانها، کلیساها، دیرهای راهبان و در پیشگاه مقامات دولتی و جلوخان عمارات امیران و پادشاهان توقف میکرد و عیسویان با ایمان را بنام مسیح برای نجات مولد و مدفن مسیح دعوت مینمود. پطرس چندتن از مسیحیان شام و فلسطین را که در اروپا یافت همراه خود گرفت و نقش‌ها و شکل‌هایی از گنبد‌ها و کلیساها و مقامات مقدس اورشلم بر سرچوب کرده ب مردم نشان میداد و از صفا و روحانیت و بهای آن جای‌ها بزبان خودش و زبان هم‌راهان مشرقی خود داستانها گوشزد خلایق میکرد سپس از ظلم و ستم مسلمانان و پلشت کاریها و اعمال منفور و بدکیشانه‌ی آنان هر چه دلش میخواست و به عقلش میرسید وصف مینمود بنوعی که موی بر تن شنوندگان راست می‌شد و خشم و غیظ همگان افروخته می‌گشت.

پطرس بعد از آنکه خاک فرانسه را سرتاسر گردش کرد به ممالک دیگر رفت و شهرت نام او و عجایب و غرایبی که حکایت میکرد بنوعی در مردم اثر کرده بود که هر جا بساط پطرس پهن میگشت گروه گروه مردمان هجوم آورده بسخنانش گوش میدادند و از او تبرک جسته از کناره‌های پیراهن و لباسش برای برکت خانه پاره میکردند و حتی موی دم قاطرش را چیده نزد خود مانند طلسم سعادت نگاه میداشتند و بتدریج کارش بجایی

رسید که وقتی بنزدیکی يك شهر موکبش اوتراق می کرد اهالی فرسنگها پیشواز نموده گذرگاه قاطرش را بافرشهای بهادار میپوشانیدند و تراشه های سم مرکبش را از نعلبند بقیمت های گزاف برای تبرک میخریدند ، خلاصه آنکه مأموریت بطرس در تهییج مردم اثر فراوان کرد و آرام آرام زمینهای کار برای تمرکز یافتن داوطلبان مجاهد فراهم آمد .

در آن ایام که بطرس در ممالک اروپا مشغول تبلیغات خود بود ، در آسیای یعنی در قسمتی از خاکهای آسیای روم وقایعی پیش آمد بدین معنی که البته خوانندگان عزیز بیاد دارند که پادشاهان سلجوقی ایران در قسمت شرقی آناتولی فتوحاتی کردند و بقصد تکمیل آن فتوحات و تسخیر تمامی آسیای صغیر ، یکی از شاهزادگان سلجوقی بفرمانروائی آنحدود منصوب و از ایران به آناتولی رفت شاهزاده ی سلجوقی در آناتولی که سابق کشور روم نامیده میشد برای خود استقلال بی هم رسانید و نوبت حکمرانی که به قلیچ ارسلان فرزند سلیمان رسید همت بتوسعه و تقویت استقلال خود گماشت و سلطنت اسلامی روم را بوجود آورد و بلقب سلطان قلیچ ارسلان ملقب گشت .

قلیچ ارسلان در خاک های روم روز بروز فتوحات تازه می میکرد و پیشرفت وی آنقدر دوام یافت که مرزهای روم مسلمان به تنگهی بوسفور رسید و مابین کشور اسلام باشهر معروف قسطنطنیه که نشیمنگاه امپراتور مسیحی روم بود جز بوغاز بوسفور حایلی نماند ، بصورتی که صبح و ظهر و شام هنگام نماز صدای (الله اکبر) مسلمانان در گنبد کلیسای ایاصوفیه می پیچید ، امپراتور ژو کموس که کشور خویش را در خطر عظیم دید هیئتی

از خردمندان و دانایان قسطنطنیه نزد اوربانوس دوم بشهر روم فرستاد و رود نمایندگان مزبور بشهر رم و استغاثه و استمداد ایشان برضد مسلمانان باتبلیغات پطرس توأم بخوبی کار گرفتاد و پاپ فرمان داد در شهر بالاسانس از بلاد ایتالیا کنگره‌ئی از سلاطین و امیران اروپا و نمایندگان ایشان و دیگر بزرگان ممالک مختلف دعوت و تشکیل یابد .

در آن کنگره بیش از دویست تن از کاردینال ها و کشیش های بزرگ اروپا گرد آمدند و سی هزار نفر از بزرگان و پیشوایان و امیران ممالک مختلف آنجا حضور یافتند و هیئت نمایندگی قسطنطنیه هم در آن مجلس بالباس های زیبای رسمی خود حاضر آمدند و شکوه و جلال آن مردم مسرق زمینی دیدگان اروپائیان را خیره ساخت و همگی بتماشای زیب و زینت لباس های نمایندگان امپراطور میپرداختند و بسخنان ایشان گوش میدادند .

هیئت اعزازی قسطنطنیه به اهالی اروپا اعلام خطر کرده گفتند هر گاه مسلمانان بتوانند شهر مارا که دژ استوار است در مرز آسیا و اروپا تسخیر کنند بی شبهه راهشان بسوی اروپا گشاده خواهد بود و بزودی تیزی شمشیرهای برنده شان را شما اروپائیان احساس خواهید کرد ، زیرا مسلمانان فتح سراسر عالم را از فرایض دینی خود میدانند .

بعد از نمایندگان امپراتور پاپ شخصاً بسخن پرداخت و نهضت عموم عیسویان را برای نجات بیت المقدس و سرکوبی مسلمانان از واجبات دینی خوانده ترك جهاد و کوتاهی کردن را در ردیف نوعی از بیدینی و بدفرجامی شمرد .

حاضران در آن کنگره پس از چند روز گفتگو متفقاً تصمیم بجهاد گرفتند و در خدمت پاپ وعده دادند که قریباً وسایل سفر خود را فراهم آورده در هر مرکزى که مقرر شود حاضر و بسیج جهاد خواهند کرد - اما هنوز یکى دو ماه از پایان کنگره نگذشته بود که خردمندان و اهل تدبیر در پایتخت های اروپا بشمردن مشکلات چنان نهضتى برداختند و ضمناً شور و هیجان مردم هم فروکش کرد و خلاصه آنکه تقریباً مسئله در بوته اهل و مسامحه افتاد .

از طرفى هم پاپ در نیروى خود نمى دید که اهالى ممالک مختلف اروپا را بقصد جهاد بر سر نشاط آورد زیرا در کشور اتریش اختلافاتى بمیان آمده بود و حتى برضد پاپ جنبش هاى موجود بود .

ممالک شمالى اروپا هم برای سفر کردن و جهاد مقدس چندان شور و شوق نشان نمیدادند . قسمت های مرکزی و جنوبى کشور اسپانیا هم در آن عهد زیر تسلط مسلمانان و در دست ایشان بود ، اما کشور انگلیس در آن هنگام بسیار ضعیف و محتاج کمک خارجى بود زیرا پادشاه آنجا بتازگى کشور را متصرف شده ، خود و سپاهش بایست در استحکام سلطنت جدید میکوشیدند .

مابین ممالک اروپا فقط فرانسه مى توانست در جهاد پیشقدم شود ، از این رو پاپ اوربانس دوم از ایتالیا بفرانسه رفت و در شهر تاریخی ( کلرمون ) يك مجلس شورای دیگر تشکیل داد ( بتاريخ ماه نوامبر سال ۱۰۹۵ ) در شهر کلرمون اجتماع نمایندگان ممالک مختلف از سفرای دول و امیران و سرداران و رؤسای کلیساها و فرمانروایان اقوام و طوایف

چنان ازدحامی بوجود آمده بود که در دشت‌ها و جلگه‌های خارج شهر چادر و خرگاه فراوان برپا کرده بودند و با سرمای سختی که در آنسال پدید آمده بود نمایندگان نه جلسه در خرگاه‌های بیابان و یک جلسه در کاخ حکومتی شهر اجتماع نمودند که آن دهمین جلسه بود.

طی نه جلسه از مذاکرات نتیجه گرفته نشد ولی در دهمین جلسه که پطرس پهلوی پاپ نشسته بود بازبانی پرائر در عین اشک ریزی وزاری راجع بمظلومیت مسیحیان فلسطین و موهونیت آنان و تحقیرها و توهین‌هایی که نسبت به قبر حضرت عیسی می‌شود چیزهایی عجیب و خشم‌انگیز گفت.

سپس پاپ اوربانس دوم آغاز سخن نمود و نطقی بسیار مؤثر کرد و گفت تقاعد و خودداری شما از قیام و جهاد برای آزادی ترسایان و استخلاص اورشلیم موجب قهر شدید خداوند گردیده است.

چنانکه اینک قحطی و بی‌توشگی را بر شما مسلط ساخته و بعد از آن البته عذابهای شدید دیگر خواهد فرستاد.

(اتفاقاً در آن دوسه سال ممالک مختلف اروپا دچار قحطی‌های پیاپی میشدند و باران بسیار کم میبارید و مردم هزاران هزار از مسکن و منزل خود بدنبال نان رو بهر جانب پریشان و آواره میگشتند).

پاپ اوربانس دوم گذشته از نکات بالا یک تذکره پسر اثری داد، بدین معنی که گفت شما بمشرق زمین میروید که مرکز ثروت و مکتب و رفاه میباشد.

خانه‌ها باطلا و تفره مزین گردیده، سفره‌ها از انواع طعام و میوه

و محصولات لذیذ پر است و بازارها از انواع گوهرها و عطریات پر بهاه چون مشک و عنبر در قوطی های یاقوت و لعل مملو میباشد و هر گاه در این حقایق تردید دارید اینك از شخص مقدسی مثل بطروس و از یاران و همراهان مشرقی او پرسید خلاصه آنكه شما برای جهاد در راه خدا و برای استخلاص کلیسا و قبر عیسی عازم مشرق زمین میشوید، هر گاه موفق شدید بی شك بهشت این دنیا را بدست آورده اید علاوه بر بهشت آن دنیا و هر گاه بشهادت رسیدید یکسر به آغوش فرزند خدا خواهید افتاد.

آنگاه پاپ صلیب را از بغل در آورد و گفت این چلیپا علامت جهاد شماست و باید در سینه های شما و بر سلاح های شما عموماً نقش باشد و درفش و پرچمهای مجاهدین تماماً با این علامت شناخته شود.

بدنبال بیانات پاپ کشیشی بنام ( ادھمار دو مونتیل ) که ریاست روحانی شهر ( بوی ) را داشت برخاسته از پاپ استدعا نمود که ویرا بعنوان نخستین داوطلب جهاد بشناسد و اذن سفر دهد و بیرق چلیپا را از دست پاپ گرفت.

در پی آن کشیش، شماره ی عظیمی از سرداران و افسران و صاحبان مقامات مختلف داوطلب جهاد شدند و سوگند خوردند که از تصمیم خود منصرف نخواهند گشت.

بعد از آنها امیران و حکمرانان بلاد که در جلسه حضور داشتند برای خود بیرقی جداگانه از پاپ گرفتند و جمیع حاضران آن جلسه خود را صلیبی نامیده هر کدام يك چلیپای سرخ بسینه نصب کردند، از اینرو جنگ های مزبور از آنروز بنام ( جنگ صلیب مقدس ) نامیده گشت. پاپ

در آن شهر کاروان صلیبی ها را ظاهراً آراسته کرد و خودش چند قدمی همراهی نمود سپس با چشم اشکبار گفت : چون من پیرو فراتوت هستم و توانایی سفر ندارم ، برخلاف آرزوی قلبی خود مرخصی میطلبم و کشیش شهر ( بوی ) را که داوطلب نخستین بود بجای خود میگمارم .

در آنجمن شهر کلرمون برای داوطلبان جنگ صلیب امتیازاتی مقرر گشت از جمله آنکه مجاهد تابع هر دولتی که باشد از ادای مالیات معاف خواهد بود - پس از تفرقه‌ی آن مجلس روحانیون که بشهر های خود برگشتند هر کدام جداگانه بیرق‌هایی و علاماتی از صلیب سرخ تهیه دیدند که به داوطلبان جهاد اعطا میگردند .

## بند دوم - سر نوشت نخستین سپاه صلیبی

پاپ بعد از آن اجتماع عازم شهرهای مختلف فرانسه گردیده همه جا جمعیت‌هایی برای تشویق مردم و انتظام کار مجاهدین تأسیس نمود . از خاک فرانسه پاپ به انگلستان رفت سپس به اتریش و ایتالیا برگشت و نیز مسیحیان مقیم اسپانیای شمالی را که بتصرف عیسویان بود تشویق کرد تا فرزندان و جوانان خود را برای جهاد آماده و روانه کنند - این نکته شایان دقت است که وقوع قحطی های پیاپی بیش از عوامل دیگر مردم را برای سفر کردن و ترک دار و دیار مهیامی ساخت زیرا می شنیدند که در مشرق زمین برخلاف مغرب زمین فراوانی و ارزانی ارزاق از حد تصور بیشتر است . در جویبارهای مشرق همانطوریکه توراۃ اشاره میکند ، غسل یا شیر روانست و نیز ثروت و مکنث و طلا و نقره در شهرها و دهان

مشرق بی شمار است .

اهالی فرنگستان از ممالک مختلف و ملل و اقوام گوناگون گروه گروه با زن و فرزندان و خانواده و کسان خود بعزم تسخیر مشرق زمین و بعنوان جهاد در راه مسیح خانمان را ترك گفته براه افتادند . بر اثر انجمن کلرمون تصمیم چنان گرفته شد که در ماه اوت از سال ( ۱۰۹۶ میلادی ) اردوی اول مجاهدین روانه شود .

بنا بر این وقتی ماه مزبور نزدیک شد ، از هر جانب اسب و قاطر و چادر و اسلحه بمرکز معین گرد آمد با این وصف برای انتظام و دیسپلین اردو يك ترتیب معینی برقرار نگشت و اسلحه و مهمات هم کم و بجمیع مجاهدین نرسید . داوطلبان دسته دسته غالباً پیاده و فاقد سلاح درست همراه زن و فرزندان براه می افتادند زیرا هیچکدام از سرداران و بزرگان همراه آنها نرفتند و اشراف مهم تصمیم گرفتند جداگانه سفر کنند و فقط در قسطنطنیه با دسته های داوطلبان ملاقات کرده اردو ها را منظم سازند اما پطرس راهب ، خویشان بامردم همراه گشت و پس از چند منزل چون دید که جمعیت ، روز افزون بسیار میگردد و پیدا کردن آذوقه برای آنها دشوار است داوطلبان را بدو دسته تقسیم کرد یکدسته را تحت ریاست خود دسته دیگر را بر ریاست یکی از افسران فرانسوی سپرد که نامش ( وولتر ) بود .

اردوی وولتر از خاک هنگری گذشته وارد بلغارستان شد و چون در عرض راه همه جا بزور و جبر آذوقه و خواربار از مردم میگرفتند و کسی در برابر آنان مقاومت نمیگردد . در بلغارستان آقایان مجاهد خدا

پرست بصورت جدی و عمومی دست بغارت ویرانهای عیسویان همدین خود بردند و در عرض راه خویش آبادیها و شهرها را غارتینده وارد صربستان شده خواستند نسبت با اهالی شهر بلگراد نیز همان رویه را بعمل آورند اما مردم صربستان تحمل آنهمه ستم و تعدی را نیاورده درهای شهر بلگراد را بروی صلیبی ها بسته جماعتی از دلاوران از شهر خارج و باشمشیرهای تیز خویش مجاهدین بی انصباط را ریز ریز کرده جمعیت عظیمی از آنان را کشته مابقی را متفرق و آواره گردانیدند و سرداران آن اردو که وولتر نام داشت آوارگانی را که از تیغ تیز صربی ها جان بدر برده بودند در مرزهای آن کشور گرد آورده رو بشهر قسطنطنیه روانه گشت و پس از تحمل ورنج و زحمت بی حد و حساب ، عاقبت با جمعیتی که بیش از خمس اردوی اول او نبود بیایستخت روم رسید و امپراتور روم آنان را بتوقف و آسایش فرمان داد تا دسته های دیگر صلیبی ها برسند و تکلیف ایشان معین گردد .

دسته دوم که زیر سرپرستی پطرس راهب برآه افتاده بودند ، هنگامی که بمرزهای هنگری رسیدند از سرگذشت غم انگیز گروه اول آگاه شدند و پطرس سخت خشمناک گردیده در صدد برآمد که از اهالی آنکشور انتقام بگیرد و چون بشهر ( ساملین ) رسیدند فرمان هجوم و قتل و غارت داد .

در آنجا مجاهدین صلیبی که برای جنگ با مسلمانان راهی شده بودند بجان ملل مسیحی و همدین خود افتادند و گروهی بزرگ بشمار چهار هزار نفر از مردم عیسوی آنشهر را بقتل رسانیدند .

حقیقتاً عجیب تراز این واقعه‌ی عبرت آموز در تاریخ دیده نشده که بنام خدمت به مسیحیت سپاهی راه دور و دراز بیماید و آنگاه هزاران نفس مسیحی را از دم تیغ تیز بگذرانند و حال آنکه فرمانده آن سپاه يك مرد ترك دنیا کرده و راهب باشد!

امثال این وقایع در تاریخ جنگهای صلیب فراوان یافت میشود و نمونه‌ی کاملی از روحيات و اخلاق طبیعی و سرشت اروپائیان را که فاقد تربیت معنوی بوده‌اند در نظر مجسم میسازد.

وقتی خبر آن قتل و غارت ظالمانه باهالی هنگری رسید، تمامی مردم باحال خشمگین نهضت کردند و زیر فرمان پادشاه خود (لولومان) برای کینه توزی بر سر راه پطرس آمدند.

همینکه اردوی صلیبی رسید، پطرس به خیال خود چلیب‌ارا برافراشته جلوتر آمد تا با نطق و بیان از حس انتقام آنها بکاهد، اما هنگری‌ها گوش بسنخنان وی نداده دست به شمشیر بردند و در اندک زمانی صلیبی‌ها را تار و مار کرده بسیاری را کشتند و پطرس ناگزیر همراه باقی ماندگان رو بفرار نهاد و خود را با زحمت بسرزمین بلغارستان رسانید بلغارها هم بنا بر تجارب تلخی که از رفتار صلیبی‌ها داشتند در نزدیکی‌های شهر (نیچا) بمقابله‌ی پطرس شتافتند و بار دیگر صلیبی‌ها را تار و مار ساختند و بقایای فراری‌ها با پطرس هر طور بود از خاک بلغار گذشته خود را در قسطنطنیه بدست‌های اول رسانیدند.

گروه سوم صلیبی از کشور اتریش برخاستند و زیر سر پرستی کشیشی بنام (گوشالك) راهی شدند.

این گروه نیز مانند اردوهای اول و دوم از غارت و آزار اهالی دهات و شهرهای عرض راه کوتاهی نمودند . بدین علت مردم عیسوی در عین پاك دینی از سرکوبی و تنبیه مجاهدین مزبور کوتاهی ننموده در چندین نقطه برایشان هجوم بردند و بلیاتی را که به پیشقدمان آنها چشانیدند بحلقوم اینان نیز فرو بردند تا عاقبت بقایای این گروه دیگر هم شکسته و در قسطنطنیه بدو گروه دیگر ملحق گشتند.

گروه چهارم زیر فرمان کونت ( امیلوک ) مرکب از اهالی حدود سویس و فرانسه و آلمان راهی گشتند .

این گروه که بعنوان جهاد مقدس برخاستند و تمامی حرفشان این بود که برای خدمت به انسانیت و تمدن قیام نموده اند و میخواهند قبر پسرانسان ( یعنی مسیح ) و پسر خدا را از چنگ مسلمانان وحشی و ستمکار نجات بخشند ، هنوز از خاک خود قدمی فراتر نهاده چشم طمع باموال یهود دوختند و عجالتاً بعنوان جهاد نخستین و جنگ بسدون رنج بخانمان هموطنان یهودی خود هجوم برده آنان را بصورت فجیع و موحش قتل عام کردند . و حتی یهودیانی را که فریاد می کردند ما مسیحی شده ایم امان نمیدادند مبدا نتوانند اموال ایشان را بر بایند .

رفتاری که این هواخواهان تمدن و انسانیت در اینجا و همچنین در انگلستان با هموطنان یهودی خود کرده اند بنا بر روایت عموم نویسندگان اروپا در تاریخ سبعیت ها و وحشیگری های بشری سابقه است .

خلاصه آنکه گروه چهارم صلیبی پس از قتل عام یهود و غارت اموال ایشان عازم مشرق شد . اما همینکه بخاک هنگری و بالکان رسید

بار دیگر اهالی آن نقاط از بیم غارت و خرابی پیشدستی کرده صلیبی ها را مکرر مورد هجوم قرار دادند و بسیاری از گروه چهارم را کشتند تا عاقبت بقیه السیف با فلاکت بی حساب خود را به قسطنطنیه رسانیده به گروه دیگر ملحق گشتند امیران و سرداران اروپائی چنانکه اشاره نمودیم جداگانه با کشتی عازم قسطنطنیه شدند و پس از ورود به آنجا و رسیدگی باحوال مجاهدین اوضاع فلاکت بار آنان را دیده چنان مصلحت دانستند که يك چند آنان در اطراف شهر استراحت کنند تا بتوان در وضعیات اردوی عمومی بهبودی هائی پدید آورد در ضمن سرداران مزبور از امپراتور روم ژکسیوس ملاقات کرده تقاضا نمودند و سایل عبور سپاهیان را از تنگه‌ی بوسفور آماده سازند .

بقایای چهار گروه صلیبی که در قسطنطنیه اجتماع کرده بودند غیر از تعداد زنان و کودکان که فراوان بودند تقریباً یکصد هزار مرد جنگی بحساب آمدند .

امپراتور ژکسیوس با سرداران صلیبی قرار ممداری نهاد و شرایطی بمیان آورد از جمله آنکه صلیبی ها هر شهری را تسخیر کنند میبایست بتصرف عمال روم بدهند ولیکن اموال و اسیران شهرها بمجاهدین تعلق خواهد داشت . خلاصه پس از چند هفته استراحت اردوی صلیبی توسط کشتی هائی که امپراتور آماده کرد ، از بوسفور گذشت و برای نخستین بار پای مجاهدین چلیپائی بخاک های اسلام رسید و این واقعه در سال (۴۹۵ قمری هجری ) روی داد .

این اردو پس از گذشتن از بوسفور با تماشای آبادیها و دهات

ثروتمند دو چار اختلاف آراء گردید. زیرا هر کدام از سرداران و بزرگان صلیبی برای خود دیگی از طمع و حرص روی اجاق شهوت نهاد و این مطامع باعث اختلاف و نفاق شد بنوعی که پطرس راهب از کردار و رفتار آنان مأیوس گشته اردو را رها کرده بشهر قسطنطنیه معاودت کرد ولی اردو رو بدرون خاک اسلام پیشرفت نمود در آن هنگام سلطان روم اسلامی قلیچ ارسلان فرزند سلیمان سلجوقی بود که پایتخت خود را در شهر قونیه قرار داده بود قلیچ ارسلان مجاهدین اسلام را با عجله گرد آورد و هنگامی که صلیبی ها پایتخت قونیه نزدیک رسیدند با آنان مقابله کرد. مجاهدین اسلامی چند حمله صفوف صلیبی ها را درهم شکستند و همینکه اروپائیان رو بفرار نهادند آنها بشدت تعقیب کرده به کشتار پرداختند بطوریکه از آن صد هزار مرد تیغ زن غیر از چند تن انگشت شمار کسی جان بدر نبرد و سردار فرانسوی و ولترپس از آنکه هفت زخم برداشت در میدان جنگ جان سپرد و تمامی زنان و کودکان اردوی مزبور اسیر مسلمانان شدند. تاریخ الاخبار السنیه از قول (پرنرودس) مورخ فرانسوی راجع بنا بودی آن صدهزار نفر میگوید:

«چنین است پایان طمع و رزی که انسان را از خانمان و وطن آواره ساخته عاقبت در کام ازدهای مرگ و مهلکه های فراوان فرو می اندازد»  
اما پطرس بعد از معاودت بشهر قسطنطنیه چون سرداران اردو از اطاعت نکرده بودند، آنان را بنام (دزد بی شرف!) نامید، ولی سوگند خورد که از پا نخواهد نشست مگر آنکه اردوی مهمتر دیگری برای جهاد مقدس از اروپا بسیج کند.

## بند سوم - جنبش اردوهای دیگر

انتشار خبر مغلوبیت و نابودی مجاهدین فرنگ احساسات کینه توزی و بغض و غیظ را در سراسر اروپا بهمیجان آورد و کشیشان و همچنین راهبان دیر نشین که میبایست در گوشه های انزوا دور از جنجال دنیائی بگذرانند از دیرهای خود با صلیب های افراشته بیرون شتافتند و در جمیع شهرها و دهات مشغول مرتبه خوانی شده سخنان دلسوزانه و جمله های شورش انگیز در ماتم کشته شدگان خوانده عیسویان پاك دل و مؤمن را بخونخواهی دعوت مینمودند بطوریکه هنوز دو سه ماه از وصول خبر شکست مزبور نگذشته بود که گروه گروه داوطلبان جهاد از هر جانب قیام کردند .

اولین اردوی بزرگ در فرانسه تشکیل یافت و یکی از اشراف عمده که هم هوش و شهامت و هم وجاهت و محبوبیت داشت بنام : (گود افرو دو بولیون) فرماندهی آن اردو را برعهده گرفت . پیش آهنگ شدن این شخص موجب تشویق و تحریک اعیان و اشراف و اصیلزادگان دیگر شد بطوریکه گروه بزرگی از آنان زیر پرچم گود افرو اجتماع کردند و برای رسیدن بشهر قسطنطنیه از راه آلمان و اتریش روانه گردیدند اهل این اردو از بدبختی های گذشتگان عبرت و تجربت گرفته راه و روش خود را واقعاً اصلاح و با آبادیها و شهرها و مردمان دو طرف راه بنهایت ملایمت و ادب سلوک مینمودند .

در خرج کردن و فراهم آوردن آذوقه اقتصاد و صرفه جوئی میکردند تا بتوانند از جیب خود بهای آنچه را که میخرند بترخ عادلانه بپردازند و بغارت و یغمای مال مردم ناگزیر نشوند . از اینرو اهالی عرض راه نیز

با آنان در نهایت ادب و مهربانی رفتار کردند و هیچکس مانع حرکت و مزاحم حل ایشان نشد.

اردوی دوم صلیبی باز هم از فرانسه برخاست و فرماندهی آنرا برادر پادشاه فرانسه که متصدی حکومت (فرمندواس) و موسوم بشاهزاده (هوکز) بود برعهده گرفت از آنجا که اردوی اول براه آلمان و اتریش رفته بود و گمان میکردند آذوقه و خواربار کافی برای دسته‌های دنباله‌رو یافت نشود پرنس هوکز راه خود را از خاک ایتالیا قرارداد و تصمیم گرفت از سواحل آنجا سوار کشتی شود و از راه دریا زودتر بسواحل قسطنطنیه برسد. اردوی مزبور بزحمت از جبال آلپ عبور کرد و چون بشهرستان (لوکا) از خاک ایتالیا وارد شد پاپ (اوربانس دوم) شخصاً بدیدار مجاهدین آمد و در حق آنان دعا کرده اردو را روانه ساخت اما متأسفانه این سپاه با وجود دعا‌های پاپ که آن را برکت بخشیده بود بعد از سواری بکشتی و نزدیکی بسواحل روم دچار طوفان سختی گردیده اکثر کشتی‌ها غرق دریای فنا گردید و شخص هوکز با مشقت ورنج فراوان نجات یافته بجانب قسطنطنیه شتافت.

عبور اردوی مجاهدین زیر فرماندهی هوکز از خاک ایتالیا مردمان آن مرز و بوم را نیز بهوس جنگ و جهاد افکند چنان که بسیاری از بزرگان و فرمانروایان و اهالی ایتالیا در شهر معروف تارانت اجتماع نمودند و یکی از امرای خود را بنام (بوهیموند) فرماندهی پذیرفته همراه اردوی فرانسوی یکدسته جهازات ایتالیائی را تجهیز کرده روانه شدند. اردوی ایتالیائی بیشتر از اهالی ولایات (پولیا - کلاپریا - سیسیل) مرکب بود

و معروفترین سرداران آنها عبارت بودند از (ریکاردوس) و برادرش (رانوتف) و نیز (روبارتوس دوسه ور) و (روبارتوس دوهوس) که تماماً زیر ریاست بوهیموند قرار گرفتند و ما چون بانام و نشان این اشخاص در آینده سروکار خواهیم داشت، اسم ایشان را ضبط کردیم.

اردوی دیگری از اهالی نواحی جنوبی فرانسه تشکیل یافت که ریاست آن با (دهماردوموتیل) بود و این کشیش همان کسیست که ما نوشتیم اولین چلیپای سرخ را وی از دست پاپ گرفت. در این اردو بسیاری از رؤسای روحانی و اشراف فرانسه شرکت جستند و از جبال آلپ با زحمت فراوان گذشته رو بمرزهای خاک یونان روانه گشتند.

بهر حال، مقصد جمیع این اردوها شهر قسطنطنیه بود و میخواستند از تنگه های بوسفور و داردانل گذشته وارد خاک آناتولی شوند. ولی وقتی خبر جنبش آن سپاهیان فراوان به امپراتور روم (ژکسیوس) رسید سخت مشوش گردید و از اینکه نزد پادشاهان اروپا سفرائی فرستاده برضد مسلمانان استمداد کرده بود واقعاً پشیمان شد و در صدد برآمد تا میتواند تدبیری بکار ببرد که باعث ضعف رزبونی و تفرقه و ناکامی مجاهدین اروپائی شود.

هنگامی که اردوهای فرنك بخاك روم رسیدند، امپراتور برای فرماندهان و بزرگان مجاهدین پیغام فرستاد که ما بشما نمیتوانیم راه بدهیم مگر آنکه سران سپاه سوگند یاد نمایند که برخی از بلاد اسلام را بعد از آنکه تسخیر کردند بدولت ما وا بگذارند از آن جمله ولایت انتاکیه را که در خاک شام نزدیک بحدود آناتولی واقع است البته باید بما بدهند.

وقتی این پیغام را امپراتور فرستاد قصدش این بود که اروپائیان را با اظهار علاقه مندی خود به تصرف ولایات اسلام تاممکن است تشویق و ترغیب کرده باشد و آنان را به ثروتمندی و اهمیت ولایات مزبور متوجه سازد تا بی پروا مانند پروانه‌ئی که بجانب آتش میشتابد خویشمن را بدم شمشیر تیز مسلمانان نزدیک کنند زیرا امپراتور بنیرومندی مسلمانان اطمینان کامل داشت و با شکست های پیاپی که خودش دیده بود و با شکستی که بر اردوی اول اروپائیان وارد آمد یقین داشت که سرنوشت این دستجات نیز غیر از مغلوبیت نخواهد بود و خلاصه آنکه دولت روم میخواست (سرمار را بدست دشمن کوفته باشد).

نخستین کسیکه از سرداران فرنك بخاك روم رسید پرنس هوکز بود که از غرق شدن نجات یافته بود. همینکه خبر نجات او به امپراتور رسید برخی از بزرگان را باستقبال وی فرستاد تا با حرمت و عزت او را بپایتخت بیاورند، اما هنگامیکه پرنس هوکز را تبريك و تهنیت گفتند که از خطر جسته است و تا نزدیکی قسطنطنیه با احترام ویرا آوردند ناگهان فرمان امپراتور بدست مهمان دار رسید که ویرا بازداشت و زندانی کند. امپراتور چنان می اندیشید که نگاه داشتن پرنس هوکز برادر پادشاه فرانسه در حکم نوعی از گروگان خواهد بود و سرداران صلیبی ناگزیر خواهند شد بعلت بودن او در دست امپراتور از تمایلات دولت روم پیروی نمایند و اقدام طمع کارانه یا خرابکارانه نکنند.

از طرفی خبر بازداشت هوکز به نیروهای صلیبی رسید و در آنها خشم و غضب فراوان بوجود آورد چنانکه وقتی گودا فرو سردار یکی

آزادوها آن خبر را شنید بشهر (فلیپولیس) روم که نزدیک بود هجوم برد و از قتل و غارت چیزی فرو نگذارد بصورتیکه اهالی بیگناه آنجا آنهاییکه از کشته شدن گریختند با منتهای فلاکت به قسطنطنیه شناخته ناله را بفلک رسانیدند و امپراتور از آن واقعه بشدت هراسان گردیده فوری نمایندگان نزد صلیبیون فرستاده پیام داد که هر گاه دست از قتل و غارت بکشند پرنس هوکزر را آزاد خواهد کرد و بالاخره پرنس را نزد خود احضار نمود و با استمالت بسیار و تملق و هدایای فراوان ویرا خشنود ساخت تا عاقبت هوکزر عهد کرد و قسم خورد با امپراتور ژکسیوس یکدل باشد و تمایلات وی را در امور جنگی و سیاسی رعایت نماید.

پرنس مزبور مرخص شده نزد سرداران صلیبی رفت اما سرداران صلیبی سوگند و عهد هوکزر را رعایت نمودند.

امپراتور در مقابل به رعایای خود فرمان داد خواربار باروپائی ها نفر و شند لیکن صلیبی ها دست بغارت بردند و هر چه در دهات یافتند چپاول کردند تا سرانجام شبهای عید سال نو نزدیک رسید و طرفین با یکدیگر صلح نمودند - اما این صلح جزیک آرایش ظاهری چیزی نبود و مخصوصاً بوهیموند سردار ایتالیائی که آبادی و عمران و حشمت و زینت روم را میدید دل خود را عاشق سلطنت قسطنطنیه می یافت و با داشتن نیروهای عظیم زیر فرمان خویش مانعی برای ضبط آن مملکت در پیش نداشت بنا بر این هنگامی که تمام اردوهای صلیبی در شهر دورانتیوس تمرکز یافتند بوهیموند نیت خویش را به «گودافرو» اظهار نمود تا وی را با خود موافق سازد اما گودافرو با آن رأی مخالفت کرد و بدنامی

عظیمی را که نمر آن عمل بود تذکر داد که ما برای جهاد بر ضد مسلمانان و نجات عیسویان آمده ایم چگونه نخستین عمل خود را در محویک دولت قدیمی مسیحی انجام دهیم .

از طرفی امپراتور ژکسیوس نیز که بنقشه های خطرناک بوهیموند واقف شده بود تا میتواند با گودافرو و سرداران دیگر گرم گرفته انواع هدایا و ارمغان ها میبخشید و بلاحاظ ایجاد اطمینان کامل فرزند خود یوحنا را بار دو گاه صلیبی ها فرستاد تا آنجا مثل گرو کان بماند از این رو بزرگان اروپائی مطمئن گشتند و با خاطر جمعی داخل شهر قسطنطنیه شده در کاخ سلطنتی اقامت گزیدند .

تماشای بنا ها و عمارات عالی و کاخ ها و خانه ها و خیابانها و میدان های پر زیب و زینت استانبول در بزرگان اروپائی تاثیر زیاد می کرد .

امرای فرناک طبق رسوم دربار روم در مقابل تخت زانو زده تعظیم مینمودند و امپراتور هم یکایک آنها را نزد خود طلیده باغوش میکشید و میبوسید .

بعد از چند روز که از مهمانداری فرنگها گذشت روزی در دربار ، سلام عام تشکیل یافت و امپراتور شخصاً خطاب به تی مؤثر اظهار و بسرداران صلیبی گفت :

« ... ای یاوران و حمایت کاران عالم مسیحیت از شما تمنا دارم

مملکت مرا یاری داده از شر دشمن عنود و مبرم حفظ کنید ! »

در آن روز پس از گفتگوی دراز سرداران اروپائی عهد نمودند

هر قدر از خاک های مسلمانان بتصرف در آورند همه را باختیار امپراتور بگذارند و امپراتور نیز در مقابل متعهد گردید حوائج و نیازمندیهای سپاهیان مجاهد را از هر بابت و هر جهت فراهم سازد و برای اثبات صداقت و وفاداری خود در آن روز خلعت های بسیار و هدایای پر بها در بارگاه بهره کدما از سرداران اروپائی بخشید و برای فرد فرد مجاهدینی که در اردوگاه بودند انواع خوراک و پوشاک فرستاد و بالاخره کشتی هائی را که برای نقل و انتقال سپاه لازم بود احضار کرده نیروهای صلیبی را از مرز اروپا در کنار بوسفور گذرانیده بمرز آسیا پیاده گردانید اما راهی که برای هجوم سردار فرانسیس نشان داد یکی از دشوارترین راههای کوهستانی بود و صلیبی ها مدعی شدند که آن راه سخت را امپراتور ژکسیوس عمداً پیش پای گودا فرو نهاد تا نیروهای اروپائی زجر و مشقت فراوان دیده روحیه و قدرت مقاومت خود را ببازند .

آغاز فصل بهار بود که مجاهدین عیسوی بخاک های اسلام قدم نهادند . خاک های حاصلخیز آناتولی در سبزه و گل پوشیده شده ، فرش های زمردین در همه جا گسترده بود و بتدریج انواع میوه ها و حاصلاتی که اروپائیان حتی در خواب خوش هم ندیده بودند در باغات و بستانها جلوه گری مینمود و از مهمانان ناخوانده دل میر بود .

ورود نیروهای صلیبی بخاک های اسلام برای سلطان قلیچ ارسلان سلجوقی بدون سابقه نبود اما سلطان هرگز نزد خود نیندیشیده بود که از ممالک فرنگستان اقیانوس مسلح یا دریای خروشان جنک آوران متوجه خاک وی خواهد گشت - جاسوسان اسلام هنگامیکه خواستند

از عدد و شمار دشمن سخن بگویند عاجز ماندند و فقط گفتند بعدد برك درختان سرباز و سوار آمده است ! - واقعاً تفاوت نیرو های طرفین بهیچ صورتی شایان مقایسه نبود زیرا لشکریان اسلام فقط یکصد هزار نفر بودند اما در اردوی صلیبی ها تعداد مردان جنگی و مسلح ایشان بالغ بر یکصد هزار سوار و پانصد هزار پیاده با سلاح کامل میشد .

سلطان خویشتن همراه یکعده از زبده سواران برای دریافت حقیقت بجانب اردوی اروپائیان شتافت و از قلعه های مرتفع جبال بانظردقت آنان را تماشا کرده دانست که مانند وی در شهر قونیه مسلماً پرخطر خواهد بود و ویژه آنکه هرگاه سلطان کشته یا اسیر دشمن شود دیگر راه برای اروپائیان تا حدود بغداد و ایران کوفته خواهد بود - بنا بر این فرمان داد باعجله شهر قونیه را مستحکم و مستعد مقاومت ساختند و دستجاتی از دلاوران سپاه را زیر فرمان حاکم نظامی آنجا قرار داده خویشتن با باقی لشکریان بجانب کوهستان عقب کشید .

سپاهیان اروپائی مرکب از جمیع مبارزان آن قاره بقونیه رسیدند و همچون سیل دمان یا دریای مواج از هر جانب آنجا را احاطه نمودند و حتی دامنه و سینه کش و قلعه های جبال اطراف نیز نشیمن سپاهیان فراوان عیسوی گردید تنها يك سمت شهر که به دریاچه می پیوست از دشمن خالی ماند - چند روزی که از محاصره قونیه گذشت سلطان قلیچ ارسلان نتوانست آرام بنشیند و پایتخت خود را در احاطه دشمن ببیند از اینرو در صدد جنگ روبرو و پیکار سلطانی افتاد و حال آنکه خردمندان و پیر مردان با تجربه اصرار داشتند سلطان از جنگ سلطانی

دریغ ورزد و نیروهای خود را در اطراف اردوی صلیبیون بتاخت و تاز بگمارد و راه ارتباط آنها با قسطنطنیه و راه رسانیدن آذوقه را قطع کند تا بتدریج آنها در فشار گرسنگی و قحطی و بینوائی افتاده بقصد عقب نشینی ازدور شهر برخیزند آنوقت سلطان رو بدشمن زبون وضعیف بتازد و کار آنان را باسانی بسازد .

لیکن یکعده از امیرزادگان جوان و نوباوگان ستیزه دوست و نام طلب پیوسته سلطان را بچنگ میدان تحریک کردند تا عاقبت عزم وی جزم شد و روزی از سمت کوهستان با صد هزار سوار خود به میدان صلیبیون تاخت و اتفاقاً این هجوم بالشگریان گودافرو که بفرماندهی کل قوا انتخاب شده بود برابر آمد .

مسلمانان با چنان دلآوری و با فشاری وارد کارزار شدند که اروپائیان پس از دوسه ساعت قدرت مقاومت را باخته اردوگاه خویش را رها کرده فرار را برقرار ترجیح نهادند اما در آن هنگام اردوی دیگر صلیبی ها که در آن سمت شهر اقامت داشت ، باشتاب بکمک همقدمان خود تاختند و از پس و ازیمین بمسلمانان زدند .

شدت پیکار در آنوقت بحدی رسید که مورخان اروپا آنرا غیر قابل وصف می دانند و تا شامگاهان طرفین دست و گریبان بودند اما نزدیک غروب مسلمانان شکست یافته خود را بسمت کوه کشیدند .

روز دیگر باز قلیچ ارسلان نیروهای متشتت خود را گرد آورده بمیدان شتافت و در آنروز مسلمانان در بکار بردن انواع دلیرها و در بکار بردن فنون و حیل های گوناگون جنگی بقدری نمایشات عجیب و دهشت آور

بظهور رسانیدند که دل‌های صلیبیون را پراز بیم و زبان آنانرا و ادار بتحسین گردانیدند با این وصف بیشی عدد بر شجاعت غلبه نمود و مسلمانان بعد از نماز ظهر که صف بصف پشت اسب‌های خود ادا کردند نماز خوف گزاردند و در آن اثنا نیروهای عظیم اروپائی در چهار جانب ایشان موج میزدند .

عاقبت نزدیک عصر سواران مسلمان که فوج فوج در وسط دریای دشمن گرفتار بودند با فریاد اذان و تکبیری که شنیدند و آنعلامت مخصوصی بود دسته دسته مانند تیری که از کمان رها شده باشد خود را بصوف دشمن زده راه فراری گشوده از میدان بیرون تاختند و بدنبال درفش بزرگ سلطانی رو بجهانب مرزهای اسلامی شتافتند و این واقعه در ماه رجب از (سال ۴۹۰ هجری قمری) روی داد .

در فتح نامه هائی که سرداران صلیبی نسبت باین فیروزی خود نوشته اند میگویند :

( مدنیت ظفر یافت و توحش شکست خورد ! )

در همین قرن اخیر نیز جمیع دولت های مستعمره چی از انتشار تمدن حرف میزدند و گویا ( جزاستیلای مدنیت بر مشرق زمین غرضی نداشتند!!! ... )

بعد از عقب نشینی نیروهای سلطان ، مجاهدین اروپائی شهر را در محاصره سخت گرفتند و بوسیله ای استادان رومی منجنیق هائی ساختند تا با منجنیق های داخل شهر بجنکد زیرا از ماشین های شهر دائم تیر های زهر آلود و شیشه های نفت آتش گرفته بر سر مهاجمین ریخته میشد .

عاقبت یکی از ماشین های رومی که بقسمتی از بدنه حصار بشدت می کوفت آنرا ناگهان فرو ریخت و اروپائیان از آن روزنه بجانب شهر هجوم بردند و هر طور بود خود را برفراز برج و بارو رسانیدند امامدافعین شهر علاوه بر انداختن تیرهای زهر ناک کمند و چنگال بکار میبردند و آن عبارت بود از چنگک های تیزی که بر سر کهند میبستند و بامهارت رو بدشمنی که در جای بلند قرار داشت میافکندند .

آنچنگکالها بهر کجای بدن بند میشد دیگررها نمیکرد و مردی که آنرا می افکند بشدت صید خود را فرو می کشید و از فراز برج و بارو بزیر آورده طعمه ای شمشیر میساخت .

از جمله ای مدافعین شهر مردی بود از قوم چرکس که هیچگاه تیر وی خطا نمیرفت و نامش (احمد سینه) بود .

این احمد سینه تیرهای زهر ناک بجانب اروپائیان می افکند و هیچیک از تیرهای او هرگز خطا نمی کرد بدین سبب هر وقت سر و کله ای احمد روی باره پیدا می گشت صلیبون هر کدام خود را بجانب پشت سننگری و پناهگاهی میکشیدند و او از صبح تا نماز ظهر شش دسته تیر می افکند و باهر تیر یک نفر را از زندگانی محروم می ساخت .

عاقبت روزی گودافرو، فرمانده کل قوا همت گماشته با دعا و توجه فراوان تیری بجانب احمد افکند و اتفاقاً آن تیر یکسر بسینه ی مرد دلیر خورد و کار وی را بساخت بدین طریق اروپائیان از تیر اندازی احمد آسوده شدند .

حالت محاصره در شهر قونیه دوام یافت و شجاعت محصورین و

پافشاری آنان تخفیف نمی یافت تا روزی مسلمانان دیدند سطح دریاچه می که مجاور شهر است از کشتی ها پوشیده شده بعد از پژوهش معلوم گشت آن جهازات از طرف امپراطور روم پرازمهمات و خواربار برای صلیبیون ارسال گردیده است .

این واقعه مسلمانانرا شکسته دل و مسیحیانرا دلشاد گردانید .

هنگامی که ضعف و بی یابوری شهر بتدریج عیان می گشت حاکم آنجا متوجه شد که هر گاه قونیه تسخیر گردد همسر قدیمی سلطان بادو فرزندش بخطر اسارت خواهند افتاد از این رو کوشید قبل از سقوط قونیه آنها را بگریزند و یک عرابه می که سر پوشیده بود در کنار دریاچه فراهم آورده دو پسر سلطان را بامادرشان از راه آب به آن عرابه رسانیده روانه ساخت اما صلیبی ها متوجه فرار آنان شدند و بشدت و چابکی تعقیب کرده هر سه تن را اسیر و به اردو گاه خود آوردند و این پیش آمد بیش از همه باعث تزلزل و اندوه وضع مسلمانان مدافع شهر گردید .

صلیبی ها دو فرزند قلیچ ارسلان سلجوقی را همراه مادرشان در چادرهای نزدیک خرگاه فرمانده کل اردو توقیف کردند .

اینک پیش از آنکه دنباله ی وقایع را بیان نمایم لازمست بطور اجمال نگاهی به اوضاع ممالک اسلام افکنده چگونگی احوال را در آن ایام بسنجیم تا بدانیم که علت پیشرفت های مجاهدین اروپائی در جنگ اول صلیبی چه بوده است .

در آن اوان که ملل اروپا بقصد تسخیر مشرق و جهاد بر ضد اسلام قیام نمودند ممالک مسلمان بدو قسمت دینی تقسیم شده بود یک قسمت

که شامل اکثر کشورهای آسیا تا مرزهای چین و مرزهای عربستان بود از دربار خلافت عباسی در بغداد پیروی مینمود.

قسمت دیگر که شامل خاک‌های سوریه و شامات مرکزی و جنوبی و حجاز و یمن و مصر و تمامی افریقای اسلامی بود از دربار خلافت فاطمیه در قاهره متابعت داشت یعنی در عالم اسلام غربی خلافت فاطمی و مذهب شیعه مستولی بود و خلفای عباسی با آنکه دچار ضعف و ناتوانی گردیده از لحاظ سیاسی غالباً در چنگال پادشاهان ایران گرفتار بودند اما از لحاظ معنوی دائم بر ضد خلفای فاطمی عمل میکردند و میکوشیدند که از نفوذ خلافت مصر بجانب مشرق مانع شوند و بهرنیرنگ و خدعه‌ئی که ممکن بود برای واژگون شدن دستگاه فاطمیه متوسل میشدند.

این وضع خلافت بود و اما اوضاع سیاسی بطوریکه در دیباچه اشاره نمودیم چنین بود که از سال ۴۲۸ هجری قمری طوایفی از ترکمانان موسوم به سلجوقیه بر ایران زمین که قلب عالم اسلام شمرده میشد استیلا و سلطنت یافتند و چون دولت نیرومندی آنعهد رو بروی ایشان نبود توانستند از حدود سمرقند و خوارزم تا انتاکیه‌ی شام را تسخیر کنند و همانطوریکه شاعر گفته :

« از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است »

تمامی آنسرزمین‌های پهناور را زیر حکومت واحدی در آوردند. این دولت عظیم و متحد چون متکی بفرده بود بعد از مرگ ملک‌شاه سلجوقی و وزیر کاردانش خواجه نظام‌الملک رو به تجزیه نهاد. آلب ارسلان سلجوقی در آسیای صغیر فتوحاتی کرده بود و یکی از افراد خاندان

خود را بنام سلیمان مأمور ساخت آن فتوحات را دنبال کند و در سرزمین آناتولی هر چه از خاک دولت روم میتواند تسخیر و زیر فرمان خود در آورد - سلجوقیان آناتولی گروهی از طوایف مختلف ترکمان را که در خاک های خراسان و آذربایجان حشم‌داری می کردند ، همراه خود به آسیای صغیر بردند و به تدریج مقدار مهمی از ولایات روم متصرف شدند و آنولایات را بطوایف ترکمان بعنوان تیول واگذار کردند .

دوران سلطنت، آلب ارسلان و ملک‌شاه با نظم و قدرت گذشت اما بعد از مرگ ملک‌شاه فرزندان او برای تخت و تاج باهم جنگیدند و آن خانه جنگی موجب ضعف حکومت مرکزی گردید چنانکه هر کدام از سرداران و شاهزادگان سلجوقی در هر ولایتی که بودند دعوی استقلال نمودند و از آنجا که جنگهای اولاد ملک‌شاه مدتها دوام یافت ، مدعیان استقلال توانستند ادعای خود را استوار سازند .

در ایامی که اروپائیان صلیبی بخاک اسلام تاختند اوضاع سلطنت مرکزی چنان مختل بود که سلطان بر کیارق در پاسخ نمایندگان مسلمانان شام که برای تضرع و استمداد در کرمانشاه بحضورش رسیدند گفت :

« برادرم محمد کوس سلطنت میکوبد و مرا از او باک و بیم است نه ازمشتی فرنگی که باتیر و کمان کودکانه ممکن است نابود شوند ! »

خلفای بغداد هم از هجوم اروپائیان بجانب بیت المقدس و شام چندان غمگین نبودند زیرا آن ولایات در تصرف خلفای مصر بود و در بار بغداد در خاطر چنان می گذرانید که دشمنی از دور آمده بجان دشمنی دیگر افتاده است .

دولت سلجوقی روم که بعد از مرگ ملک‌شاه دعوی استقلال نموده بود اینک در برابر هجوم اروپائیان تنها مانده بود و می‌بایست به اتکای طوایف ترکمانی که تازگی در روم سکنا گرفته بودند با دشمن مهاجم بجنگد .

الحق انصاف باید داد که سلجوقیان روم نهایت شهامت و مردانگی را ظاهر ساختند زیرا هرگاه پافشاری های آنان نبود مهاجمین اروپائی از راه آسیای صغیر به آسانی وارد ایران میشدند .

دولت سلجوقی روم در مقابل دشمنان بزرگ خود دو قرن مقاومت ورزید و سلسله‌ی سلاجقه که زبان رسمی آنان فارسی و آئین دولت شان آئین ایرانی بود تا اواخر عهد مغول در روم فرمانروا بودند و بعد از آنکه دیگر کسی از شاهزادگان سلجوقی نژاد باقی نماند ، سلطنت روم باتصویب مسلمانان آنجا ( سال ۷۰۰ هجری قمری ) بشخص عثمان خان واگذار شد که اولین سلطان عثماني محسوب میشود و خاندان آل عثمان از احفاد او بودند .  
حصرت جلال الدین بلخی در عهد سلجوقیان بر روم رفت و بمقام شیخ الاسلامی آن دولت رسید و کتاب مثنوی را در شهر قونیه بنظم در آورد .  
از داستان مختصر بالا خوانندگان عزیز ما متوجه میشوند که سال ( ۴۹۰ هجری ) هنگام هجوم صلیبی ها ب خاک اسلام اوضاع مسلمانان دوچار اختلال بوده خانه جنگی ها و نفاق ها و فقدان دولت های مقتدر از اتحاد مسلمانان و مقاومت همگروه ایشان در برابر دشمن مانع بوده است .

حال بر میگردیم بدنباله‌ی داستان خودمان :  
بطوریکه قبلا اشاره شد امپراتور روم از صلیبی ها و مطامع آنان

بشدت اندیشناك بود و با آنان پیمان بست که آنچه از خاکهای قدیم روم که بدست مسلمانان افتاده است و اینك مجدداً فتح شود اموال ساکنین شهر و اسیران آنها بدست صلیبی ها باشد اما خود شهر تعلق بامپراتور داشته باشد .

وقتی صلیبی ها از استانبول راهی شدند امپراتور چند فوج نیرومند با سرداری هوشیار از خود همراه آنان فرستاد تا مواظب انجام مقررات پیمان باشند . هنگامیکه فرزندان سلطان قلیچ ارسلان اسیر شدند سلطان نامبرده بامپراتور پیغام فرستاد که تو باید شهر من و فرزندان مرا از صلیبی ها حفظ کنی زیرا بالاخره روزی این اروپائیان بوطن های خود برمی گردند و در آن روزگار اهالی روم و شخص تو و خاندانت در معرض انتقام شدید مسلمانان واقع میشوید و تو بهتر میدانی که نیروهای عظیم اسلام در داخل ممالک اسلامی خفته اند و اولیای شاهنشاهی در ایران هنوز از این وقایع خبری ندارند اما چیزی نخواهد گذشت که دریای موج از مجاهدین اسلام کوه و صحرای این مرز و بوم را فرا خواهد گرفت .

امپراتور که از صلیبی ها بیمناك بود با پیام سلطان دلگرمی یافت و یکی از رجال دانای دربارش را از راه دریاچه بقونیه فرستاد و آن سردار شبانه پشت دیوار شهر رسیده خود را معرفی نمود . مسلمانان وی را بانردبان بالا کشیده نزد حاکم قونیه بردند و او در جمعی از ریشسفیدان ثابت نمود که نفع مسلمانان در اینست که خود را تسلیم امپراتور کنند تا جان و مالشان محفوظ بماند مسلمانها که سخت ضعیف و بیچاره شده بودند آن پیشنهاد را با رغبت پذیرفتند .

از طرفی مجاهدین صلیبی که توسط کشتی‌ها مهمات بسیار دریافت کرده بودند و حتی ماشین‌های (کله قوچی) و سنک انداز و آتش انداز از شهرهای روم برای ایشان رسیده بود شبانه تصمیم گرفتند فردا از هر جانب هجوم برده شهر قونیه را تسخیر کنند اما وقتی صبحگاهان چشم گشودند دیدند بیرق امپراتور روم بر فراز دروازه به اهتزاز درآمده فوج‌های رومی که در اردوی صلیبی میزیستند مقابل دروازه پشت به شهر صف بسته‌اند.

سرداران صلیبی از آن حيله و مکر امپراتور لب‌بدندان گزیدند و در دل بشدت رنجیدند اما ظاهراً نتوانستند چیزی بگویند و بر حسب تقاضای امپراتور فرزندان سلطان را نیز بفرستادگان قسطنطنیه تسلیم نمودند.

صلیبی‌ها بعد از مدت پنجاه روز که قونیه را محاصره کرده بودند بدون گرفتن نتیجه از محاصره دست کشیدند و طبق تنظیماتی که مابین خود دادند اردوی بزرگ را دو قسمت کرده بفاصله چند روز از قونیه رو بشامات روانه شدند. هوا بشدت گرم بود و آب در راه کمیاب و چون آنها راه بلد حساسی نداشتند غالباً دو چارقالل مرتفع جبال و صحراهای بی‌آب و علف می‌گشتند. از دو قسمت اردو قسمت اولی زیر فرمان (بوهموند) ایتالیائی بود که پس از تحمل مشقات به رود (گورگون) رسید.

مجاهدین صلیبی تازه چادرهای خود را افراشته بودند که ناگهان از يك جانب دشت گرد برخاست و سوارانی بیشتر تاخته درفشها و علامات سپاه اسلام را در دل گرد دیدند. صلیبیون باشتاب زنان و اطفال خود را

بمیان اردو برده دستجات پیاده را اطراف آنها گماشتند و سواران خود را سه قسمت کرده قسمتی زیر فرمان (بوهیموند) قسمت دوم زیر فرمان (دوک دونورماندی) قسمت سوم زیر فرمان (تنگرید) قرار گرفتند.

مسلمانان صفوف خود را منظم ساخته حمله بردند اما صلیبی ها پافشاری ورزیده حمله را گذرانیده خویشتن بسختی هجوم بردند بطوری که مسلمانان ناچار عقب کشیدند و ساعتی ناپدید گشتند گوئی از بیکار چشم پوشیدند اما ناگهان از جانب دیگر نمودار شده باران تیر را بسوی صلیبیون چنان باریدند که بسیاری از اروپائیان زخمی گردیده دست و پای خود را گم کردند و همین که آنها از ضعف حریف مطمئن گشتند همگروه هجوم آورده فرنگیان را از جایگاه خود حرکت داده بقلب اردو رسیده نظم پیادگان را بانیزه و شمشیر و تاخت و تاز مخصوصی که فن آنان بود برهم زدند و جمیع زنان اروپائی را اسیر خود ساختند.

در موقع اسارت زنان ، بسیاری از سرداران و اشراف اروپائی بیش تاخته جنگیدن و کشته شدند که از آن جمله (ویلهم) برادر (تنگرید) بود. هنگامی که فرمانده کل ، بوهیموند ، اسارت زنان را دید تدبیری بخاطرش رسیده رو بمرکزی که قلیچ ارسالان ایستاده بود همراه جمعی از دلاوران حمله برد شاید سلطان را بقتل آورد و چون سلطان نیت وی را دانست فریاد کشید (حریف شایان منست) و بجانب بوهیموند تاخته وی را از میدان بدر کرد و یکعده از همراهان دلیرش را بدست خود از پا در آورد.

از طرفی يك سردار اروپائی بنام (روبرتوس) همراه گروهی از

پراکنندگان صلیبی بایمردی نهوده بسوی هر کزی که ز نهای اسپر محافظت میشدند حمله برد و موفق شد زنان را پس بگیرد .

در این جنگ دستجات مختلف مسلمان و صلیبی اینجا و آنجا درهم افتاده از یکدیگر بی خبر بودند اما عاقبت صلیبی ها شکست خورده از هم متفرق و متلاشی گردیدند .

در همان ساعاتی که بقیة السیف اروپائیان بفنای قطعی خود یقین داشتند ناگهان از کناردشت گرد بزرگی برخاست و قسمت دیگر مجاهدین فرنک زیر فرمان (گودافرو) بکمک باقی ماندگان رسیدند و با شدت هر چه تمامتر به مسلمانان حمله بردند . نیروهای اسلام بار دیگر خود را هریکی مقابل دوسه حریف یافته طاقت نیاورده گریختند و اردوگاه ایشان با غنائم فراوان بچنگ صلیبی ها در آمد .

این واقعه بنام جنگ (رویله) نامیده شده است . بعد از این جنگ صلیبی ها همه یکجا بجانب شامات براه افتادند اما سلطان قلیچ ارسلان پیشاپیش ایشان میرفت و دهات و آبادی ها را بدست اهالی آنها ویران کرده آذوقه و خوار و بار را پنهان و مسلمانان را به نقاط دور دست کوچ میداد .

این تدبیر سلطان کار را بر مجاهدین فرنک دشوار گردانید و هنوز چند روزی نگذشته بود که آذوقه نایاب شد و چون چشمه سارها و قنوات را انباشته بودند آب هم بدست نمی آمد . خلاصه آنکه اروپائیان با دادن تلفات فراوان خود را بخاک های ارمنستان رسانیدند .

در این راه سردار گودافرو بشدت مجروح شد و داستانش چنین بود که

روزی در یکی از منازل سردار مزبور پیاده از اردوگاه بیرون رفته گردش میکرد ناگاه فریاد استغاثه ای شنید و چون نگریست یکی از مجاهدین را دید که بارش را پشت بسته میرود پلنگ درشتی باو تاخته است گودافرو رفت وی را نجات دهد اما پلنگ برویش پرید و اوزیر جانور ماند و پس از کوشش فراوان برخاست و شمشیر کشید تا پلنگ را بکشد اما در آن دست پاچکی و دهشت تیغ را بران خویشتن فرود آورد در آن اثنا دیگران رسیده پلنگ را کشتند اما گودافرو بر اثر آن زخم مدتها بیمار بود.

### بند چهارم - رفتار اهل صلیب با یکدیگر

هنگامی که اردوی صلیبی رو بجانب ارمنستان میرفت دو نفر از سرداران بقصد تعقیب دستجاتی از مسلمانان از اردوی بزرگ جدا شده سیرکنان بشهر طرسوس رسیدند.

این دو نفر یکی تنگری بود و دیگری بودوین برادر سردار گودافرو اما تنگری زودتر از بودوین بشهر رسید و اهالی که اکثر عیسوی بودند از قدوم مجاهدین صلیبی شادمان شدند و تنگری را بشهر در آورده بیرق او را بر فراز دروازه افراشتند.

بدنبال وی بودوین رسید و چون بیرق تنگری را بر بالای دروازه دید سخت خشمگین گردیده فرمان داد بیرق وی را کنده بیرق مخصوص او را بجای آن افراشتند و این رفتار که نمونه ای از حسد و طمع و فساد اخلاق مجاهدین اروپائی شمرده میشود اسباب نقار طرفین شد و نزدیک بود نیروهای آنها بجان همدیگر بیفتند اما کشیشان ارمنی و ریش سفیدان شهر میانه را گرفتند و قرار شد اهالی بمیل خود یکی از آن دو نفر را

بحکومت انتخاب کنند . بالاخره آنها تنگريد را انتخاب نمودند ولي بودوين رضایت نداد و مردم طرسوس را تهدید نمود ، آنهاهم از بیم جان خود دروازه را گشوده بودوين را بدرون آوردند و ما بين فرانسوی های بودوين با ایتالیائی های تنگريد آتش فتنه در کار اشتعال بود که تنگريد از عقل و حزم پیروی نموده نیروهای خود را برداشته از طرسوس بیرون رفت و خود را بشهر (موپسواسطیه) رسانید .

از طرفی بوهیموند سردار کل یکمده سیمصد نفری از ایتالیائی هارا بدنبال تنگريد فرستاده بود که کمک او باشند زیرا همراه تنگريد گروه مهمی نبود و این سیمصد نفر وقتی بشهر طرسوس رسیدند که تنگريد از آنجا رفته بود و چون شامگاه و دیروقت بود نزد بودوين پیغام فرستادند که اجازه بدهد آنها شب در شهر بخوابند و صبح بدنبال تنگريد بروند زیرا مملکت در حال جنگ و اغتشاش است و بیرون شهر با نابلد بودن ما جای امنی نیست .

اما بودوين خواهش مجاهدین همدین و همقدم خود را نپذیرفت و ایتالیائی ها ناگزیر شب در بیرون دروازه خفتند و از آنجا که مسلمانان با دقت مواظب حرکات سپاهیان فرنگی بودند ، در نیمه شب گروهی بر سر ایتالیائیها تاخته تمامی آن سیمصد نفر را بقتل رسانیدند .

این واقعه موجب خجالت بود وین گردید و برای رفع بدنامی بدنبال تنگريد شتافت و چون بشهر (موپسواسطیه) رسید ایتالیائی ها بفرانسوی ها بدگفتند و کار بستیز و آریز رسید و بعد از ساعتی جنگ و خونریزی مجددا با وساطت کشیش های ارمنی با هم صلح نمودند اما بهر حال

این بود وین دیگر نزد سر بازان اردوی صلیبی نخواست بماند و با هزار نفر از مجاهدین ببلاد ارمنی نشین کماره‌ی فرات رفت و مردمان شهر (رها - یا بلهجه عربی - الرها) از وی استقبال کردند و حاکم پیر مرد آنجا که از اشراف قدیمی روم بود او را بجانشینی خود برداشت اما بودوین منتظر مرگ پدر خوانده نشده آن بینوا را از فراز عمارت بزمین پرتاب کرده بکشت و بجایش حکمران چند شهر ارمنی نشین گردید .

اردوی بزرگ صلیبی از شهرهای هراکلیا و قیساریه و مرعش گذشت و اهالی آن بلاد که غالباً عیسوی بودند بامنت شهرهای خود را تسلیم مجاهدین نمودند تا عاقبت سال ( ۴۹۱ قمری هجری مطابق با ۱۰۹۸ میلادی ) سپاه صلیبی بشهر انتاکیه رسید در حالیکه حکومت انتاکیه با کوچکترین فرزند ملک‌شاه بنام ( باغیسیان ) بود . شهر انتاکیه در پناه رود عاصی واقع است و برای ورود بدان شهر باید از یگانه پلی که روی عاصی ساخته شده عبور نمود .

در داخل شهر نیمی از مردم مسلمان بودند و نیم دیگر عیسوی و چون باغیسیان از وفاداری عیسویان بهیچ‌روی اطمینان نداشت باوجود جوانی و بی تجربگی تدبیری اندیشید و روز اول بمسلمانان انتاکیه اخطار کرد که طبق گزارش ، صلیبی ها نزدیک رسیده‌اند باید دور شهر خندق و استحكامات ساخته شود بهتر است امروز مسلمانان بدون شرکت عیسویان از شهر خارج شده کار کنند و شاهزاده بنفس خود پیشاپیش مسلمانان در آنروز فعالیت نمود روز دیگر عیسویان برای ادای وظیفه بنوبت خود بیرون رفتند و چون شامگاه خواستند داخل شهر شوند دیدند

دروازه بسته است و در آن حال شهزاده باغیسیان بر فراز برجی آمده خطاب به عیسویان گفت این شهر تعلق بشما دارد اما حقیقت اینست که عیسویان در شهرهای دیگر با صلیبی ها همکاری نموده اند من بشما فعلا اعتماد ندارم خواهشمندم روزی چند در خارج شهر و در دهات اطراف بگذرانید تا شر دشمن منقطع گردد آنوقت بخانمان خود برگردید و اما عیال و اطفال شما صیانت و حفاظتش بر گردن منست هر گاه میخواهید عیالات شما را بیرون میفرستم و اگر نه بمسئولیت خود آنها را راحت نگاه میدارم تا این پیش آمد پایان یابد عیسویان ناگزیر سخن ویرا پذیرفتند ولی اردوی صلیبی که بدو شهر رسید آنها هم باردوی مزبور پیوستند و با اروپائیان همکاری نمودند.

صلیبی ها در آغاز ورود خود کوشیدند دو برجی را که برای محافظت پل در کنار رودخانه‌ی عاصی بنا شده بود و از طرف مسلمانان بشدت مدافعه میشد تسخیر کنند این کار طی سه روز انجام گرفت سپس از رود گذشته در چهار سمت شهر انتاکیه فرود آمدند و مجالس شورای جنگ تشکیل داده دروازه‌های انتاکیه را بدین طریق بدستجات مجاهدین تقسیم نمودند :

نیروهای زیر فرمان ( بوهیهوند ) و تنگرید در برابر دروازه‌ی ( باب البولوس - یعنی - دروازه‌ی پل از حواریون عیسی ) فرانسه و با قسمتی زیر فرمان ( روبراتوس دو فارماندیا ) و ( روبراتوس کونت دو شار تیزه ) برابر ( باب الکاب ) قسمت دیگر زیر فرمان ( گودافرو ) برای محافظت پل رود عاصی مقرر گشتند .

در حالیکه صلیبی ها برای هجوم بشهر مشغول تجهیزات بودند و از شهرهای متصرفی خود استادان منجیق ساز و ماشین ساز طلب میکردند و بدهات اطراف تاخت و تاز میبردند مسلمانان درون شهر هیچگونه تظاهری ننمیزمودند و حتی روی برج و باره هم دیده نمیشدند و این حالت موجب جرئت و گستاخی فرنگی ها گشت بنوعی که وجود دشمن را در اطراف خویش فراموش کردند و بنای عیش و نوش و ورقص و کارهای دور از عفت را گذاردند و کار بجائی رسید که یکروز بدستجات متفرق تقسیم شده، بدهات اطراف شهر مخصوصاً آبادی های مسیحی نشین برای فراوانی شراب شتافته با زنان فرنگی و اسیران غیر فرنگی مشغول اموری شدند که جز وقاحت و بی شرمی چیزی نبود اما مسلمانان داخل شهر که گویا انتظار چنان فرصتی را میکشیدند ناگهان با شمشیرهای آخته از دروازه ها بیرون تاخته بجان صلیبی ها افتادند و آنانرا در ظرف دو سه ساعت دچار تلفاتی سنگین ساخته درهم شکستند و هنگام عصر بدرون شهر برگشتند.

بعد از این جنگ چند پیکار دیگر هم وقوع یافت که در تمام آنها شکست با اروپائیان بود.

از طرفی هم بتدریج آذوقه و خواربار رو بکمی نهاد زیرا از بلادی که در تصرف مسلمانان بود چیزی نمیرسید و در بلاد ارمنستان هم هر چه یافت میشد و بچنگ مجاهدین در آمد بتدریج بمصرف رسید.

صلیبی ها بر اثر کمیبایی آذوقه و مغلوبیت های پیاپی دست و پهای خود را جمع کرده مشغول فعالیت شدند و بقصد ساختن برجهای چوبی

در برابر برج های انتاکیه بر آمدند چون چوب نداشتند به دهات ریخته خانه های روستائیان را خراب کرده چوب سقف ها را باردوی خود آوردند و چون بلد نبودند منجنیق بسازند با پرداخت انعامات گزاف چند استاد از مسیحیان شام را استخدام کردند .

آرام آرام موسم سرما پیش آمد و امراض گوناگون شیوع یافت بطوریکه هر روز صدها تلفات میدادند - این وقایع آتش تندی را که در برخی از پیشروان مجاهدین بود کم شعله گردانید بنوعی که در آغاز تانک و بعدا دسته دسته از اردو گریخته راه بازگشت باروپا را پیش می گرفتند و شکفت انگیزتر از همه آنکه بابا بطروس یعنی آن کشیشی که سلسله جنبان جنک های صلیبی بود پیش از دیگران رو بفرار نهاد و وقتی خبر فرار او به بزرگان اردو رسید همگانرا بشدت خشمگین ساخت و سردار تنگرید شخصاً سوار شده بدنبال وی شتافته کشیش را جبراً برگردانیده مورد ملامت و سرزنش قرار داده و ادارش ساخت سوگند یاد نماید بعد از آنکه صدها هزار مردم را تحریک کرده بغربت و کربت و جنک و ستیز کشانیده است قدری بیشتر استقامت ورزیده تا پایان کار با صلیبی ها بماند و باری دیگر بجانب اروپا نگریزد .

در اثنای این احوال از جانب خلیفه المستعلی بالله فاطمی هیئتى نزد صلیبی ها بسفارت آمد و سلطان مصر پیش نهاد می نمود که بهتر است اروپائیان از خونریزی و بکشتن دادن نفوس خویش و دیگران پرهیزند و تعالیم حضرت عیسی را بکار بیندند و در صورتی که صلیبی ها خواهان صلح شوند خلیفه تعهد مینماید کلیسا های عیسویان در قلمرو مصر یعنی در تمامی شمال

افریقا و سوریه و عربستان آزاد و در حمایت خلافت قرار گیرد و دروازه - های بیت المقدس بر روی اروپائیان باز باشد بشرطی که زوار فرنگ بدون اسلحه وارد شهر شوند و تا یکماه در داخل شهر اورشلیم (بیت المقدس) حق اقامت داشته باشند و از هر گونه عوارض و گمرک نیز معاف باشند . اما صلیبی ها اکنون مقاصد حقیقی خود را که کسب مال و تسخیر ممالک و غلبه کردن و فرمانروایی داشتن بود از زیر پرده ظاهر نمودند و در پاسخ خلیفه گفتند ( سرزمین هایی را با دم تیغ تیزمتصرف شده ایم و جز با دم تیغ از کف نخواهیم داد . )

هنگامی که اروپائیان بخاک های سوریه وارد شدند خبر هجوم آنان در بلاد مختلف اسلام پیچید و مسلمانان دور دست دانستند که استمدادها و فریاد های سلطان قلیچ ارسلان فقط برای نجات مسلمانان روم نبوده بلکه خطری بزرگ متوجه تمام اسلامیان است . در همان ایامی که سفرای مصر در اردوی صلیبی ها بودند لشگری از جانب حکمران حلب بکمک مسلمانان انتاکیه روان گشت اما هنوز آن لشکر در راه بود که صلیبیون خبرش را شنیده به پیشوازش شتافته آنرا غافلگیر و مغلوب ساخته سرهای کشتگان مسلمانان را بریده در اردوی خود بسفرای مصر نمایش دادند و حتی بارهائی از سرهای بریده همراه سفرای نزد خلیفه فرستادند .

در آن اثنا خیانت عجیبی بوقوع پیوست که موجب سقوط شهر شد .

آن واقعه چنین بود که : یکی از محرمترین همراهان شهزاده

باغیسیان مردی بنام فیروز ارمنی بود این فیروز مدتها قبل دین اسلام را پذیرفته بود و باغیسیان بشهامت و اخلاص وی اعتماد کرده پیوسته با او در کارها مشورت میکرد و سه برج مهم از باره‌ی شهر را زیر فرمان وی گذارده بود.

فیروز با آنکه بمرحمت شاهزاده در ردیف امیران درآمده بود طمع جاه و جلالتش روزافزون بود و چون وضع دولت سلجوقیان را در حال انحطاط میدید در صدد افتاد از موقع استفاده کند بنابراین شبانه از بوهیموند دیدن کرد و قرار و مدارى برای تسلیم شهر مابین خود گذاردند بوهیموند روز بعد سرداران صلیبی را خبر کرده با آنان راز مزبور را بمیان نهاد و برخی از جمله ( کونت دوتولوز ) بچنان سازشی اعتراض کردند اما در همان موقع خبر رسید که فرمانفرمای موصل بنام ( کت بوغا ) از سرداران معروف سلجوقیان همراه سپاه بزرگی بکمک مسلمانان میرسد و این خبر صلیبی‌ها را بهراس افکنده گفتند بهتر است که هر طور شده شهر را تسخیر کنیم تا میان چهار دیوار آن بهتر از خود بتوانیم مدافعه نماییم و رای‌ها در قبول پیشنهاد فیروز و اعطای مال و منصب و حکومتی که او در ازای آن خیانت خواسته بود، متفق و هم آهنگ گردید.

سپس طبق ساخت و پاخت قبلی در یک روز معین صلیبیون اردوی خود را کنده طبل مراجعت کوفته عموماً از اطراف انتاکیه براه افتادند و از دیده ناپدید گشتند و چنان شهرت دادند که چون از دوام محاصره‌ی انتاکیه سودی نبردیم بهتر چنان دیدیم که بمقصد اصلی خود شهر بیت المقدس بتازیم و هر چه میسازیم آنجا بسازیم، اما شب هنگام دستجات

بزرگی از زبده سواران و پیادگان همراه سرداران عمده بجانب اتناکیه برگشتند و چون بمقابل برجهایی رسیدند که بدست فیروز بود آهسته جلو آمده بر حسب قرار سوت زدند و نشانی فرستادند. در آنوقت یکی از برادران فیروز که از خیانت برادرش مطلع نبود بیدار شده نزدیکی دشمن را احساس کرده فریاد کشید تا نگهبانان خفته را بیدار سازد اما فیروز بدان مرد پاکدل مهلت نداده با خنجر سینه اش را شکافت و با شتاب نردبانیرا که از پوست گاو ساخته شده بود فرو افکنده پیش قدمان صلیبی را بیلا آمدن کمک نمود.

اولین مرد صلیبی شخصی بود بنام (بایبان) شخص دوم بوهیموند سردار خودش بود که بر فراز برج رسید و فیروز برای اثبات یکجبهتی خویشتن نعش برادر بیگناه خود را بدو نشان داد و تأکید کرد که در برج دوم برادر دیگر من سرپرست نگهبانان است اول او را بکشید که میدانم باسانی تسلیم نخواهد شد.

بدینگونه تمامی برجها را مهاجمین صلیبی تسخیر کرده نگهبانان خفته و نیم خفته را از دم تیغ گذرانیده دروازه ها را گشوده شهر اتناکیه را شبانه غافلگیر و مفتوح ساختند و با راهنمایی عیسویان شهر، خانه های مسلمانان را بکان یکان تفتیش کرده ساکنین آنرا تماماً مقتول و اموال آنانرا بغارت میبردند بنحویکه میتوان گفت جز معدودی از فراریان جمیع مسلمین اتناکیه بھاك افتادند و اما سپاهیان مسلمان قسمتی خود را به (قهنذز) یعنی کهن دژ که قلعه ای ارك است رسانیدند و قسمتی از شهر بیرون تاخند ولی فراریها اکثر بدست تعقیب کنندگان صلیبی نابود شدند.

سرگذشت شهزاده باغیسیان حاکم جوان شهر از همه غم انگیزتر بود. در آنشب شهزاده تا نزدیک سحر در برج و باره میگشت و سحرگاهان چون بخیال خود از بازگشت دشمن مطمئن شد از رفتن به کهندژ چشم پوشیده در عمارتی که توی شهر داشت استراحت کرد ولی ناگهان بصدای شیپور خطر از خواب عمیق برجسته خبر خیانت فیروز را شنیده بیخودانه از دروازه‌ی دیگر همراه گروهی از سواران روبرو نهاد و چون نزدیک بچهار فرسنگ از شهر دور شد و حالت خواب آلودگی از سرش بدر رفت غفلتاً متوجه عمل خویش گشته فریاد کشید (تف بر من که ناموس مسلمانان را در چنگال دشمن رها کرده جان خود را بدر میبرم!) این بگفت و مدهوش و بیهوش از زمین بزمین افتاد همراهان که بیالین وی آمدند دیدند شهزاده‌ی زیبا و دلیر که تا این لحظه جوانی بیست و چند ساله بود همچون پیری نودساله مینماید و گویی چیزی از نیروی حیات در او باقی نیست ناگزیر ویرا بهمان حال رها کرده راه فرار خود را دنبال نمودند و ساعتی بعد یکی از روستائیان ارمنی بیالینش رسیده او را در حال نزع یافت و سرش را بریده برای صلیبی‌ها به انتاکیه ارمغان برد... محاصره‌ی انتاکیه مدت نه ماه طول کشید و روز سوم ماه ژون فرنگی سال (۱۰۹۸) میلادی بدست اروپائیان تسخیر گشت.

اروپائیان بعد از تسخیر شهر و قتل عام مسلمانان در صدد بودند کهندژ یعنی قلعه‌ی شهر را که مرکز استحکامات بود و سپاهیان مسلمان آنرا دفاع می‌کردند بدست آورند ولی موفق نشدند - بنا بر روایت ابن اثیر فرنگی‌ها مدت دوازده روز بعد از فتح انتاکیه جشن گرفتند

و تمام روز و شب مشغول عیش و طرب بودند و بر روایت سید حریری سیزده روز چنانکه قاضی ابن خلدون نیز سیزده روز می نویسد و این جشن بعد ها مابین صلیبیون هر ساله تکرار می گشت - در اثنای آن عید خبر رسید که جرگه‌ئی از فرمانروایان بلاد مختلف اسلامی با نیروی مهمی از مسلمانان ب شهر اناکیه نزدیک آمده اند - در اینجا یاد آور می شویم که در دربار بنی عباس از عهد خلیفه معتصم خریداری غلامان ترك برای خدمات خصوصی و جنگی آغاز گشت و آن غلامان بخوبی تربیت میشدند و ادبیات و علوم و موسیقی و فنون جنگ را به آنان درس میدادند سپس وارد خدمت گشته بتدریج بمقامات بلند میرسیدند بطوریکه یکرمانی اختیار جان و مال و تخت و تاج خلفا یکجا بچنگ غلامان ترك افتاده بود در این عهد که فرنگیان صلیبی بکشور های اسلامی هجوم آوردند در بسیاری از ولایات عمده فرزندان غلامان ترك بغدادی و یاسر داران سلجوقی حکومت داشتند .

یگی از غلامان ترك که در عصر خود بر همگان پیشی جسته سروری یافته بود شخصی بود بنام (کت بوغا) که فرمانروائی موصل را داشت کت بوغا که دارای مکنّت و قدرت و حسن شهرت بود بر اثر تشویق و تهییج مقامات مختلف اسلامی بقصد جهاد از موصل جنبیده به محلی پر آب و علف موسوم به (مرج دابق) آمده اردو زدو دیگر امیران و سرداران مشهور از حدود شام و جزیره بر اثر فشار مسلمانان با سپاهیان خویش نزد وی مجتمع گشتند تا پس از گرد آمدن گروهی مانند دقاق پورتنش از ارکان خاندان سلجوقی و اتابک طغرل تکین و جناح الدوله

و ارسالان تاش و سقمان پور آرتق و سرداران عمده‌ی دیگر ما بین خود کت بوغا را بفرماندهی کل انتخاب کردند و از مرج دابق بقصد جهاد عازم انتاکیه شدند .

کت بوغا فرمانده کل مسلمانان هر چند صفات خوبی مانند شهامت و صفای نیت داشت اما بدبختانه مردی بسیار مغرور و خود پسند بود و در نتیجه‌ی نخوت و تکبر وی از همان آغاز کار سرداران و حکمرانان هم رکابش که هر کدام دعوی استقلال و همسری با او داشتند قلباً از حرکات و رفتار آمرانه و مستبدانه‌ی وی رنجیدند، بالاخره سپاه بزرگ اسلام به انتاکیه رسید و فرنگیان با عجله و شتاب شهر را استحکام داده درون حصار متحصن شدند و نیروهای اسلام از هر جانب گرداگرد انتاکیه را گرفتند .

دوسه مرتبه اروپائیان بقصد پیکار از حصار بیرون آمدند اما بسختی شکست خورده بشهر گریختند .

بتدریج خواربار محصوران تمام شد و بیم و وحشت بر همگان استیلا یافت و چون دهات و قصبات اطراف شهر را هم صلیبی‌ها خودشان ویران کرده بودند آذوقه بدسترس آنها نبود .

آرام آرام کار بجائی رسید که بزرگان و سرکردگان اسب‌های سواری خود را کشته می‌خوردند و مردم عادی از گوشت مردگان حیوانی و انسانی ارتزاق می‌کردند و چون احوال بدین‌موال رسید سران و پیشوایان قوم جمع شده تصمیم گرفتند از مسلمانان تقاضای امان نمایند و شهر را تسلیم کرده با اروپا برگردند . اما کت بوغا تقاضای آنانرا نپذیرفت و حال

آنکه اغلب امراتی که همراه وی بودند میخواستند آن تقاضا پذیرفته شود .

کار قحطی در داخل شهر به منتهای شدت رسید بطوریکه مردم دیدند یکی از بزرگترین اشراف اروپا بنام ( کونت دوفلاندر) از گرسنگی در کوچه های انتاکیه گردیده صدقه میطلبد و دیگران بحال وی میگریستند بسیاری از مردم تاب قحطی نیاورده شبانه از باروی شهر خود را بزیر افکنده میگریختند و به اسارت مسلمانان درمی آمدند اما خشنود بودند که غذای کافی پیدا میکنند - وضع سخت محصورین بر مسلمانان مشکوف بود و هر روز انتظار میکشیدند که فرنگی ها بلا شرط تسلیم شوند کم کم نیروهای صلیبی از جنگ و پیکار منزجر گردیده برای ادای وظیفه هنگام نوبت سر خدمت نمیرفتند و ( بوهیموند ) سردار کل که چنان دید حکم داد خانه های آن دسته از مردم و وظیفه ناشناس را که جمعی انگلیسی و فلاندوری بودند و در یک کوچه سکنا داشتند سربازان آتش بزنند . آتش از آن کوچه بنقاط دیگر سرایت کرد و خسارت فراوانی به سایرین رسانید و حال آنکه کیفر مزبور کسی را بر سر غیرت نیاورد .

در اثنای آن احوال از طرف کشیش ها هر روز خوابی تازه برای مردم جعل و نقل میشد که غالباً متضمن وعدهی نجات بود از آنجمله کشیشی از اهالی مارسیل بنام پطروس گفت :

« دیشب در خواب حضرت اندریاس - یکی از حواریون عیسی را دیدم که گفت : ( در این شهر انتاکیه در کلیسای برادرم پطروس خنجری

مدفون است و این همان خنجری است که با آن به پهلوی مسیح زخم زدند. هر گاه شما آن خنجر را بدست آورده پیشاپیش سپاه برافرازید البته مظفر و منصور خواهید شد ( بطور وس مدعی بود که من سه بار همین خواب را دیده‌ام سپس توصیه کرد مردم تا سه روز روزه بگیرند و به دعا و عبادت بگذرانند آنگاه چهارمین روز دوازده نفر نیمی از روحانیون و نیمی از اشراف بعنوان نظارت و سرپرستی انتخاب کرد و درون کلیسا نزدیک محراب بکندن زمین پرداختند و جز آن دوازده نفر احدی را رخصت حضور در عملیات ندادند .

آنروز تا شامگاهان هر چه زمین را کندند چیزی یافت نشد ، اما بعد از غروب آفتاب که هوا بکلی تاریک شد آن کشیش خودش درون گودال رفت و پس از ساعتی کاش فریاد کشید که خنجر پیدا شد ! و خنجری دردست از گودال بر آمد این عمل در روحیه و قلوب صلیبیون اثر عجیبی کرد .

همگی شاد شدند و همگی گرسنگی‌ها و قحطی‌ها را فراموش نمودند همان شب مردم عموماً در کلیسا ها گرد آمده سوگند خوردند که از روی جان فردا بجنگند و روز بعد مسلمانان که منتظر تسلیم آنها بودند مشاهده کردند که دروازه ها گشوده شد و دسته دسته ده نفر بیست نفر صلیبی ها بیرون آمده در کناری جمع میشوند در آنحال از مسلمانان کسانی که هوشیار و فرزانه بودند گفتند بهتر آنست که دستجاتی از نیروهای چالاک در دو طرف دروازه بگماریم تا هر قدر از فرنگی ها بیرون می شتابند همانجا محصور و نابود شوند ولیکن کت بوغا فرمانده

کل آن نقشه را انکار نموده نپسندید زیرا گمان میبرد که فرنگی ها بقصد تسلیم شدن از شهر بیرون می شتابند با این وصف برخی از امیران سخن کت بوغا را نشنیده دستجاتی مأمور کردند و آنها نخستین مردم صلیبی را مورد هجوم خود قرار دادند . اما همین که کت بوغا رفتار آنان را دید شخصاً جلو تاخته دستجات مزبور را با جبر و عنف از سرعیسویان برگردانید .

ساعتی بعد که تمامی جنک آوران صلیبی از شهر بیرون آمدند فرماندهان آنها نیز آمده قشون خود را بدو ازده قسمت تقسیم کرده صفوف خویش را برای رزم و پیکار آراستند .

در آن هنگام کت بوغا از خواب خوش بر آمده با تعجب پرچمی که بالای برج افراشته شده بود نگریسته دید رنگ پرچم سیاه است و فهمید که خروج صلیبی ها برای شکار کردن بوده نه شکار شدن و بی سبب اوفرست را ازدست مسلمانان گرفته است از این رو سخت پشیمان گشت اما پشیمانی را سودی نبود .

خلاصه آنکه کت بوغا نیز به آرایش صفوف پرداخت و دسته هائی از نیروهای شام و حلب را مأمور کمین گاه ساخت تا از پشت شهر چرخ زده در وسط کارزار از دنبال دشمن هجوم آورده ارتباط فرنگیان را با شهر قطع کنند .

اما متأسفانه نیروهای مزبور که سرداران شان از کت بوغا رنجیده بودند هرگز وارد جنک نشدند و از انجام وظیفه پای خود را پس کشیدند .

در صورتی که مسلمانان دیگر از سر صدق و صفا جنگیدند و تا آخرین نفس بقصد نوشیدن شربت شهادت ایستادگی نمودند .  
نیروهای صلیبی سخت کوشیدند و چون شمار آنان خیلی بیش از مسلمانان بود توانستند آنانرا احاطه نمایند و در آن حال می بایست نیروهای کمین بمدد برسند که نرسیدند و سپاه اسلام با دادن تلفات سنگین درهم شکست از مسلمانان دستجاتی مقاومت ورزیده به نیت شهادت جنگیدند تا کشته شدند تعداد کشته شدگان تا هفت هزار نفر بر آورد شده است .

شکست مزبور در ماه ژون سال ( ۱۰۹۸ ) میلادی روی داد .  
در این پیکار غنیمت بی حساب نصیب فرنگیان گردید . تا زمان شکست مسلمانان ، سر بازان باغیسیان کهن دژ را مردانه نگه داشتند اما همین که مغلوبیت هم کیشان خود را دیدند دست و دل آنان نیز سرد شد و قلعه را رها کرده گریختند .

صلیبی ها پس از فتح در صدد بر آمدند برای حکومت شهر آنتاکیه یکی از سرداران را انتخاب کنند و این امر باعث گشت که مابین بوهیموند و کونت دو تولوز که هر دو خواهان فرمانروائی بودند تقار و خصومت پدید آید . از طرفی بیماری و با در آنتاکیه پیدا شد و بسیاری از افراد و از سرداران را تباه ساخت از جمله کشیش ( او همارد و موتیل ) نماینده ی پاپ که نخستین بیرق سرخ صلیبی را او بدست گرفت بمرض و با جان سپرد و در همان گودالی که خنجر مشهور گویا از آنجا پیدا شده بود واقع در کلیسای بطروس مدفون گردید .

صلیبی ها بعد از انتخاب بوهیموند به فرمانروائی انتاکیه از آنجا بقصد فلسطین راهی شدند و نخست بشهر (معرة النعمان) رسیدند و اهالی شهر که از چند طایفه بودند متحد شده برج و باره را استحکام داده به مدافعه پرداختند و صلیبی ها پس از چند روز که دیدند تسخیر شهر آسان نیست بساختن آلات لازم اقدام کردند. از جمله برجهایی درست کردند که اوستادان سوریه می ساختند - آن برج ها بلند تر از باره ی شهر بود و سر بازاری که در طبقات بالا می ایستادند کوچه های شهر را از آنجا می دیدند و چون روی شان زده یا ۳۲ چرخ بزرگ بنیاد میشد ، با سهولت در اطراف باره و خندق نقل و انتقال می یافت . بعلاوه در طبقات بالای برجها پل متحرکی آماده بود که هر گاه برج بدیوار شهر نزدیک میرسید آن پل را می انداختند و سر بازان مهاجم از برج چوبی بدیوار شهر منتقل می شدند - روز اولی که برجها بکار افتاد مدافعین شهر مردانه کوشیدند و مهاجمین را عقب راندند اما همینکه شب شد یکی از طوایف مدافع از همشهریان دیگر رنجیده قسمتی از باره را که سپرده ی ایشان بود رها کرده بخانه های خود رفتند سایر طوایف که آن رفتار را دیدند از روی تعرض یا تقلید آنها نیز سهمی خود را رها نموده بخانه برگشتند و آن حالت یعنی خالی بودن برج و باره از مدافعین نزدیک سحر بر فرنگیان کشف شد و آنها با شتاب نردبانها گذارده بالا رفتند و بفوریت دروازه را گشوده سپاه بشهر وارد گردید .

صلیبیون مدت سه روز در شهر معرة النعمان بقتل عام پرداختند و سزای نفاق و خود خواهی را بتمام طوایف مقیم آنجا عاید ساختند تعداد

کشته شدگان را در شهر مزبور بالغ بر یکصد هزار نفر نوشته اند .  
فرنگیان مدت چهل روز در آن شهر اقامت جسته سپس بشهر  
( عرقه ) شتافتند و مدت چهارماه دور عرقه را محاصره کرده کوشیدند  
تا باره‌ی شهر را از چند جاسور اخ نمودند اما بر اثر مقاومت سخت مسلمانان  
نتوانستند داخل شوند در آن اثنا حکمران قلعه‌ی معروف (شیزر) که  
منفذ فرزند مقلدن مسیب بود به کمک اهالی عرقه شتافت و با پرداخت  
مبلغی نقد به صلیبی‌ها صلح کرد و آنها عرقه را ترك گفته عازم ولایت  
حمص شدند .

حکمران حمص جناح الدوله بود و چون فتور و سستی مسلمانان  
و بی‌اتفاقی آنانرا میدانست ، از روی عاقبت اندیشی با فرنگیان صلح  
کرده ، مبلغی پرداخته ولایت حمص را از رزم و پیکار نجات داد .

از آنجا سپاهیان صلیبی رو بمقصد اصلی و اساسی خود یعنی رو  
بجانب بیت‌المقدس که شهر اورشلیم است شتافتند در آن اوان اوضاع  
بیت‌المقدس و سایر بلاد فلسطین چنان بود که سلطان الب ارسلان سلجوقی  
آنولایت را بفرزند خود موسوم به ( تتش ) داده بود و تتش که خودش  
در ایران در دربار پدر و برادرش ملکشاه میزیست ، ولایت فلسطین را  
به یکی از امرای ترکمان بنام ( سقمان پور آرتق ) واگذار کرد .

سال ۴۸۸ قمری هجری - تتش اثنای جنگ بر ضد برادر زاده‌ی خود  
سلطان برکیاروق در نزدیکی تهران بقتل رسید و کشته شدن تتش دربار  
مصر را بفتح فلسطین امیدوار ساخت ، چنانکه سپاهیان مصری به بیت -  
المقدس تاخته بعد از چهل روز محاصره شهر را مفتوح و امرای سلجوقی

را آواره کردند. بنا براین از تاریخ شعبان ۴۸۹ ولایت فلسطین تابع خلافت فاطمی مصر بود و هنگام هجوم صلیبیون، حکمران بیت المقدس یکی از امرای مصر ملقب به افتخارالدوله بود.

فرنگیان اثنای نهضت خود بسوی بیت المقدس نخست بشهر معروف و مستحکم عکا رسیدند ولی حکمران عکا به پیشواز ایشان آمده گفت ما تابع افتخارالدوله هستیم و همین که شما شهر بیت المقدس را تسخیر کنید ما نیز بی درد سر و بی توقف تسلیم شما میشویم.

سرداران صلیبی آن سخن را معقول دیده از عکا گذشتند و در سرزمین های شمالی شامات گردش میکردند و اهالی شهرها برای دفع شر آنها هر کدام جداگانه با پرداخت مبالغی زر قرار و مداری با آنان مینهادند و ولایت خود را از قتل و غارت محفوظ میداشتند.

در سرزمین لبنان اهالی شهر (ارکس) از فرنگیان استقبال نکردند بلکه برخلاف دروازه هارا بسته بانداختن سنک و تیر دست بردند. در آنجا نیروهای صلیبی بچند قسمت تقسیم شدند یک قسمت زیر فرماندهی (رایموند) و (تنگرید) اطراف ارکس را محاصره نمودند.

قسمت دوم که مرکب بود از سپاهیان انگلیسی - فنلاندی - هولاندی بجانب لاذقیه حمله بردند و در آنجا بوهیموند از رفقا مرخصی گرفته برای سرکشی بولایت انتاکیه که بهوی تعلق داشت رفت تا امور را نظم دهد و در تاریخ معین باردوگاه عمومی در مقابل بیت المقدس ملحق شود. قسمت سوم بفرماندهی گودافرو بشهر جبله نزدیک لاذقیه تاخته آنجا را محاصره کرد. قسمت چهارم زیر فرمان (رایموند دوتوزان) بشهر طرطوس

تاخت و اهالی آنجا همینکه خبر هجوم فرنگیان را شنیدند شهر خود را رها کرده گریختند و صلیبی ها شهر خالی را بدون درد سر بتصرف در آوردند .

قسمت اول از صلیبی ها که شهر ارکاس را در لبنان محاصره کردند ، پس از مدتی چون مدافعات دلاورانه ی اهالی ، آنرا فرسوده ساخت آنجا را رها کرده رو به بیت المقدس راهی شدند و در راه با حکمران طرابلس پیکاری نموده مبالغی ( نعل بها ) از وی گرفته گذشتند و در نزدیکی بیت المقدس جماعتی از عیسویان شهر بیت اللحم که میگویند زایشگاه حضرت عیسی بوده است به استقبال صلیبی ها شتافته مدد خواستند و سردار تنگرید همراه سیمصد سوار شبانه با اتفاق اهالی بشهر بیت اللحم رفته بپرق صلیبی ها را برفراز دروازه ی آنجا افراشته باز با همراهان خود به اردو برگشت و روز دیگر همگان متفقاً بمقابل برج و باره ی بیت المقدس رسیده اردو زدند .

چهار قسمت مختلف صلیبیون در طول يك هفته پیاپی وارد شده گرداگرد اورشلیم فرود آمدند سپس مجلس شورای جنگ تشکیل و نقشه ی محاصره را طرح و تصویب نمودند .

از آنجا که مقصد اصلی و بهانه ی اساسی جنگها و تلفات عظیم و خونریزیها تسخیر بیت المقدس و تطهیر قبر حضرت عیسی بود هنگام محاصره ی آن شهر تمامی افراد فرنگی از بزرك و كوچك مشاركت جستند تا از ثواب جهاد بخیال خود سهمی برده باشند .

طبق نقشه از دروازه ی هیرو دوس در شمال شهر تا دروازه ی استفانوس

مقدس، بفرماندهی دوک دونورماندی - و کونت دوفلاندر - و تنگرید سپرده گشت - قسمت دیگر از حدود کوه جلجله و دروازه‌ی دمشق تا دروازه‌ی یافا بفرماندهی گودافرو - و استاکیوس - و بودوین دوبرک و اگذارشد. در جناح راست سردار گودافرو و نیروهای زیر فرماندهی کونت دوتولوز - و رایموند دواورانژ - و ویلهلم دومونت بلیهر - و کاستون دوبیره - صف آرائی نمودند که اطراف کوه صهیون سمت جنوبی و غربی شهر بود. شهر بیت المقدس دودیوار داشت، یکی باره‌ی داخلی که تازه ساز بود و دیگری خارجی که قدیمی بود.

صلیبی‌ها با ماشین‌های کله قوچی که استادان شام برای ایشان ساختند دیوار خارجی را بهر زحمتی بود شکسته از شکاف آن داخل شده بدیوار تازه ساز درونی رسیدند. اما شکستن آن دیوار آسان نبود زیرا مدافعان دلیر از فراز باره دائم سنک و تیر و آتش بر سر مهاجمین میریختند.

عاقبت فرنگیان نردبانهایی از پوست گاو با ریسمان ابریشمی ساختند و بر سر آن چنگک‌های تیز فولادینی قرار دادند - ریسمان ابریشمی را مانند کمند بی‌الا پرتاب میکردند و پس از آنکه چنگک‌های پولاد به کنکره‌های باره محکم می‌چسبید افراد مهاجم از بلکان پوستی بالا میرفتند. اما این تدبیر هم نمری‌نداد زیرا روزی از هر جانب با آن کمند ها دلاوران فرنگ بالا رفتند ولی دلیران مدافع آنانرا زده کوفته از فراز باره بزیر انداختند. در همان اثنا از حیث آب آشامیدنی هم کار بر صلیبیون دشوار گشت. زیرا رود خانه‌ی سلوان در پیش آمدن موسم تابستان خشک

میشود و قنات ها و کهریزها را که در اطراف شهر بود بفرمان افتخارالدوله حکمران بیت المقدس انباشته ویران ساخته بودند پیروان صلیب برای تحصیل آب در عذاب بودند که بآنان بشارت رسید دسته‌هایی از کشتی های اروپا حامل انواع لوازم و آذوقه و مایحتاج صلیبیون اینک بساحل رسیده است .

فرنگیان با دلشادی و مسرت فراوان گسروهی را بکنار دریا فرستادند و آنها وقتی آنجا رسیدند خبر یافتند که جهازات و ناوهای جنگی مصر بفرمان خلیفه‌ی فاطمی کشتی های فرنگ را دنبال کرده همگی را مغلوب و نابود ساخته‌اند . اما این واقعه هنگامی روی داده که محصولات کشتی ها بخشکی انتقال یافته بوده است .

صلیبیون از آن پیش آمد شکر خدا را گزارده مجموع اسلحه و مهمات و مایحتاج و آذوقه را بار کرده بارود فرستادند در آن هنگام یکی از عیسویان سوریه به صلیبی ها جنگلی نزدیک حدود سامرا نشان داد و آنها چوب فراوان از آن جنگل بریده با عراده های گاو کش بارود گاه بردند و با آن چوبها سه برج بلند سه طبقه ساختند که برداخل شهر تسلط داشت و هم پل متحرك بر فراز آن بود و نیز منجنیق های سنگ انداز و کله قوچی ساختند .

اینجا باید يك نکته‌ی مهم را بیاد آوریم که شهر بیت المقدس علاوه بر آنکه برای یهود عبارت از ارض مقدس و ارض موعود و بستره‌ی نبوت و معنویات بنی اسرائیل محسوب میشود ، نیز برای عیسویان عالم همان مقام را دارد زیرا مدفن مسیح آنجاست ، برای مسلمانان هم دومین ارض

مقدس و دومین خانه‌ی خدا و نخستین مرکز قبله است زیرا بطوریکه در قرآن مجید نیز تصریح شده است مسلمانان در آغاز ظهور اسلام روبرو به شهر بیت المقدس نماز می‌گزارند سپس آیات مربوط به کعبه نازل گشت و قبله روبرو به مکه برگشت .

شهر بیت المقدس مرکز مسجد اقصی میباشد که در قرآن مجید طی آیات مربوط به معراج رسول (ع) نام آن مسجد بمبارکی و قدوسیت یاد شده است .

روز پنجشنبه ۲۲ ماه شعبان سال ۴۹۲ هجری قمری مطابق ۱۴ ژویه سال ۱۰۹۹ میلادی بامدادان هجوم صلیبیون از هر جانب شهر آغاز گشت و هر سه برج را با گاوهای نر رو بدیوار شهر بحرکت درآوردند و سردار گودافرو در سومین طبقه‌ی یکی از آن برج‌ها پشت سپر نشسته فرمان میداد - از جانب دیگر شهر، منجنیق‌ها و کله قوچ‌ها بر باره‌ی شهر می‌گرفتند و برفرق مدافعان و اهالی بی‌سلاح بیت المقدس که در کوچه و بازار و صحن خانه‌ها بی‌خیال می‌گذشتند سنک و آتش و تیرزهر آگین میباریدند . اما نیروهای اسلام بی‌باکانه با آن هجوم غیظ‌آمیز مقابله نموده با روغن زیتون گلوله‌های آتشین بجان برج‌ها می‌انداختند و هر جا که مهاجمین از فراز برج‌های متحرک پل به باره می‌انداختند که عبور نمایند، مسلمانان با ضرب شمشیر و تبرزین و پرتاب کردن زوبین آنان را زده برمیگردانیدند و بدین طریق آن روز بشام رسید و مثل آن بود که شهر مقدس از خطر جسته باشد .

روز دوم چون وضع هجوم بدرستی بر مسلمانان روشن شده بود، اکثر

نیروی خود را بجانب برجی که مسکن سردار گودافرو بود توجه دادند و تقریباً عمده‌ی سپاهی را که زیر فرمان دوک دولورن بود از پای در آوردند و در سمت جنوب و مغرب یکی از برجها را با پرتاب کردن آتش پیاپی بطوری سوزانیدند که از نیروهای درون برجها کمتر کسی توانست خود را نجات دهد و آن حریق فتح مسلمانان را تأکید نمود بنوعی که فریاد شادی آنها بلند گردید .

اما در همان وقت خبر سقوط شهر دست و دل دلیران اسلام را از کار انداخت .

علت سقوط شهر این بود که از برج گودافرو آتش فراوانی روی ماشین های مسلمانان ریخته میشد تا آنجا که یکی از ماشین ها روی باره آتش گرفت و در آن حال بادی سخت وزیدن آغازید و شعله و لهیب آتش را بساختمانهای دیگر سرایت بخشید و فرو ریختن آتش و شدت دود سپاهیان مدافع را ناگزیر بترك باره گردانید و گودافرو که شخصاً متوجه احوال بود موقع را مغتنم شمرده پل را از برج متحرك بروی دیوار افکنده خودش نخستین کسی بود که بفراز باره آمد و بدنبال وی دلاوران فرنك هجوم آوردند و دیگر مجال بازگشت بنیروهای مدافع ندادند و دروازه ها را گشودند تا مهاجمین بشهر ریختند و این واقعه عصر جمعه ۲۳ شعبان روی داد .

مجاهدین صلیبی که بشهر بیت المقدس وارد شدند نه بر مردنه بر زن نه پیرو نه بجوان نه بکودکان شیرخوار نه به زاهدان گوشه نشین ترحم نمودند ، هر کس را پیش روی خود یافتند از پای در آوردند .

مدت يك هفته قتل عام دوام داشت و فقط در مسجد اقصی هفتاد هزار نفر را بقتل آوردند که تمامی آنها از زاهدان و گوشه نشینان بودند و هر کدام از قطعه بی از قطعات عالم بآنجا مهاجرت کرده بودند .

این رفتار دور از انسانیت یعنی کشتار مردمان بی سلاح و غیر جنگی هر گاه در آن عصر از اروپاییان سرزده آقدهرها مورث حیرت نیست زیرا در همین عصر خودمان یعنی در سالهای ۱۹۱۱-۱۲-۱۹۱۳ میلادی دولت ایتالیا از گرفتاریهای عثمانی که دوچار انقلاب مشروطیت بود استفاده کرده ناگهان بسرزمین لیبی هجوم آورد که ملک عثمانی بود و نیز ملت های بالکان مثل بلغارو صرب و غیره در بالکان برضد سلطنت عثمانی که قرنها تابع وی بودند بر اثر تحریکات امپراتور روسیه و سایر دول بزرگ اروپا قیام و طغیان نمودند .

عملیات فجیع سربازان ایتالیا در لیبی و رفتار وحشیانه ی کمیته چپ های بلغاردر بالکان با مسلمانان و عیال و اطفال خردسال ایشان طوری قساوت آمیز بود که بسیاری از جرایم و نویسنده گان بیغرض اروپا برضد آن عملیات اعتراض نمودند اما از طرف دولتهای بزرگ کمترین توصیه و سفارشی برای منع وحشیگریها بعمل نیامد، لیکن روح عدالت جهانی انتقام آن حرکات را يك سال بعد (۱۹۱۴) با ایجاد جنگ عمومی و عالم گیر از اروپای سنگین دل و قسی القلب بشدت هر چه تمامتر گرفت .

بعد از قتل عام بیت المقدس صلیبی ها دریافتند که یهودیان عموماً در معبد های خود پناه برده اند و گروه بزرگی نیز از مسلمانان در محراب

داود نبی متحصن شده اند . بنا بر این مجلس شورای اروپائیان تشکیل و مقرر گشت تمام آنها قتل عام شوند . اما مسلمانانی که در محراب داود بودند اغلب سلاح داشتند و مانند مسلمانان مسجد اقصی بی دندان و چنگال نبودند از اینرو بعد از سه روز جنگ سخت سرداران صلیبی مصالحت دیدند که بآنان راه بدهند و شبانه راه دادند بطوریکه جمیع مسلمانان با عیالات خود از محراب داود با آرایش جنگی خارج و از شهر بیرون شده بجانب عسقلان رفتند . اما یهود را که شامل چندین هزار مرد و زن و اطفال بودند صلیبی ها در آتش نابود ساختند بدین طریق که معابد آنان را از هر جانب آتش زدند و در مقابل درهای معابد نیز آتشی عظیم افروختند که از هیچ طرف راه فرار باقی نماند و پس از دو روز که فریاد و فغان اطفال و زنان بگوش میرسید ، بالاخره جمیع آن بینوایان خاکستر شدند .

از مسجد اقصی اموال عظیمی نصیب صلیبیون گشت که از آن جمله بیست قنديل بزرگ زر خالص و یکصد و پنجاه قنديل سیم خالص و یک تنور بزرگ نقره بود .

پس از تکمیل فتح بیت المقدس سرداران صلیبی برای فرمانروایی آنجا بجان هم افتادند و عاقبت یک هیئت ده نفری مرکب از چند روحانی و چند سردار انتخاب شدند و آنها مأمور انتخاب پادشاه گشتند و آن هیئت موفق گشت مطامع کشیشان را که به شدت آرزو مند سلطنت بیت المقدس بودند مقطوع و سردار گودافرو را پادشاهی برگزیند ، سردار گودافرو از قبول تاج سلطنت امتناع ورزیده گفت در شهری که تاج خس

وخار برفرق مسیح نهادند، من هرگز تاج جواهر نشان بر سر نمیگذارم  
و نیز عنوان پادشاهی را نپذیرفته خود را (حامی قبر مسیح) لقب داد.  
شهر بیت المقدس، بطوریکه قبلاً یاد شد نخستین قبله‌ئی بود که  
مسلمانان رو بآنجا نماز گذاردند و بعد از آنکه قبله بجانب کعبه برگشت،  
باز هم دومین شهر مقدس اسلام شمرده میشد. از اینرو میتوان سنجد  
که تسخیر آن ولایت بدست عیسویان صلیبی چه تأثیر مهیب و دهشت  
انگیزی در عالم اسلام داشته است. ویژه آنکه قتل عام کردن هزاران  
تن از عماد و زهاد و عارفان و گوشه گیرانی که از دورترین نواحی جهان  
بدانجا هجرت کرده در مسجد اقصی معتکف و منزوی شده بودند و هر کدام  
از آنها در مقام خود مورد ارادت و سرسپردگی هزاران مردم دیگر بودند،  
طبعاً بر شدت و هیبت واقعه می افزود.

بر اثر سقوط بیت المقدس هیئت هائی از بزرگان و نمایندگان  
ولایات سوریه و عراق و آناتولی رو ببغداد شتافتند و فریاد وضجه در آن  
شهر عظیم برخاست. خلیفه المقتدی بالله عباسی مجلسی بزرگ در دربار  
خود تشکیل داد و نمایندگان فلسطین و سوریه گزارش وقایع را در آن  
مجلس بتفصیل بیان نمودند و خرد و کلان، وضیع و شریف هر کس  
حضور داشت همگی گریستند. سپس روز جمعه در نماز جمعه و در جمیع  
مساجد از جانب نمایندگان سوریه و فلسطین سخنرانیهای شد و فریاد ناله  
و گریه و غلغلهی خشم و اندوه در آسمان شهر بغداد پیچید.

چند روز بعد هیئتی مرکب از علما و مشاهیر و مفتیان و قضات مرکب  
از اشخاصی که نام میبریم از طرف خلیفه مأمور شدند بدراساطاف بر کیارق

سلاجوقی به همدان رفته وی را وادار سازند که بمقابله‌ی دشمن شتابد اما بطوریکه قبلا اشاره نمودیم بر اثر خانه جنگی و اختلاف برادران یعنی برکیازق و محمد، هیئت محترم مزبور از مأموریت خود نتیجه‌ئی حاصل نکرده ناامید بیغداد برگشت.

هیئت مزبور مرکب بود از: قاضی ابوسعید هروری قاضی فلسطین و شام - قاضی ابومحمد دامغانی - ابوبکر چاچی - ابوالقاسم زنجانی - ابوسعید حلوانی کرمانشاهی و دیگران. واقعه‌ی دوم که بلحاظ تکمیل تاریخ هجوم اول صلیبی باید یاد شود، واقعه‌ی عسقلان بود.

عسقلان یکی از شهرهای معمور و مهم سوریه بشمار میرفت - هنگامی که خبر سقوط بیت المقدس بمصر رسید، دولت مزبور بسختی کوشیده سپاهی زیر فرمان وزیر «ملک افضل شاهنشاه امیر الجیوش» بفرمان خلیفه‌ی فاطمی بسیج گردیده بسوی فلسطین روان گشت - بعد از ورود آن اردو بنزدیکی شهر عسقلان ملک افضل که فرمانده کل بود هیئتی را بسفارت نزد صلیبی‌ها فرستاد و امرای صلیبی هیئت مزبور را با ملایمت و مدارا پذیرفته باز گردانیدند بنوعی که گمان جنگجویی در دماغ اعضای آن هیئت پیدانشد. آنگاه بلافاصله نیروهای زبده‌ی فرنگی از راه غیر متعارف بجاناب عسقلان شتافتند و اردوی مسلمانان را غافلگیر ساخته احاطه نمودند و مصریان پس از مقاومت چند ساعتی شکست خوردند شخص وزیر باجماعتی خود را به عسقلان رسانیده متحصن گشت اما بدستجات دیگر تلفات سنگینی وارد آمد.

بعد از آنکه گودافرو پادشاهی بیت المقدس رسید، دریکزمانی

که جماعت مهمی از امیران و ملوک و کشیشان اروپائی برای زیارت شهر مزبور آمده بودند ، پادشاه جدید حضور آن گروه را مغتنم شمرده تقاضا نمود انجمنی ساخته قوانینی برای کشور او وضع نمایند .

زوار محترم نیز در بیخ نورزیده انجمن کردند و قوانینی برای اداره ی بیت المقدس نوشتند طبق قوانین مزبور در آن شهر سه دیوان بزرگ یعنی سه هیئت اداره بوجود آمد - دیوان اول زیر ریاست شخص پادشاه مرکب از سرداران و امرای بزرگ که در کارهای مهم کشور نظارت میکرد و امور داخلی و خارجی را زیر نظر میگرفت .

دیوان دوم از اعیان کشور تشکیل میشد و از هر یک از بلاد متصرفی صلیبیون یکی از اشراف بعضویت آن منصوب میگشت - این دیوان دخل و خرج دولت و کارهای مربوط به تمدن و تعالی یعنی پیشرفت مسیحیت را زیر نظر داشت .

دیوان سوم بمرافعات و امور قضائی میرسید و یکنفر از قاضیان مسلمان نیز بعضویت انتخاب میشد تا در دعاوی مربوط بمسلمانان و اهل مشرق اظهار نظر نماید .

از جمله ی قوانینی که برای تثبیت مالکیت و عمران وضع شد یکی این بود که هر کس مدت یک سال و یک روز ملک را متصرف باشد مالک حقیقی شناخته میشود و هر کس مدت یک سال و یک روز ملک را رها کرده رفته باشد ، از او سلب مالکیت میشود .

بعد از وضع قوانین و برقراری امور در کشور های تازه تسخیر شده ، بسیاری از امیران و افراد مجاهدین صلیبی بیاد وطن افتاده عازم

بازگشت با اروپا شدند و گروه گروه در فاصله های کم از راه خشکی و دریا با اروپا معاودت کردند .

اردو های مجاهدین هنگامی که وارد مملکت خود میشدند ، باستقبال پرسروصدائی از طرف مردوزن و صغیر و کبیر پذیرائی یافتند اما همین که چند روزی گذشت و عظمت تلفات معلوم گشت فریاد و فغان از هر خانمان برخاست و در شهرهای مهم فرانسه ، ایتالیا آلمان و در برخی از بلاد انگلستان و هلند خانه های نبود که عزیزی را از کف نداده ماتم نگرفته باشد .

### آغاز هجوم دوم صلیبیون

بنا بر تحقیقی که قاضی بادکوبه میر محمد کریم بعمل آورده است ، مجاهدین اروپائی در پایان هجوم اول صلیبی که چهار سال طول کشید ، قسمتی از شهرهای آناتولی و قسمت مهمی از ارمنستان کبیر بعلاوه ولایت انتاکیه و قسمت اعظم فلسطین و بعضی از بلاد سوریه و مهمترین قسمت جزیره یعنی سرزمین های واقع مابین فرات شمالی و دجله ی شمالی را تسخیر کرده قلمرو خود ساختند .

بانی اصلی این وقایع که بطور وس کشیش بود ، همراه مجاهدین به اروپا برگشت و در دیری که کنار رود موزا واقع بود انزوا جسته همانجا بود تاجان سپرد . بعد از آنکه چند ماهی از بازگشت اروپائیان بمیهن خود گذشت ، بتدریج سوگواری و ماتم کشته شدگان از یاد رفت اما داستان ثروت و مکنّت مشرق زمین در زبانها افتاد و مردمانی که تا آن زمان تقاعد ورزیده از جهاد ، باصطلاح خود ، بازمانده بودند اینک ، بطمع ملک و مال و فرمانروائی

از جای خود جنبیدند از کشور فرانسه برادر پادشاه آنجا بیرقهای سرخ را برافراشته بدعوت جهاد پرداخت و از ایتالیا شخص (کونت دو بلاندراس) و از اتریش (کونت گونراد) و از ممالک دیگر اروپا نیز گروه گروه مردم جاه طلب و مال طلب راهی شدند و در حدود بالکان همگی بهمديگر رسیده و بقسطنطنیه رفتند .

امپراتور (ژوکسیوس) اینک از نو خود را دچار طمع ورزی اروپائیان یافته تدبیری اندیشید و یکی از امرای اروپا را بنام (رایموند دو تولوز) که در اثنای هجوم اول صلیبی به حکومت لاذقیه رسیده بود و با رومیان دوستی داشت بدر بار طلیمیده وی را مابین خود و صلیبیون میانجی قرارداد . رایموند توانست با دادن رشوه های خصوصی مابین سرداران صلیبی اختلاف عقیده بیندازد و آنان را از آزدن و تصاحب کردن کشور روم باز دارد و از جانب امپراتور مساعدتهائی باردوی مجاهدین کرده خویشتن راهنمایی آنان را برعهده گرفته از ساحل اروپا مجاهدین را در کشتی های رومی سوار کرده در سواحل آسیا پیاده گردانید و آنجا مجموع نیروهای صلیبی به سه اردوی بزرگ تقسیم شدند .

اردوی اول مرکب از یکصد هزار سپاه جرار زیر فرمان (رایموند دو سنت کلاس) بجانب قلب آناتولی پیشرفت نمود و شهر انگوریه را بتصرف در آورد .

در اوآنیکه خبر هجوم دوم صلیبی از طرف امپراتور روم پیادشاهان و امرای مسلمان آناتولی اعلام گشت ، سلطان قلیچ ارسلان بجانب ایران رفته بود زیرا گزارش اختلافات شاهزادگان سلجوقی ویرا بصدد افکند

که به ایران برگردد شاید بتواند تخت و تاج شهنشاهی را بر باید و آنوقت نیروهای اسلام را تمرکز داده دشمنان فرنگی را کاملاً بکوبد زیرا درخاندان سلجوقی سلطان قلیچ ارسلان خود را از دیگران مسن تر و برای سلطنت صالح تر میدانست .

وقتی این پادشاه بحدود موصل نزدیک رسید ، والی مقتدر موصل ( کت بوغا ) به استقبال وی شتافت و عرض اتحاد نمود .

در آن اثنا خبر پیش آمدن صلیبیون بقوای متحدین رسید و سلطان قلیچ ارسلان همراه کت بوغا و بسوی دشمن شتافتند و در کنارهای رود هالیس در نواحی مشرقی آسیای صغیر نیروهای خصم را دریافتند و کت بوغا که از شکست سابقش در انتاکیه بشدت رنج میبرد ، باعزمی راسخ و به نیت تصفیه حساب با دلوران اروپائی بستیز و آویز پرداخته جنگی مهیب در گرفت و پس از آنکه روز به شام آمد پای ثبات اروپائیان بلغزید و دلیران اسلام نیروی خصم را پریشان ساختند .

در این جنگ بیش از ده هزار نفر از فرنگی ها در میدان جنگ افتادند و بقیه السیف که از سیف تیز گریختند در بیابانها گروه گروه متفرق گشته بهیچ جانب راه نمیبردند و اغلب بدست ایلات و عشایر و دهاتیان نابود و تباه شدند فقط یکدسته مرکب از چند هزار نفر همراه سرداران بزرگ مثل ( رایموند دوسنت کلاس - کنت دو بلواز - دوک دو بورگونی و دیگران ) بشهر سینوب رسیدند و مقداری از گریختگان بآنان ملحق شدند .

اردوی دوم صلیبی بقصد ولایت هر اکلیا روانه شده بودند و در

راه باآهستگی رفته غارت و یغمای آبادیها و قتل و غارت مردم را بعد کمال رسانیده بودند و گزارش و حشیگری آنان منظمًا سلطان میرسید از اینرو پس از درهم شکستن اردوی اول بیدرنک نیروهای متحد بجانب اردوی دوم شتافتند و هنوز از گرد راه نرسیده بی محابا بمیدان کار زار تاخته با حملات پیاپی خود نیروهای اروپائی را مدهوش ساخته شمشیر تیزرا از فراریان دریغ نمودند، فرنگیها که از غنیمت های غارتی و اسیران فراوان سنگین بار شده بودند، چنان با دو دلی و مدهوشی رفتار کردند که برای مسلمانان فرصت مناسب پیدا شد بطوریکه از آن اردوی عظیم یکنفر جان بدر نبرد.

اردوی سوم صلیبی مرکب از یکصد و پنجاه هزار نفر بود و زیر فرماندهی (کونت دو بوادر) بجانب شهر های (فیلوملیوم و سامالیا) تاخته آن دوشهر را تسخیر کردند و از آنجا بعزم ولایت (سنکتون) می شتافتند بقصد اینکه با اردوی دوم صلیبی ملحق شوند و هر طور هست خود را بجانب موصل و بغداد که مرکز خلافت اسلام بود بکشانند.

اما سپاه متحدین از حال آنان با خبر بودند و پس از تباہ کردن اردوی دوم صلیبی با عجله بسوی اردوی سوم تاختند و سلطان قلیچ ارسلان و امیر کت بوغا همراه نیروی خود که رو به مر فته به پنجاه هزار سوار بالغ میشد در سحر گاهان روز جمعه خصم یکصد و پنجاه هزار نفری راناکهان دریافتند. در آن روز یکی از خوفناکترین جنگهای خونین مابین مسلمانان و اروپائیان در گرفت و صلیبیون مقاومتی عجیب ابراز نمودند و کار زار

تا قدری از شب گذشته دوام داشت چون مسلمانان در تاریکی چنان پنداشتند که حریر عقب کشیده تا فراد باز بمیدان شتابد، آنشب را در عرصه نبرد روی اسب های خود گذرانیدند و دسته های مختلف ایشان دچار تصورات بیم انگیز گردیده نماز خوف گزاردند .

اما سحرگاهان که روشنائی آفتاب تایدن گرفت سراسر بیابان را از نعش کشتگان فرنگ رنگارنگ یافتند .

از عجایب جنگ مزبور این بود که عده ی کشتگان مسلمان بازخمی- های خطرناک جمعاً بالغ بر دو هزار تن و عدد کشتگان اروپائی بیکصد و چهل ونه هزار نفر میرسید .

این جنگ را مسلمانان بنام ( نصرت اجنه ) نامیدند زیرا هنگامی که قلیچ ارسلان و کت بوغا با سپاه خود از مقابل يك خانقاه میگذاشتند درویشی سر و پا برهنه بیرون دویده گفت : من پیشا پیش این سپاه میروم تا نصر و ظفر را نصیبش کنم ، سلطان پرسید : « تا دیروز کجا بودی که مسلمانان را از شر دشمن حفظ کنی ؟ »

درویش پاسخ داد : « گاهی خداوند فاجران را بدست کافران کیفر می دهد اما چون این کافران بر خرد و کلان و نیک و بد ترحم نکردند اینک خداوند بمیشرفت آنان پایان می دهد » درویش مزبور پیشا پیش سپاه اسلام میدوید و چون اصرار کردند تا سوار شود گفت : « تنی چند از صوفیان ما را کافران باسیری برده اند و آنها با زن و فرزند خود هم اکنون پیاده بپای اسب صلیبی ها ناچار میدوند شرط اخوت نیست که برادران مرا پیاده و اسیر زیر تازیانه بتازند و من سوار همچون امیری

بر عزت خود بنازم! « همینکه مسلمانان با اروپائی ها رو بسرو آمدند، آن درویش مشتی خاک برداشته بسوی دشمن ریخته گفت: « هر ذره اش يك سوار شمشیرزن جن خواهد بود! »

از آن تاریخ ببعده عشايرتر کمان نسبت به خانقاه صوفیه ارادت ورزیدند و داستان پیکار ( نصرت اجنه ) را عوام آناتولی سینه بسینه از پدران بفرزندان رسانیدند.

حقیقت آنست که عموم مورخین در این نکته همزبانند که از يك صد و پنجاه هزار مجاهد اروپائی در آن واقعه فقط یک هزار سوار جان بدر بردند.

بعد از این سه جنگ خونین از تعداد اروپائیان که ما بین پانصد تا ششصد هزار نفر بودند فقط ده هزار نفر بدریج در شهر انتاکیه مجتمع گشتند و همراه سرداران خود عازم بیت المقدس شدند.

سابقاطی وقایع اشاره نمودیم که شهر انتاکیه زیر فرمانروائی بوهیموند قرار گرفت، این سردار صلیبی بقصد توسعه دادن بکشور خود لشگری بالغ بر پنجاه هزار نفر مرد مجهز ورزیده سوار برداشته برای تسخیر شهر ملطیه تاخت، در آن ایام امیر ( گمشتکین دانشمند ) در آناتولی دارای چند ولایت شده بود و او بانی سلسلهی دانشمندیه میباشد که مدتی در يك قسمت از آناتولی سلطنت داشتند امیر دانشمند با نیروهای حاضر خود از لشگر بوهیموند استقبال نمود و بر اثر يك پیکار سخت مسلمانان غالب آمدند و شخص بوهیموند را اسیر گرفتند. مورخین اسلام مینویسند حصول فتح مزبور نتیجهی تعبیه و آرایش خوبی بود که دانشمند

ترتیب داده بود از جمله دو دسته از نیروهای زبده سوار خود را در کمین گذارد، که هر کدام بفاصله‌ی دو ساعت از طرفی ظاهر شده بدشمن حمله میبردند.

در حالیکه مسلمانان تازه میخواستند در میدان جنگ بر اثر شکست حریف خود نفس راحتی بکشند، ناگهان سپاه عظیمی از صلیبیون وارد کارزار شدند و این سپاه عبارت از مجاهدین تازه وارد اروپا بود که تا از کشتی‌ها بخشکی رسیدند خبر جنگ را شنیده بکمک بوهیم و نداشتافته بودند سپاه نورسیده از صد هزار متجاوز بود و تا شب جنگیده تلفات عظیمی داد، ولی چون از طرف مسلمانان و نیروهای کمینی آنان احاطه شده بودند، از مقاومت خود نمری نبردند و عاقبت بسختی شکست خوردند دانشمند بعد از فیروزی شهر ملطیه را از اروپائیان پس گرفت و اما بوهیم و نود مدت دو سال و نیم در اسارت ماند تا بعد ها با یکمده از رجال مسلمان که در اسارت صلیبی‌ها در آمده بودند معاوضه و آزاد گردید.

سال (۴۹۴) هجری قمری گودافرو پادشاه بیت المقدس که سپاهیانش را بنظم جدیدی در آورده بود، حدود و مرزهای مملکت خود را معین و مستقر ساخت و بر یکمده از امرای مسلمان که جزء خاک وی واقع بودند جزیه قرارداد که میبایست بدولت صلیبی بپردازند و نیز در مقابل اعراب ساکن ماورای اردن که همواره بخاک صلیبی میتاختند دژها و استحکاماتی بنیاد نهاد تا پناه نگهبانان مرزها باشد سپس با نیروی منظم خود همراه یکمده از مجاهدین تازه وارد برای تسخیر شهر (السور)

شتافت و مدتی آنجا را محاصره کرد .

مسلمانان السور وقتی از فشار دشمن خسته شدند یکی از امرای بزرگ اروپائی را بنام ( ژیرارد و پاسناس ) که اسیر آنها شده بود روی باره آورده آویختند و ژیرارد باناله فریاد کرده خطاب پادشاه گفت برای خاطر مسیح این شهر را ترك كن تا جان من در امان بماند ، اما گودافرو پاسخ داد كه هر گاه بر ادرم را در آن حال میدیدم ترجیح میدادم با يك تیر او كشته شود ولی از مجاهدین ترك محاصره را نطلبید بیچاره ژیرارد همانروز در حالیکه آویخته بود با تیر كشته شد و کسی ندانست آیا تیر را ، هم مذهب ان اروپائی وی انداختند یا مسلمانان اما شهرت یافت بنا بر اشارت گودافرو او را بدانصورت مقتول ساختند .

با وجود آن با فشاری ها شهر السور تسخیر نگردید و نیرو های صلیبی ناکام و ناچار دست خالی بیت المقدس برگشتند .

در همین ایام هنگامی که گودافرو یکی از دژهای مسلمانان را محاصره کرده بود تیری خورد و بر اثر جراحت آن تیر بستری گردید . روز ( ۱۸ ژوئیه سال ۱۱۰۰ میلادی ) در بیت المقدس جان سپرد و پیش از وفات بزرگان صلیبی را دعوت نموده وصیت های خود را گفت . از آنجمله حاضران را سوگند داد تا هیچ دم از جنگ با اهل اسلام خودداری نوزند و کشورهای را که از جنگ مسلمانان بیرون میاورند تا جان در بدن دارند از کف ندهند و تمدن یعنی دین مسیح را بقیمت جان و خون خویش بر کشورهای تسلط دهند .

گودافرو ، در مدت پادشاهی خویش با عموم عیسویان و رعایای خود

بمهربانی وانصاف سلوک نمود. از اینرو مرك وی باعث اندوه همگان شد و بزرگان صلیبی از همه جا بیت المقدس شتافته، در تشییع جنازه‌ی او حضور یافته نعل را بمقابل گوه جلجله بردند و در کلیسای قیامت قبر مسیح بخاک سپردند. سپس گفتگوی جانشین وی بمیان آمد و کشیش بزرگ بیت المقدس که از جانب پاپ آمده بود بنام ایبارتوس کوشش کرد شاید بجای گودافرو بر تخت نشیند ولیکن اشراف صلیبی زیر بار نرفتند و بعد از جلسه های مکرر عاقبت برادر گودافرو را پادشاهی برداشتند. این شخص همان (بودوین) است که قبلا احوالش را نوشتیم و در آن هنگام بر ولایت (رها) و ولایات ارمنی نشین در حدود فرات علیا فرمانروا بود.

همین که خبر مرك گودافرو بمودوین رسید و نیز بشارت سلطنت بدو دادند، بیدرنك همراه نیروی اروپائی خود که مرکب از پانصد نفر سواره و پیاده بود بجانب بیت المقدس روانه گشت و پسر عموی خود را که او نیز بودوین نام داشت بجای خویش در حکومت رهانشانید.

بودوین پادشاه جدید بیت المقدس در راه خود با نیروهای متحد دمشق و حمص تصادف کرد که از جانب امیر دقاق والی شام و جناح الدوله والی حمص مأمور شده بودند سر راه بر او بگیرند.

اردوی مسلمانان بقدری بدون نظم و خالی از تصمیم و عزم حرکت میکرد که بمجرد تصادف بازنده سواران بودوین بر اثر يك هجوم دلاورانه از هم پاشیده شد و بودوین بمردم بیت المقدس گفت من در شهر بیش از سه روز نمیمانم و بهیچ کار مهمی دست نمیبرم مگر اینکه بروم شهر عسقلان

را که همچون دشمن هوشیاری درسینه‌های خاک ما پایداری میورزد از دست یکمشت مسلمان ضعیف و زبون بدر آورم و الحاق عسقلان بکشور ما جشن سلطنت مان را آرایش بدهد.

بودین باین اراده بیش از سه روز در بیت المقدس نماند و همراه يك لشکری هزار نفری بقصد تسخیر عسقلان روانه گشت ، مسلمانان عسقلان که پیوسته بیدار کار خود بودند همین که خبر هجوم صلیبیونرا شنیدند با کبوتر بدر بار مصر گزارش فرستادند اما بهر حال پیش از آنکه از مصر نیروی کمکی برسد لشکرهای صلیبی بحدود عسقلان رسیدند و اهالی آنجا که بر اثر چندین جنک جلوتر تا حدی ورزیده شده بودند از میان خود لشکری تجهیز کردند و با معدودی سپاهیان دولتی مصر که پادگان قلعه بودند مستعد پیکار گردیده نیروهای صلیبی را دو فرسنگ استقبال نمودند و با برقراری تعییبه و گسترش خوب نظامی و با پایداری مردانه و دلاورانه از طلوع آفتاب تا ظهر مقاومت صلیبی‌ها را درهم شکستند و بوسیله‌ی دستجاتی که در کمین گاهها گماشته بودند از نیروهای پراکنده و گریزان صلیبی کشتار سختی بعمل آوردند .

اما بودین شخصاً از معرکه جان بدر برد و خویشان را ببیت المقدس رسانید و چند روزی بعد از آن شکست برخلاف رأی برادرش بفکر تاجگذاری افتاد و فرمان داد تخت و تاجی مرصع برایش ساختند و در بیت اللحم که میگویند زایشگاه حضرت عیسی بوده است بر تخت نشست و تاج بفرق نهاد و عنوان پادشاهی را نیز که برادرش نمیپذیرفت او پذیرفت ، سابقاً اننای شرح حال بودین راجع بمناقشه‌ئی که ما بین وی

با تنگرید در ولایت ( طبریه ) روی داد اشارتی نمودیم . حالت قهر و رنجش آن دوسردار تا این ایام باقی بود ولی بودوین که پادشاهی رسیده بود مترصد فرصت بود تا عاقبت در بندر گاه حیفا آن دو تن تصادفاً روبرو شدند و پادشاه ، تنگریدرا در آغوش کشیده لوازم محبت و آشتی را بعمل آورد سپس تنگریدرا بفرمانروایی ولایت انتاکیه فرستاد زیرا بطوری که نوشتیم حکمران انتاکیه بوهیموند بدست مسلمانان اسیر شده بود .

در سال اول سلطنت بودوین بخت بلند ویرا مساعدت نمود ، زیرا گروهی بزرگ از اهالی شهر ژن ایتالیا با کشتی های بسیار بقصد زیارت بیت المقدس آمدند و بودوین از آنان در کار جهاد استمداد کرد ، آنها رضایت دادند که از حیث پول و نفقات کمک بدهند بشرطی که هر شهری را بودوین تسخیر کند یک نلت اموال غارتی را باهالی ژن بدهد و نیز در هر شهر نومسخر یک کوی جدید بنام ژن آباد کند .

بودوین با مساعدت اهالی ژن بشهر السور و شهر حیفا و قیساریه تاخت و هرسه را فتح کرد و در قیساریه مسلمانان را کلا قتل عام و بیغمای اموال و اسارت اطفال پرداخت سپس از قیساریه باردیگر بقصد عسقلان شتافت . اما خلافت فاطمی مصر که خبر هجوم صلیبیون را بموقع دریافته بود نیروئی زیر فرمان امیر سعد الدوله روانه ساخته بود که در عسقلان با سپاه بودوین مصادف شد و مدت دوازده روز مابین مسلمانان با اروپائیان کارزار دوام یافت تا عاقبت دلاوران اسلام پای مردانگی فشرده دشمن را بسختی شکست دادند و بودوین با بقایای سپاه شکست خورده اش بیت المقدس برگشت .

سال ( ۴۹۵ هجری قمری ) خلیفه‌ی فاطمی مصر بنام المستعلی بالله احمد علوی در سن ۲۸ سالگی وفات یافت و همان روز هفتم صفر که او فوت کرد فرزندش ابوعلی منصور را بسلطنت برداشتند و ویرا آمر باحکام الله لقب دادند هر چند این خلیفه پنج سال بیشتر نداشت اما وزیر پدرش ملك افضل امیر الجیوش که مرد بسیار لایق و سیاستمدار بود امور دولت را بخوبی اداره میکرد .

همینکه خبر وفات خلیفه المستعلی به پادشاه بیت المقدس رسید تمامی صلیبیون شادمانی نموده جشن گرفتند ، زیرا اروپائیان از خلفای فاطمی مصر بیمناک بودند چرا که تمامی خاک‌های افریقای شمالی و قسمت‌هایی از ارمنستان در فرات علیا و سوریه و فلسطین زیر فرمان آنها بود و بعلاوه فدائیان اسمعیلی که بسیاری از بزرگان عالم را ترور میکردند از شیعیان و توابع فاطمیه بودند .

خلاصه آنکه بودوین با شتاب بار دیگر مجاهدین صلیبی را برداشته بعسقلان روانه گشت و در آن هنگام بقیه السیف نخستین دسته‌های هجوم دوم صلیبی که در روم دچار قلیچ ارسلان شده بودند و اکثر نابود گردیده بودند و ما باحوال آنان اشاره نمودیم ، اینک خود را بیت المقدس رسانیده به اردوی بودوین میوستند و چون این دسته های شکست خورده واقعاً دل‌های پر خون و هر کینه می داشتند ، بودوین امیدوار بود از کمک ایشان در میدان کارزار نمراتی مهم حاصل کند . گزارش جنبش صلیبی ها با چاپار کبوتر بمصر رسید و وزیر ملك افضل شتاب ورزیده فرزندرشید خود شرف المعالی را با اردوی حاضر رکاب از قاهره برای نجات عسقلان

فرستاد و این لشکر در حدود رمله با صلیبیون مصادف آمد و پی‌کاری خونین در گرفت که تا شامگاه دوام داشت و سرانجام بسیاری از امرای بزرگ و فرماندهان صلیبی در میدان کارزار بخاک غلطیدند و نیروی اروپائی با وحشت و دهشتی که تا آنروز نظیرش را نشان نداده بودند پا بگریز نهادند و خیلی‌ها کشته شدند یا در بیابانها گرفتار عشایر عرب گردیدند اما پادشاه بودوین همراه یکعده از بزرگان صلیبی در بیشه‌ئی میان درخت‌ها و بوته‌هائی پنهان شد و شب هنگام گریخته بشهر رمله پناه برد ولیکن شرف المعالی فرصت نداده متعاقب گریخته‌گان به رمله رسیده شهر را محاصره و جبراً مفتوح ساخت و هفتصد نفر از اشراف صلیبی را بدست آورده چهارصد نفر را بنا بر قساوت و جنایتی که نسبت باطفال و نسوان مسلمانان کرده بودند بیدرنگ مقتول و سیصد نفر را بمصرف فرستاد تا دوبار خلافت در حق آنان تصمیم بگیرد. اما بودوین از این شهر نیز هرطور بود گریخت. در آن سال جماعت بزرگی از اروپا بمشرق سفر کردند از آنجمله یک نیروی عمده مرکب از یکصد هزار مرد شمشیر زن زیر فرماندهی سردار (رایموند دوتولوز) براه خشکی آمده در آناتولی با سلطان قلیچ ارسلان تصادف کردند.

سلطان سلجوقی که از پیش‌خبر ورود آن سپاه را دریافته خود را آماده ساخته بود، در برابر هجوم صلیبیون مردانه مقاومت ورزید و طرفین در نهایت لجاج و ابرام پا فشاری کرده از خونریزی دریغ نمودند.

عاقبت نیروهای صلیبی پس از دادن تلفات سنگین شکست خورده

متفرق شدند و قلیچ ارسلان تعدادی اسیر با غنیمت فراوان بدست آورد. سپس سردار رایموند باقی ماندگان مجاهدین اروپائی را جمع ساخته رو به طرابلس شام روانه شد و آنجا را بمحاصره انداخت درحالی که عیسویان دهات و اطراف طرابلس نیز به صلیبی ها در کار محاصره کمک میدادند از اینرو کار بر اهالی طرابلس دشوار گشت و امیر فخرالدوله فرزند عمار ناگزیر از در مصالحه درآمده مبلغی نفرمانده فرنگی تقدیم و او را از اطراف طرابلس حرکت داد.

رایموند از طرابلس بجانب شهر طرسوس راند و آن ولایت را فتح کرده مسلمانان را قتل عام و اموال ایشانرا غنیمت برد، از طرسوس رایموند بسوی قلعه‌ی (طومار) ناخت و با شدت حمله برد اما امیر طومار موسوم به (ابن عربض) با وجود کمی لشکر و کوچکی محل مردانه مقاومت ورزیده قلعه را محافظت کرد.

رایموند از طومار بحدود ولایت حمص تاخت و قلعه موسوم به (اکراد) را که تابع حمص بود محاصره کرد. این خبر که بجناح الدوله امیر حمص رسید مشغول تجهیز سپاه شد تا بمقابله شتابد ولیکن روز جمعه هنگامی که بقصد نماز آدینه وارد مسجد میشد بدست فدائیان باطنی بقتل رسید همینکه خبر کشته شدن جناح الدوله به رایموند رسید، از قلعه اکراد چشم پوشیده بتسخیر شهر حمص همت گماشت و هر چند فتح شهر او را دست نداد لیکن تمامی دهات و آبادی های اطراف را قتل و غارت کرد و از آنجا برای زیارت بیت المقدس شتافت.

در همان اوان سرداران و بزرگان اروپائی که از ممالک مختلف

وارد شهر مقدس شده بودند با پادشاه آنجا متفق گشته ، بقصد عکاظ نهضت نمودند نیروهای صلیبی از جانب دریا و از خشکی شهر عکا را محصور و انواع برجها و منجنیق ها برای کوبیدن آنجا بکار انداختند و بعلاوه شانزده فروند از کشتی های محکم جنگی را در آب های آن حدود برای مقابله با کشتی های مسلمانان وارد میدان ساختند ولیکن مسلمانان با استعمال وسایلی که تا آن تاریخ بر دیگران مجهول بود موفق شدند آن شانزده ناو جنگی و برجها و منجنیق ها را تماماً دچار آتش ساخته بجا کستر مبدل گردانند .

پس از سوخته شدن آلات و ابزار محاصره صلیبی ها با نومیدی شهر عکا را ترك گفتند .

انتهای همان ایام حاکم صلیبی ولایت رها همراه لشگری از عیسویان بقصد تسخیر بیروت تاختند ولی آنها نیز کاری نساختند و حاکم رها با همراهان بولایت خویش معاودت نمود .

بطوریکه قبلاً اشاره نمودیم سردار بوهموند حکمران انتاکیه در حدود آناتولی بدست نیروهای امیر دانشمند اسیر شد نامبرده پس از دو سال و نیم اسارت که هیچکدام از سرداران صلیبی و پادشاه اورشلیم بفکر وی نیفتادند ، شخصاً وسایلی فراهم آورد و دختر کوچک امیر باغیسیان شهید حاکم سابق انتاکیه را که در اسارت خود نگاه میداشت آزاد گردانیده نزد امیر دانشمند فرستاد و بعلاوه یکصد هزار دینار طلا فدیة تقدیم نمود و امیر دانشمند با احترام دختر باغیسیان که نواده ی سلطان ملکشاه بزرگ محسوب میشد و بشادمانی آزاد شدن او بوهموند

را آزاد گردانید و همراه نیروئی از مسلمانان بحدود انتاکیه فرستاد ، همینکه اهالی انتاکیه از قدوم بوهیموند آگاه گشتند عموماً باستقبال وی شتافتند و سردار تنگرید که از جانب پادشاه بیت المقدس حاکم انتاکیه شده بود ، محرمانه در دل شب از آن جا گریخت . سال ( ۴۹۶ هجری قمری ) بر اثر ورود دستجات مختلف از ملل اروپا و بر اثر تاخت و تاز دائمی و قتل و غارت مستمر ایشان اوضاع شامات و فلسطین از لحاظ مسلمانان بکلی تیره و تاریک بود در سال مزبور وزیر مصر ملک افضل بسا کوشش فراوان سپاهی فراهم آورد وزیر فرمان سعد الدوله که از بندگان و بنده زادگان پدرش بود بجانب فلسطین فرستاد تا مکر کار صلیبیون را بسازد .

این سعد الدوله که از بندگان و بنده زادگان پدر وزیر معروف به ( بدر الجمالی ) بود مردی دانا و شجاع بود اما به احکام نجومی بیش از اندازه اعتقاد داشت .

منجمین بسعد الدوله گفته بودند که تو از بلندی خواهی افتاد و جان خواهی داد بنا براین او دائم احتیاط میکرد مبادا در بلندی جا بگیرد چنانچه با ترس و لرز سوار اسب میشد و یکزمانی که بحکومت بیروت منصوب گشت فرمان داد سنگ فرش کوچه های بیروت را برچیده بیرون بریزند مبادا اسب وی هنگام عبور روی سنگ فرش دستش بلغزد و او از بلندی فروافتد . سعد الدوله با سپاه خود مابین شهر یافا و رمله بسپاه بودوین پادشاه تصادف کرد و مابین طرفین جنگی صعب واقع گشت - اثنای پیکار سردار مسلمانان میخواست از قسمتی بقسمت دیگر

میدان برود که تقویت آن قسمت را لازم می‌شورد. اما چون راه بسختی سنگلاخ بود، از اسب فرود آمد که برالاغ نشیند ولیکن سپاهیان وی را ندیدند و گمان کردند او گریخته است پس بقصد عقب نشینی جنیدند و همین عمل موجب شکست ایشان گردید و سعدالدوله که چنان دید ناگزیر بر اسب نشست تا از فرار سپاهیان جلوگیری نماید. اما آن قضای نحسی که یک‌عمر از آن هراسید عاقبت نازل گشت و پای اسب سعدالدوله بسنگی گیر کرده، سردار را بزمین افکند و افتادن همان بود و جان دادن همان، در آنحال نیروهای فرنک زور آورده مسلمانان را تارومار ساختند و غنایم فراوان بچنگ ایشان در افتاد بخصوص در خرگاه سعدالدوله از مسکوکات طلا گنج مهمی نصیب آنان شد.

سال ( ۴۹۶ ) پایان یافت در حالیکه مهمترین شهرهای فلسطین و سوریه و همچنین جزیره، یعنی بلاد معمور مابین فرات شمالی و دجله‌ی شمالی در تصرف اروپائیان بود. از جمله شهرهای بیت المقدس، یافا، قیساریه، حیفا، طبریه، لاذقیه، انتاکیه و نیز از خاک جزیره شهرهای مهم رها و ارسوف بدست صلیبیون اداره میشد.

تنها شهر عسقلان هنوز زیر فرمانروائی مصر قرار داشت و شهر طرابلس که در محاصره‌ی فرنگیان افتاده بود با کاردانی و لیاقت امیر فخرالملک هنوز با شایستگی مقاومت میکرد.

فخرالملک فرمانروای طرابلس از دلاوران نامور و از بزرگان عالم اسلام بایستی بشمار آید، این مرد بزرگ مدت هفت سال یکه و تنها شهر

طرابلس را در برابر هجوم شبانه روزی اروپائیان نگاهداری نمود و طی مدت دراز مزبور واقعات عجیب و افسانه مانندى برای وی روی داد و از تمامی حادثات سلامت رست و چندین نفر از فرماندهان بزرگ و شخصیت های مشهور فرنگ را به اسارت گرفت یا در جنگ بقتل رسانید .

در آغاز کار کسی که برای تسخیر طرابلس بیش از همه میکوشید رایموند بود که باسی هزار نفر از مجاهدین صلیبی شهر را محصور گردانید ولیکن امیر فخر المملک با ناوهای جنگی خود از سمت دریا آذوقه و مهمات برای شهر می آورد و نیز غالباً دسته هایی از جنگجویان خود را در کشتی ها بسواحلی میفرستاد که بدست اروپائیان افتاده بود و آنان را غافلگیر ساخته قتل و غارت میکرد .

وقتی رایموند مقاومت طرابلسی ها را دریافت و از اینکه شهر بزودی تسخیر شود نومید گردید ، در صدد افتاد مقابل حصار طرابلس حصاری بسازد و آنجا را پناهگاه صلیبیون قرار دهد . اما چند مرتبه قلعه های ناتمام ویرا مسلمانان با حملات ناگهانی خود نابود ساختند و یکبار اخیر قلعه را گذاشتند تا درست ساخته شد و شخص رایموند با گروهی از بزرگان صلیبی در عمارات آنجا سکنا گزیدند آنوقت یک شب فخر المملک همراه یکعده از دلوران مسلمان با داروهای آتش زایی که اسرار ترکیب آنرا خودشان میدانستند بقلعه هجوم بردند و آنجا را آتش زدند .

سرداران صلیبی در آغاز آتش سوزی میخواستند مقاومت ورزند و بخاموش کردن حریق پردازند . اما کوشش های ایشان بی ثمر ماند و

عمارتی که رایموند فرمانده کل بر بام آن دفاع میکرد بسر اثر حریق ناگهان فروریخت و رایموند از فراز آنجا بزیر افتاده بستری گشت و پس از چند روز جان سپرد .

صلیبی ها جنازه اش را بشهر بیت المقدس برده دفن کردند و نیرو های صلیبی که زیر فرمان رایموند بودند بنا بر تصویب انجمن اشراف بیت المقدس زیر فرمان خواهر زاده اش ( سردانی ) قرار گرفتند و باز هم در محاصره ی طرابلس با جد و جهد مشغول گشتند .

سال ( ۴۹۸ قمری هجری ) از جانب امپراتور روم یک دسته جهازات جنگی پر از خوارکی و لباس و اسلحه با مردان کار آزموده بعنوان خیرات و اعانه برای صلیبی هائی که مشغول محاصره ی طرابلس بودند فرستاده شد . در یاسالار رومی از بین راه کبوتر نامه و پرواز داد و از فرمانده صلیبیون راهنمایی طلبید که آیا کشتی های رومی در کدامیک از پناهاگاه ها و خورهای طرابلس لنگر اندازند که از دستبرد مسلمانان محفوظ بمانند . جاسوسان اسلام کبوتر را در آسمان دیده و سایل دستگیری او را فراهم و نامه را بچنگ آورده برای فخر الملک فرستادند ، امیر فخر الملک شتاب ورزیده یکدسته از ناوهای خود را همراه دلاوران اسلام باستقبال حریف روانه ساخت .

نیرو های مسلمان در دریا رومیان را دریافته پیگیری سخت و خونین روی داد که بفیروزی ایشان و شکست رومیان پایان یافت ، کشتی های رومی چند تائی غرق و باقی بتصرف مسلمانان درآمد و از آذوقه و مهمات ارسالی روم تا مدتی اهالی طرابلس قرین آسایش و رفاه زیستند .

هنگامیکه بر اثر طول مدت محاصره و دوام جنگ حکومت طرابلس بکمک اهالی محتاج گشت، امیر فخرالملک بر مبنای مساوات و بصورتی منظم مبلغی بر توانگران شهر سرشکن کرد که بعنوان وام بحکومت بپردازند و بعد از پایان جنگ از خزانه پس بگیرند.

اهالی طرابلس عموماً با رغبت و میل سهمی خود را پرداختند و از هیچکس اعتراضی شنیده نشد مگر دو تن از بازرگانان خسیس و ناجنس که وام سهمی خود را نپرداخته شبانه از شهر گریخته بساردوی فرنگیان پناهنده شدند و برای تکمیل شقاوت و ردالت خود هر گونه معاوماتی را که از اسرار شهرها داشتند تقدیم دشمن نمودند از آنجمله گفتند ماراهبای مخفی سراغ داریم که از آنجا برای شهر آذوقه و مهمات میرسد شما دستجاتی از نیروی مسلح با ما بفرستید تا آن راهها را زیر نگهبانی آنان قرار دهیم و همین عمل زشت را انجام دادند بعلاوه کبوتر خانه‌ی خاصه را که ما بین مصر و طرابلس بدانوسیله ارتباط چاباری بر قرار بود بدشمن نشان دادند و کبوترهای اصیل نامه بر بدست صلیبیون افتادند. امیر فخرالملک از خیانت های آن دو خائن سخت رنجیده بود و حاضر شد مبالغ هنگفتی بفرمانده صلیبیون بپردازد تا آن دو خائن را تسلیم کنند اما فرمانده اروپائی از بد نامی و اعتراض مجاهدین فرنگ اندیشید و بعد از آنکه برای معامله حاضر شده بود از انجام آن سرپیچید.

از طرفی بازرگانان طرابلس که آن دو خائن همکار ایشان بودند، خویشان را شرمنده میدیدند و می‌کوشیدند بتوسط خودشان آن لکه‌های

تنگ را از دامان بازار و بازاریان طرابلس بزدايند . عاقبت يکروز آدينه که خطيب بعد از نماز جمعه شرحی در فضيلت جهاد و در مفاسد نفاق و سستی و تنگ خيانت برای مردم بيان نمود ، تجار طرابلس مبلغ بيست هزار دينار زرد در صحن مسجد عرضه نموده گفتند هر کس سريکی از آن دو خائن را بياورد مبلغ ده هزار و برای هر دو بيست هزار دينار جايزه خواهد برد . همانروز شش نفر از چالاکان طرابلس فدائی وار از حصار بيرون رفته با لباس عيسويان خود را باردوی دشمن رسانيدند و شبانه وارد چادر آن دوخائن شده هر دورا سر بريدند و چهار نفر از پاسبانان آنها را نيز از پا در آورده بشهر برگشتند و مبلغ بيست هزار دينار جايزه را گرفتند .

پايان کار طرابلس در سال ( ۵۰۳ قمری ) چنان بود که فرزند رايموند بنام ( برتراند ) از اروپا نيروی مهمی فراهم آورد و با مساعدت پاپ و همراهی و اعانت پادشاهان فرانسه و اسپانی و ایتالیا گروه مهمی ناوهای جنگی تجهيز کرد و قبلا بپادشاه بيت المقدس و ديگر اميران صلیبی پيغام فرستاد تا از راه خشکی حلقه‌ی محاصره را تنگتر سازند و خودش برای گرفتن کين پدر کمر بست و از راه دريا طرابلس را محاصره کرد . امير فخر المملك که تابع دربار خلافت مصر بود سختی اوضاع و فرسودگی قوای محصورين را بقاهره گزارش داد .

دولت مصر نيروی مهمی از راه دريا بکممک فرستاد ولی بخت از طرابلس برگشته بود زیرا باد مخالف ميوزيد و سرعت سير کشتی ها را ناممکن ميساخت . از طرفی دولت مصر از امير سقمان تر کمان که مجاهدی

دلیر بود خواهش نمود به امداد طرابلس شتابد .

امیرسقمان هم با نهایت مردانگی تعجیل ورزیده همراه لشکر خود از موصل راهی گردید اما در بین راه بیمار شد و دار فانی را وداع گفت و هنگامیکه خبر مرگ سقمان و معاودت لشکر یانش باردوی صلیبیون رسید جشن گرفتند و اهالی شهر در مقابل دل شکسته شدند و تاب مقاومت را بکلی از دست دادند و روز دوشنبه یازدهم ذیحجه سال (۱۱۱۰ میلادی) نیروهای صلیب شهر طرابلس را بقره و غلبه تسخیر کردند و مدارس و کتابخانه های متعدد و معروف آنجا را که مرکز اجتماع علمای علوم طبیعی و ریاضی بود بیاد غارت و یغما دادند . قسمتی از اهالی شهر را که یاری جنگ و مقاومت نداشتند بقتل رسانیدند و قسمت دیگر را با زنان و کودکان یکجا به اسارت و بردگی در آوردند و بعد از آنکه تمامی ثروت اهالی را بردند و خانه ها را از اموال منقول خالی ساختند ، شهر را تسلیم برتراند فرزند را میوند نمودند که زیر حکومت وی باشد .

از وقایع مهمی که سال ( ۴۹۷ قمری هجری ) روی داد و بلاحاظ نشان دادن اخلاق و روحیات مردم آن عصر شایان بیان میباشد سرگذشت شهر حران است . حران باتشدید را ( هموزن دربان ) شهری بود معروف که مسکن ملت صابئین بود در قرن های چهارم و پنجم هجری اکثر پزشکان و ریاضی دانان و طبیعی دانان بزرگ که در بغداد بتعلیم و تدریس میپرداختند از اهالی آنجا بودند . شهر حران که در شمالی موصل مابین دجله و فرات واقع شده است در عصرهای قبل از اسلام و بعد از اسلام همواره ملک ایران بوده

است و ملک‌شاه سلجوقی حکومت آنجا را بشخصی موسوم به (قراچه) واگذارده بود .

قراچه مردی متعدی و ستمکار بود و پیدادشاه سلجوقی نیز عصیان ورزیده دعوی استقلال نمود . از اینرو اهالی حران با مردی دلاور و نیک‌خو که بنام (محمد اصفهانی) مشهور بود هم‌دست شده عمال قراچه را دستگیر و محمد اصفهانیرا بحکومت خود برداشتند . اما محمد باوجود زیرکی طبیعی که اهل اصفهان بدان معروفند ، فریب خورد بدین معنی که یکی از نوکران قراچه را بنام « جاولی » در خدمت خود نگاهداشت و بدو اعتماد کرد و حتی اخیراً جاولی را سپهسالار سپاه خود ساخت . این جاولی یکروز که با محمد در بزم انس نشسته شراب می نوشید مستی وی را غنیمت شمرده با هم‌دستی غلام خویش محمد را بضراب خنجر کشت و خودش جای وی را در حکومت حران گرفت .

سرداران صلیبی که پیوسته گوش بر راه داشتند تا ببینند از کدام جانب اثر ضعف و زبونی پدیدار می گردد همین که داستان آن نفاق و شقاق و ردالت‌ها را شنیدند هم‌دیگر را خبر کرده بانیروی مهمی بسوی حران تاختند . هنگامیکه لشکریان اروپائی شهر حرانرا محاصره کردند دوامیر بزرگ مسلمان در همان نزدیکی‌ها برضد یکدیگر مشغول پیکار بودند عبارت از امیر معین الدوله «سقمان» حاکم موصل و امیر شمس الدوله حاکم ماردین ، اما از آنجا که سعادت با آنان یار بود و دل‌های ایشان بنور ایمان و فضایل اخلاقی منور بود ، همینکه خبر هجوم صلیبی‌ها رسید هر دو نزد هم‌دیگر خبر فرستاده لزوم اتفاق و هم‌دستی را متذکر شدند و نقطه‌ئی را

در کنار نهر خابور برای ملاقات تعیین و پس از دیدار کردن و عقد اتمام یکدل و یکجهت بجانب حران شتافتند و در یکروز معین که نیروهای اروپائی از چهار جانب حران هجوم میبردند تا مگر همان روز حصار آنجا را میسخر سازند، سپاهیان مسلمان ناگهان سررسیده از چهار جانب نیروهای صلیبی را محصور گردانیده از پشت بآنان تاختند و در مدتی کمتر از دو ساعت مجاهدین فرنگ را درهم شکسته بزدن و انداختن و بستن و اسیر گرفتن برداختند. از سرداران بزرگ اروپائی دو نفر اسیر شدند یکی بودوین - دو بورك فرمانروای مستقل رها دیگری ژوسلن دو کورنتای، اما بوهیموند و تنگرید با هزاران خون دل توانستند همراه شش سوار از میدان جنگ بگریزند و جان بدر برند. از اردوی صلیبیون اموال و غنایم فراوان نصیب مسلمانان شد ولیکن برندگان غنیمت، اکثرتر کمانائی بودند که لشکر سقمان از آنان تشکیل مییافت اما لشکریان ماردینی بیشتر در پیشبردن جنگ کوشیده کمتر غنیمت یافته بودند. در اینجا باید بیاد آوریم که ساکنین اصلی و بومی در بلاد جزیره عموماً ایرانی نژاد هستند و شهرهایی مثل ماردین، آمد، رها، دارا و شهرهای دیگر همین امروز هم که تابع ترکیه میباشند با وجود فشار دولت و تعلیمات ترکی و رسمیت زبان ترکی هنوز به لهجهی مخصوص خودشان تکلم میکنند که هابین لهجهی کردی و تاتی و یکی از لهجه های کردی و ایرانیست.

امیر سقمان بلغشریانش فرمان داد تا لباس های کشتگان صلیبی را بپوشند و سر و بر خود را با همان آرایش و همان چیزها که اروپائیان می پوشیدند بپاریند و علامت صلیب را بر خود بیاویزند و بیرقهای

جلیپائی را پیشاپیش سپاه بیفرزند .

بدینطریق امیر معین الدوله سقمان روبه دژ معروف ( شیخان ) که در تصرف فرنگیان بود پیش راند .

حاکم و نگهبانان وقتی علامات صلیبی را دیدند شکی نبردند که آن نیرو، از خودشان میباشد و بی پروا دروازه های قلعه را کشوده پیشواز اردو شتافتند ، اما همینکه درست نزدیک رسیدند ناگهان گرفتار گشتند و قلعه نیز بمرنج و زحمت به چنگ مسلمانان افتاد .

امیر سقمان از بیم آنکه مبادا آن نیرنگ فاش و بی ثمر گردد ، در طی مدت دو روز خواب راحت را بر خود و لشگریانش حرام ساخته پیاپی بقلعه ها و دژهای مستحکم اروپائیان میرفت و بدون جنگ و ستیز آنها را تسخیر میکرد چنانکه پنج قلعه را باین طریقهای جدید تسخیر و در هر کدام از دلاوران اسلام گروهی نشانید سپس به جانب مرکز خود موصل رفت .

در همین ایام امیر بوهیموند حکمران مستقل انتاکیه بطور مخفی و بالباس مبدل عازم اروپا شد . علت مسافرت بوهیموند بفرنگ این بود که نامبرده از طرف دیگر هم با امپراتوری روم در عین حالیکه عیسوی بود پیکار میکرد و چون دعوی استقلال می نمود ، از پادشاهان بیت المقدس امید مساعدت و کمک نداشت و در همان حال خویشان را ما بین دو دشمن قوی نساتوان می یافت بنا بر این چنان اندیشید که سفری با روبا کرده جلب امداد و اعانت نماید بدین مقصود بوهیموند در کار حکومت انتاکیه تنظیماتی داده نایبی در آنجا گماشت سپس مرگ خود را شهرت داد و خودش هم مثل کسیکه

بعثت مرگ بوهیموند عزادار میباشد لباس ماتم پوشیده در کشتی نشسته عازم مغرب گردید کشتی بوهیموند از وسط کشتی های رومی و از زیر نظر نگهبانان روم بسلامت گذشت و نامبرده در بندر کورفو پیاده شد و از آنجا برای سردار مرزدار روم پیغام داد که زحمت کشیده به امپراتور خود خبر دهد که بوهیموند بعد از مردن از نو زنده شده از قبر در آمده است و قریباً اعلی حضرت شما را در میدان جنگ ملاقات خواهد کرد .

بوهیموند بعد از فرستادن این پیام یکسر بجانب ایتالیا شتافت و در شهر رم بحضور پاپ ( بسکوال دوم ) باریافت و خود را بقدم های وی انداخته از او کمک طلبید ، پاپ ویرا با مهربانی پذیرفته قول هرگونه همراهی داد و برای اثبات وفاداری بعهد خویش بیرق ( بطرس مقدس ) را بدو سپرد تا مجاهدین اروپایی آنرا دیده داوطلبانه گرد بوهیموند جمع شوند . این سردار از ایتالیا بفرانسه رفت و در آنجا با احترامات زیادی استقبال شد و فیلیپ اول امپراتور فرانسه بیش از اندازه وی را گرامی داشت و دختر نازدانه و عزیز خود ( کستانس ) را بعقد زوجیت او در آورد سپس لشگری کامل بسیج کرده بدو سپرد و از خاک اسپانیای شمالی نیز نیروهائی نزدوی جمع شدند بوهیموند از فرانسه به ایتالیا برگشت در آنجا نیز دستجاتی بسپاه او پیوستند سپس از بندر ( باری ) سوار کشتی شد و در خاک روم نیروهای خود را پیاده کرده شهر ( دورالسیوس ) را به محاصره افکند و با نیروها و با اسلحه و مهماتی که بنام جهاد بر ضد مسلمانان گرد آورده بود همکیشان خویش یعنی عیسویان روم را بخاک و خون کشیده پس از ویرانی وقتل و غارت بسیار که در نهایت بیرحمی و قساوت

انجام داد بجانب انتاکیه رفته در مقر حکمرانی خود قرار گرفت .

هم در این سال که ( ۴۹۷ قمری هجری ) بود گروه عظیمی بقصد زیارت قبر مسیح از ملل مختلف اروپا از بندر ژن در هفتاد کشتی نشسته عازم بیت المقدس شدند . پادشاه آنجا بود وین اول از موقع استفاده کرده بازو اقرار نهاد که آنها او را در جنگ با مسلمانان کمک دهند و هر چه غنیمت بدست آمد يك ثلث تعلق به زوار داشته باشد . در آن ایام پادشاه مزبور و بزرگان صلیبی میکوشیدند هر طور شده مرزهای کشور آسیائی خود را بمرزهای اروپا اتصال دهند و برای حصول این مقصود لازم بود قبلا سواحل شرقی مدیترانه را متصرف شوند . از اینرو بود وین همراه زوار اروپائی نخست ببندر عکا هجوم بردند زیرا موقع و محل عکا طور است که میتوان آنرا کلید تسخیر فلسطین و سوریه شناخت .

بندر عکا نیز آنزمان جزء متصرفات دولت مصر بود و شخصی بنام ( زاهر الدوله ) حکومت آنجا را داشت .

اروپائیان از جانب دریا با هفتاد کشتی زوار راه آمد و رفت کشتی های مسلمانان را بستند و از جانب خشکی نیز با سختی شهر را محاصره کردند . اما نیروهای مسلمان با نهایت شهامت همه روزه از شهر بیرون آمده صف میکشیدند و گاهی تك تك با حریفان اروپائی دست و پنجه نرم می کردند گاهی هم جنگ همگروه افکنده ضربه های شدیدی بدشمن وارد می آوردند از این رو محاصره بطول انجامید و مجاهدین صلیبی از وضع نامعلوم جنگ خسته شده گفتگوی عقب نشینی و ترك محاصره را بمیان آوردند .

اما از طرف دیگر در شهر عکا آذوقه نایاب گشت و کمک مصر هر چه انتظار کشیدند نرسید و عاقبت روزیکه آخرین موجودیهای خواربار از انبارها خارج و میان مردم تقسیم شد، حکمران عکا بناچار نمایندگان نزد بودوین فرستاد تا قرار تسلیم شهر را بگذارند بودوین پادشاه بیت المقدس همراه بزرگان صلیبی در مجلسی با نمایندگان زاهر الدوله نشست و قرار تسلیم عکا را نوشته امضا نهادند و شخص پادشاه برای رعایت شرایط تسلیم سوگند یاد کرد و کتاب مقدس انجیل را گواه ساخت مهمترین شرط مسلمانان این بود که اهالی عکا با اموال منقول خود از شهر خارج میشوند و پادشاه شخصا و نیز سپاهیان راه خروج اهالی را امن و محفوظ پاسبانی میکنند تا مسلمانان بکلی خارج و از حدود عکا مسافتی دور شوند آنوقت نیروهای صلیبی وارد عکا خواهند شد.

روز دیگر همینکه نخستین دسته های مسلمانان با اموال خود از شهر بیرون آمدند چشم طمع اروپائیان بدارائی و ثروت ایشان خیره گردید و شعله های حرص و آز آنان افروخته گشته از تمام عهدها و قسمها و شرافت و حسن قول چیزی در خاطرشان نماند و مجاهدین صلیبی دسته دسته رو بشهر تاخته از باز بودن دروازه استفاده کرده وارد حصار شدند و دست بغارت و یغما بردند و چون مسلمانان بنا بر عهد و پیمان و سوگند اروپائیان در تسلیم اموال خود بغارتگران خودداری نمودند، کشتار مهیب و وحشیانه ای آغاز گشت و بصورت قتل عام درآمد. بودوین پادشاه بیت المقدس خود را نسبت بدان عمل زشت ناراضی نشان میداد و در برابر اعتراض اهالی شهر میگفت این زوار قبر مسیح هستند

که مرا بعهد شکن بودن متهم ساختند ، خدا جزای آنان را بدهد !  
بالاخره زاهرالدوله با جمعی از همراهان خود وقتی از نجات  
اهالی نا امید گشت رو بجانب دمشق گریخت و از آنجا بمصر رفته نزد  
وزیر عذر بی گناهی خود را عرضه نمود و چون عذرش متکی بدلیل  
حسابی بود ، پذیرفته شد .

بدین طریق بود که مهمترین حصار فلسطین از تصرف مسلمانان  
خارج و بچنگ اروپائیان افتاد .

سال ( ۹۹۸ هجری قمری ) برای نخستین بار در تاریخ جنگهای  
صلیب ما بین والی شام که تابع سلطنت سلجوقی ایران و طبعاً از پیروان  
خلافت بغداد بود ، با نیروی مصری که از جانب خلافت فاطمی برای  
جلوگیری اروپائیان فرستاده شده بود عملاً همکاری و همقدمی صورت  
پذیرفت . بدین معنی که امیر طفتکین والی خردمند شام بر اثر تقاضای  
وزیر مصر یکدسته از جنگجویان کار دیده‌ی دمشق را بکمک اردوی  
مصری فرستاد و مسلمانان با پشت گرمی یکدیگر بر ضد نیروهای صلیبی  
سخت پیکار کردند و تا حدی از پیشرفت سریع فرنگی ها جلوگیری  
نمودند .

سال ( ۹۹۹ هجری ) امیر طفتکین بقصد تسخیر قلعه‌ی نوبنیاد  
فرنگیان که در مرز دمشق ساخته بودند از دمشق بان نیروی خود پیرون آمد  
و بودوین پادشاه بیت المقدس هم برای حمایت قلعه‌ی نوبنیاد روانه شد و  
گروهی از زبده سواران صلیبی را زودتر فرستاد .

مسلمانان در کنار قلعه بالشکریان صلیبی مصاف دادند و هنگامی

که تنور پیکار گرم شد، دوتن از امرای مسلمان نامردی ورزیده پشت بدشمن نموده گریختند. اما امیر طغتكین شخصاً بدنبال آن دو امیر تاخته هردو را بشمشیر خود زده بچاک انداخته باز بمیدان رزم شتافت و همین کيفر بمورد موجب مقاومت و پافشاری مسلمانان گشت تا آنجا که نیروهای صلیبی شکست خورده بقلعه پناه بردند اما امیر طغتكین اجازه نداد که تنور حرب سرد شود و شخصاً گریختگان را دنبال کرد و بنفقات جار انداز حکم داد فریاد کنند هر کس از مسلمانان یکقطعه سنك از دیوار قلعه کنده بیاورد در مقابل هر قطعه پنج دینار طلا نقداً جایزه خواهد گرفت، شنیدن این نوید مردم را چنان بیجهان آورد که حتی پیر مردان اروودبزار که کاری جز خرید و فروش خواربار نداشتند و ساربانان و آخور مهتران بجانب قلعه هجوم بردند و چون امیر بقرار هر قطعه سنك پنج دینار می پرداخت، بدین طریق هنوز مقداری از روز باقی بود که از دیوار سمت شرقی قلعه چیزی باقی نبود و مسلمانان آن دژ مستحکم را تسخیر کرده سر بلزان پیاده و مردان ساکن قلعه را کشتند و دو بیست نفر زنده سوار را که از اشراف اروپائی بودند اسیر گرفته نگاه داشتند و از ساختمان آنجا اثری باقی نگذاشتند.

در همین سال قلعه‌ی (افامیه) بدست صلیبی‌ها افتاد و داستان سقوط افامیه که مورخان شام مثل ابوالفدا و دیگران نوشته اند از وقایع عبرت آموز بشمار میرود.

یکی از مشایخ عرب بنی کلاب بنام (خلف) آشوب کشور و هجوم صلیبیون و جنگ و فتنه را مغتنم شمرده بر شهر آبادان حمص استیلا

یافته مردم را بدست اتباع دزد و طماع خود اسیر گردانید ، بنوعی که تمام طرق و شوارع از راهزنیهای وابستگان خلف مسدود و حتی در کوچه های شهر روز روشن اعراب مردم را لخت میگردند و فریاد استغاثه ی اهالی عاقبت بسمع ( تتش فرزند آلب ارسلان و برادر ملك شاه سلجوقی ) رسید و تتش خلف را از شهر حمص بیرون راند . خلف تدبیری اندیشیده رو بمصر نهاد و دعوی نمود که چون او از شیعیان خالص است ، اهالی شام از وی خوششان نمی آمد ناگزیر بمرکز خلافت شیعه پناه آورده است .

در آن ایام دژبان افامیه که از اتباع ملك رضوان فرمانروای حلب بود از خداوندگار خود رنجیده برای دولت مصر پیام فرستاد که او بمذهب شیعه مایل شده ، حاضر است قلعه را بفرستادگان خلافت فاطمی تسلیم نماید ، انتشار این خبر و این پیام ما بین رجال مصر خلف را تحریک نمود و ناامبرده بخدمت وزیر رفته پشیمانی خویش را از برخی از مظالم اظهار و دعوی کرد که قصد دارد آنقدر در راه خدا با صلیبی ها جهاد نماید که گناهایش شسته شود و شربت شیرین شهادت بنوشد .

بنا بر این حاضر است خدمت پر خطر ضبط قلعه ی افامیه را برعهده بگیرد دولت مصر فرزندان خلف را بعنوان گروگان نگاه داشت و فرمان حکومت افامیه را بدو داد . همینکه خلف ناخلف در قلعه استقرار یافت وزمام کار ها را بدرستی در کف آورد ، حقوق دولت مصر را از یاد برده دعوی استقلال نمود و در پاسخ پیام وزیر مصر که دوام وی در سرکشی

و طغیان موجب قتل پسرانش که گروگان میباشند خواهد شد، خلف گفت هر گاه پسرانش را قصابی کردند لطفاً یکقطعه از گوشت لخم آنها را برای وی بفرستند که از قربانی بی نصیب نماند.

استقرارخلف در افامیه از نو راهزنان و حرامیان را بر سر شوق آورد در همان ایام صلیبی ها بقصد حلب لشکر کشیده یکی از قلعه های آنحدود بنام ( سرمین ) را جبراً تسخیر کردند و اهالی سرمین که عموماً شیعه بودند جمعی بجانب شهر حلب متواری و برخی هم به قلعه ای افامیه رفتند و در آن میان قاضی افامیه نیز بود، این قاضی از حیث بیدینی و جاه طلبی شخص بی مثالی بود چنانچه در افامیه که اقامت داشت نسبت بخلافت بغداد ظاهراً عرض ارادت مینمود و تملق میگفت و در همان حال به خلفای مصر نیز عرض عقیدت کرده تشیع دروغین خود را عرضه میداشت. قاضی حیلله گره رطوبد خود را مورد اعتماد خلف گردانید و یگانه مشیر و مشاور او شد اما در همان اثنا مجرمانه برای یکی از بزرگان شیعه که در خدمت ملك رضوان فرمانروای حلب بود پیغام فرستاده گفت هر گاه با جمعی از دلاوران بقلعه نزدیک شوید من بسا همدستی دوستانم خلف را کشته، قلعه را تسلیم شما میکنم.

البته آن امیر شیعی نیز گزارش قضیه را بسدولت مصر نوشت و فرزندان خلف که در قاهره بودند و با محافل دولتی رابطه داشتند از خیانت قاضی بوئی بردند و پنهانی از مصر گریخته خود را بخلف رسانیده وی را بکشتن قاضی و جلوگیری از فتنه اندرز دادند، خلف با وجود

این پیش بینی بقاضی اعتماد نمود وقاضی که میدید هر لحظه ممکن است پرده از راز برافتد وجانش بهدر رود بیش ازپیش در بر انداختن خلف کوشید تا روزی که خلف دید که سیصد نفر مرد مسلح با نیزه هائی که سرهای مردم فرنک بر آنها بود بیای قلعه آمده گفتند ما از گریختگان قلعه‌ی سرمین هستیم که نزد ملك رضوان رفته بودیم و چون او با ما سلوکی ناهموار نمود، از وی رنجیده بخدمت تو شتافتیم و در راه با گروهی از نیروهای صلیبی دوچار وبا آنان پیکار کرده همگی را کشته سرهای شان را آوردیم تا بیایت نیندازیم، خلف از آمدن آن گروه شادمان گشت وفرمود بیرون قلعه اردو زدندوبرای آنها جیره وموجب قرار داد. بعد از سه روز در شبی تاریک قاضی همراه چند تن از هم دستانش بی سر و صدا خود را بدروازه بانان رسانیده همگی را بقتل آورد وآن گروه سیصد نفری را که بنا بر نقشه وتدبیر وی ازطرف ملك رضوان اعزام شده بودند، بدرون قلعه آورده ناگهان بخلف و خویشاوندان وی تاخته همگی را درخوابگاه های شان نابود وازفرمای آنشب خویشمن را امیروفرمانروای مستقل قلعه افامیه اعلام کرد ونسبت بملك رضوان وآن امیر شیعی که برایش کمک فرستاد اعتمالی ننمود. اما هنوز آن قاضی حيله گر بدرستی طعم حکمرانی را نچشیده بود که یکی ازپسران خلف بعد از آنکه پدرش بدست قاضی کشته شد گریخته نزد صلیبی ها رفت وتمامی اسرارقلعه و کمبود آذوقه وناشیگری قاضی را درامور جنگ گزارش داد تا قلعه‌ی مستحکم افامیه با موقعیت مهمی که داشت بدست اروپائیان افتاد ومردان آنجا عموماً کشته شدند که

از آنجمله قاضی فتنه جوی جاه طلب بود .

هر گاه واقعاً اوضاع ممالک اسلام بهمان وضعی که تا اوایل سال پانصد هجری جریان داشت دوام مییافت ، بدون شبهه در مدتی کوتاه تمامی سوریه و از آن پس عراق و ایران و مصر زیر تسلط صلیبی ها قرار می گرفت .

اما تقدیر خداوند جهان با تدبیر اروپائیان راست نیامد و مردانی بزرگ و ایرانی نژاد مانند اتابک عماد الدین زنگی و اتابک نورالدین و صلاح الدین ایوبی معروف پیای در عرصه ی گیر و دار پدید آمدند که از یکطرف تشکیلات داخلی خود را استوار ساختند و از طرف دیگر در تربیت نیرو های منظم جنگی و در ترویج صنایع حربی و تشویق دانشمندان و استادان صنایع کوشیدند و بتدریج موفق شدند با وارد آوردن ضربه های سخت و قاطع از هوس جهاد و اشتباهی جهان گیری اروپائیان تا چند قرن جلو گیری نمایند .

در قست های گذشته از این تاریخ ، ما بفداکاریها و جنگهای سلطان قلیچ ارسلان سلجوقی فرمانروای روم مکرر اشاره نموده ایم ، متأسفانه آن پادشاه دلاور مانند اکثر امرای ترکمان تدبیر کافی نداشت و بجای آنکه اوضاع و احوال روز را در نظر بگیرد و سلطنت خود را در کشور روم که عبارت از ترکیه کنونی است استحکام دهد و خود را در عالم اسلام بعنوان پیش آهنگ جهاد و نخستین مدافع حوزه ی اسلام در مقابل هجوم اروپائیان بشناساند و کسب و جاهت عام نماید ، دائم نقشه های دور از کار طرح میکرد و در آرزوی بازگشت بایران و نشستن بر

تخت ملکشاهی دست و پا میزد، چنانچه عاقبت جان خود را بر سر آن سودا نهاد و سنگر مقدم اسلام را از وجود پربهای خود محروم گردانید باین ترتیب که در حالیکه نیمی از نیروی خود را بکمک امپراطور روم فرستاد و باقیه سپاه خود با امیر جاولی حکمران موصل که دست نشاندهی سلجوقیان ایران بود نبرد میکرد شکست خورد و در مردابی فرو رفت و در گذشت .

در قسمتهای گذشته شرح اسیر شدن دو امیر بزرگ اروپائی بنام ( بودوین ) فرمانروای مستقل رها و ( ژوسلان ) نگاشته شد . سال ( ۵۰۲ هجری ) چون امیر جاولی والی موصل که آندو اسیر را در زندان خود نگاه میداشت بر ضد سلطان محمد سلجوقی طغیان ورزید و از طرف اردوی دولتی که از کرمانشاه مأمور موصل شد بشدت سرکوبی یافت ، ناگزیر از موصل فرار کرد ، هنگامیکه امیر جاولی از موصل میگریخت آندو اسیر را با خود برد و در حدود شهر حران هر دو را با شرایطی آزاد کرد .

بودوین پس از کشمکشهایی با حاکم اتناکیه عاقبت بامیانجیگری کشیشها ولایت رها و قلمرو حکومت خود را بدست آورد و با همراهی ژوسلان تمامی شرایطی را که تعهد کرده بودند انجام دادند و از آن تاریخ در ولایت خودشان با مسلمانان سلوک بهتری نمودند .

از سال ( ۵۰۰ ) تا ( ۵۲۱ هجری ) لشگرکشی های مکرر از ایران بسوی شامات شده تشبثات و اقدامات عظیم با هزینه های هنگفت و با اجتماع امیران و فرمانروایان و سرداران بزرگ بعمل آمده است .

اما نه تنها نمری از آنها عاید نگردیده، بلکه بواسطه‌ی نفاق هر تَشْبِثی بجای خود بیش از پیش بر قدرت اروپائیان و توسعه یافتن متصرفات آنان افزوده است و فقط از سال ( ۵۲۱ ) که عماد الدین زنکی بفرمانفرمایی موصل برقرار میگردد، آرام آرام اوضاع دگرگون شده دوران قدرت مسلمانان آغاز میشود اینک ما طی این فصل وقایع بیست ساله را بطور فهرست با اختصار یاد میکنیم :

۱ - بودوین پادشاه فلسطین لشکری برای تسخیر طبریه فرستاد و خواهر زاده اش را که تازه از فرنگستان آمده بود بفرماندهی آن لشکر گماشت وقتی خبر این هجوم به امیر طغتكین والی شام رسید به انتظار جمع آوری قشون نمانده با دو هزار سوار رکابی خود از دمشق بجانب طبریه شتافت و جنگی سخت پای قلعه مابین طرفین در گرفت و اروپائیان شکست خوردند و فرمانده آنها اسیر گردید .

این اسیران را طغتكین به بغداد فرستاد تا خلیفه و سلطان محمد سلجوقی که آن هنگام در بغداد بود خدمات وی را تقدیر نمایند .

۲ - در این ایام پادشاه بودوین بعلت انتشار وبا و طاعون و قحطی در اروپا از کمك آنجا ناامید بود، بنابراین با امیر طغتكین قرارداد متارکه جنگ سه ساله امضا نمود .

۳ - سال ( ۵۰۴ هجری ) شهر صیدا در شام بتصرف عیسویان در آمد و در همان اوان نیز چندین قلعه‌ی نظامی و مستحکم را از مسلمانان گرفتند .

۴ - در این سالها ضعف حال مسلمانان بطوری بود که تمامی اهالی شام و جزیره و عراق روز و شب انتظار ورود صلیبی ها را میکشیدند و در بیم و وحشت میگذرانیدند زیرا سلطان محمد سلجوقی در ایران با سلطان سنجر عمویش که مقیم خراسان بود کشمکش داشتند، از این رو حکام سوریه بهتر چنان دیدند که عجالتاً با اروپائیان از راه سازش وارد شوند.

بعد از عقد متارکه و سازش، گروهی از تجار حلب باطمینان صلح کالای فراوانی از مصر در کشتی ها بار کرده بجانب شام لشکر کشیدند اما ناوهای جنگی صلیبی ها در وسط دریا آن کشتی ها را احاطه کرده اموال را ضبط و افراد را اسیر گرفتند و چون خبر آن تجاوز خائنانه به حلب رسید، مردم بجوش و خروش افتاده گروهی بزرگ همراه فقها و روحانیون از حلب ببغداد شتافتند و در مسجد جامع بنالیه و زاری پرداختند. اهالی بغداد هم با آنها هم آواز شدند و روز جمعه خلیفه را از نماز مانع گشتند و حتی منبر بزرگ را درهم شکستند.

در همان روز خلیفه و سلطان تصمیم قطعی گرفتند و برای آرامش ملت فرمان تجهیزات صادر و امیر مسعود ولیعهد بفرماندهی کل اردو تعیین و احکام بنام تمامی حکام و والیان و امیران فرستاده شد تا ظرف مدت چهل روز در اردوگاه مجاهدین حاضر شوند و این سپاه عظیم سال (۵۰۵ هجری قمری) عازم سوریه گردید.

اینک در اینجا باید نکته‌ای را یاد آوری نمایم که تاکنون هیچکس از مورخان خاور یا باختر توجهی بدان ننموده یا نخواسته‌اند آن نکته

را مورد بحث یا قضاوت قرار دهند و حال آنکه تذکر دادن و شرح کردن این موضوع برای شناسائی تاریخ مللی که در خاور میانه زندگی میکنند و بلاحاط تعیین میزان نفوذ و تأثیر تمدن ایران در دیگر کشورهای مشرق منتهای ضرورت را داشته و دارد. نکته‌ی مزبور اجمالاً بدین قرار است که پیدایش سلطنت سلجوقیان در ایران با آنکه بنا بر ترکمان بودن سلاحه میبایستی آنقدرها برای ملیت ایران سود مند نمی افتاد، بیش از آنچه تصور شود بتوسعه و دامنه یافتن نفوذ سیاسی و ادبی ایران در سر زمین های دور و نزدیک کمک نموده است که از آنجمله سرزمین های سوریه و فلسطین است.

اما تأسیس دولت سلجوقی و اینکه اغلب ولایات آناتولی و سوریه و فلسطین و جزیره جزوقلمرو آن دولت در آمد این نتیجه را بخشید که حکام و زمامداران و مأمورین ایرانی از مرکز دولت که گاهی نیشابور و زمانی اصفهان یا همدان بود به آنکشورها اعزام شدند و مأمورین مزبور طبعاً با خود آداب و رسوم و لغات و اصطلاحات ایرانی را بممالک زیر فرمان خود بردند بنا بر این باید خوانندگان این تاریخ در نظر داشته باشند که وقتی اثنای بیان وقایع جنگهای صلیبی ما از امرای دمشق یا حلب یا موصل یا نقاط دیگر نام میبریم، اکثر آنها مأمورین اعزامی از ایران هستند که بعد از تضعیف شدن دولت مرکزی باز هم اسما خود را تسابع سلطان سلجوقی ایران معرفی مینمودند و در نماز جمعه خطبه بنام خلیفه عباسی بغداد و سلطان ایران میخواندند.

ضمناً یاد آور میشود که خلفای عباسی هم در دست سلطان يك

آلت ضعیف بودند و از هر گونه نفوذ سیاسی محروم و در گوشه‌ی قصر خود با عنوان ریاست روحانی زندگی میکردند و حتی شهر بغداد هم که مرکز خلافت بود زیر فرمان یکی از امرای دولت ایران اداره میشد که او را بلقب ( داروغه بغداد ) میخواندند .

۵ - در حدود سال ۵۰۰ هجری شخصی بنام شمس الخلافه که از جانب مصر در عسقلان حکومت میکرد ، چون ضعف و زبونی مسلمانان را دید محرمانه با بودوین پادشاه بیت المقدس مربوط و خود را هوادار عیسویان معرفی کرد و چون دیگر بمسلمانان اعتماد نداشت ، برای خود يك فوج نگهبان از ارامنه تشکیل داد .

این واقعه بی حد در مصر ایجاد پریشانی کرد زیرا موقعیت نظامی عسقلان اهمیت فوق العاده داشت اما پیش از آنکه تدابیر دولت مصر بجای بی‌رسد ، اهالی غیرتمند عسقلان به افکار خیانت کارانه‌ی شمس الخلافه متوجه و هنگامی که از کوچه میگذشت مردم بمو کب او هجوم آوردند و جناب والی را مجروح ساختند .

والی خائن رو بقصر حکومتی گریخت ولی مردم دنبالش را گرفته با سنک و چوب تپاش کردند و تمامی اموالش بغارت رفت سپس از جانب دولت مصر با خیال راحت والی جدید تعیین و وارد عسقلان شد .

۶ - از وقایع مهم دیگر که ما بین سالهای ( ۵۰۰ تا ۵۲۱ هجری ) روی داد و ما طی این فهرست به اختصار یاد میکنیم آمدن نروژی ها بمشرق زمین است .

شهرت فتوحات اروپائیان در خاور و داستان غنایم و اموال فراوانی که نصیب مجاهدین گردید تا دور ترین نقاط اروپا شایع شد و حتی ملل کناره گیر سوئد و نروژ را بطمع مال و بقصد تحصیل ثواب آخرت و سعادت دنیا افکند بطوری که پادشاه (سیفور) سوم فرزند ما نیوس با ده هزار نفر از نروژی های حادثه جوئی که داوطلب جهاد شدند در صد فروند کشتی بزرگ جنگی از سواحل اسکانندیناوی لنگر کشیده وارد اقیانوس اطلس شد و مدت سه سال در دریا ها و سواحل راه نوردی میکرد و پس از تحمل صدمات و حادثات سال ( ۵۰۴ هجری ) وارد بندر یافا شد و سلطان بودوین و تمامی اهل صلیب از ورود نروژی ها دلشاد و آنان را با استقبال پر شکوه وارد بیت المقدس کردند .

نروژی ها و صلیبی ها با عزمی راسخ رو بشهر صیدا که از ولایات زیبا و پر ثروت شامات بود تاختند و با آنکه مسلمانان آنجا مقاومت و دفاع دلیرانه میکردند چون از هیچ طرف کمک کافی نرسید ، اروپائیان شهر را تسخیر و اکثر اهالی را بقتل آورده باقی مانده را اسیر و اموال فراوان آنانرا میان مجاهدین تقسیم نمودند و پادشاه نروژ يك قطعه از صلیب مسیح را پاداش گرفته سوی میهن خویش برگشت و آن چوب مقدس را در کلیسای « دورتیم » در کشور نروژ بسرای تبرک حفظ کردند .

۷ - واقعه ی دیگر تسخیر قلعه ی اثارب و قتل عام مسلمانان آنجا بود . قلعه ی اثارب در سه فرسنگی حلب و دارای استحکام و موقعیت مهمی بود ، بزرگان صلیبی برای فتح ولایت حلب تسخیر اثارب را

ضروری می‌شمردند و حکمران انتاکیه بنام تنگرید که در غیاب بوهمی‌موند کفیل حکومت بود، با لشگری زبده قلعه ائارب را محاصره کرد مردم آنجا که از دریافت هرگونه کمک ناامید بودند، نقشه‌ئی کشیدند که از درون قلعه نقبی بزنند که يك سرش به خرگاه تنگرید برسد و شبانه از راه نقب هجوم برده سردار و افسران عمده‌ی صلیبی‌ها را کشته اردوی دشمن را پراکنده سازند.

کار زدن نقب پیشرفت کرد و وقتی نزدیک بفرجام رسید یکی از جوانان ارمنی که ساکن قلعه بود خود را بیرون انداخته نزد تنگرید رفت و او را بخطر متوجه گردانید.

تنگرید جای خرگاه خود را تغییر داد و در محاصره نهایت سخت‌گیری را بکار برد تا عاقبت حصار ائارب تسخیر و جمیع مسلمانان قتل‌عام شدند. تنگرید حکم کرده بود کوچۀ ارمنی‌ها در امان بماند اما تنی چند از دلاوران فرنگ که مقام افسری داشتند اثنای قتل و غارت خطاب بتابین‌های خود گفتند « مردمی که بهم شهری‌های خویش خیانت ورزیدند. نسبت بما چگونه وفا خواهند ورزید؟! بهتر آنست که شما جنگجویان از غنیمت این کوچه نیز بی نصیب نمانید! » بدین طریق خانهای ارمنه نیز بیاد غارت و فنا رفت.

۸- در بالا یاد آوری نمودیم که بفرمان سلطان محمد سلجوقی اردوی مهمی مرکب از امرای بزرگ و استانسداران ایران غربی و آذربایجان در موصل گرد آمد وزیر فرمان اسمی ملک مسعود ولیعهد و بسا سربستی امرای بزرگ مثل مودود حکمران موصل و امیر سگماز

والی تبریز و امیر احمد یل حکمران مراغه و امیرزنکی و دیگران سپاه مزبور بعنوان جهاد بعزم جزیره و سوریه روانه گشت .

اردوی مجاهدین در آغاز امر چند قلعه از دست فرنگی ها بدر آورد و در چند نقطه عیسویان را از میدان گریزانید ، اما هر چه بخاک شامات نزدیکتر رسید ، اختلاف و نفاق امیران و مطامع سرداران بیشتر بظهور آمد و سوء سیاست دولت سلجوقی کاملاً بشبوت پیوست ، یکی از غلط کاری های دولت مزبور این بود که بفرمانده کل اردو دستور داده بودند در شهرهای سوریه آنچه که اسماً بدولت سلجوقی ایران تعلق دارد حکمرانان کنونی را از کار برکنار کنند و از امرای اعزامی بجای آنها بگمارند و حال آن که این حکمرانان سال های دراز بود که در آن نقاط فرمان رانده بودند و بعد از مرگ ملکشاه و خواجه نظام الملک وزیر وی بعلت خانه جنگی های شاهزادگان سلجوقی و ضعف مرکز ، استناداران دور دست در عمل و بحقیقت استقلال یافته بودند و بقدرت و تدبیر خود حوزهی حکومت خویش را محافظت و نگاهداری نموده بودند .

از این قبیل حکام چندتائی در جزیره بودند و اما در شامات مهمتر از همه امیر طغتكین والی دمشق و ملک رضوان والی حلب بودند بعلاوه شهرهای حمص و حما و غیر آنها نیز دچار همان وضع بودند .

طرز سلوک سرپست های اردو نسبت به حکمرانان دوسه نقطه در جزیره سبب هشیاری و ایان سوریه شد چنانکه ملک رضوان دروازه های حلب را بر روی اردوی سلطانی بست و امیر طغتكین والی دمشق هم که باصمیمیت برای همکاری و جهاد وارد شده بود بزودی متوجه گردید که

امیران تازه وارد قصد خوبی در حق وی ندارند خویشتن را در پناه مردانگی و مروت امیر مودود فرمانفرمای موصل کشید خلاصه آنکه این اردوی بزرگ بدون آنکه بتواند کاری انجام دهد دوچار تفرقه گردید و هر کدام از امیران بهانه‌ای ساخته نیروهای خویش را برداشته بولایت خود برگشتند ضمن اردو کشی مذکور امری روی داد که حمیت و غیرت تبریزی هارا از یکطرف و فساد اخلاق برخی از امرای دوران سلجوقی را بصورت عبرت بخشی نمایش میدهد .

امیرسگمان استاندار تبریز که از امرای بزرگ دولت و از نژاد خالص آذری بود در حدود شام بیمار گردیده بقصد بازگشت به تبریز از ملک مسعود اجازه یافته روانه شد ، ولی در راه وفات یافت و لشکریان تبریزی جنازه اش را در صندوق آهن نهاده رو به ولایت خود می بردند .

خبر وفات وی چون بامیر ایلغازی حکمران ماردین رسید بطمع افتاد که اموال ویرا بچنگ آورد و با این قصد گروهی از ترکمانان اتباع خود را برداشته رو به اردو گاه تبریزیان تاخت و چنان می پنداشت که لشکریان بی سردار در اولین حمله‌ی ترکمانان متفرق خواهند گشت و گنجینه و مال امیر سگمان بیرنج و زحمتی نصیب وی خواهد شد . اما همینکه شیر مردان تبریزی صفوف ترکمانیه را از دور دیدند تابوت فرمانده خود را از پیشاپیش صفوف بوسط اردوی خود آوردند تا از تیر اندازی خصم محفوظ بماند آنکه همچون ببرهای خشمناک بجانب حریف تاختند و با چنان عزم جزمی دست به پیکار زدند که ایلغازی و لشکریانش از کرده

پشیمان شدند و فریاد زدند: «ما برای احترام شما از جنازه‌ی امیرتان استقبال کرده‌ایم، حالا که شما احترام ما را نمی‌پذیرید دست از جنگ بردارید و بگذارید مابه شهر خود برگردیم!»

۹- معاودت اردوی سلطانی از شام برجسارت و طمع صلیبیون بسیار افزود و بودوین پادشاه بیت المقدس با نیروهای اروپائی بقصد تسخیر شهر صور عازم گشت. شهر صور از زیباترین ولایات سوریه و مرکز تجارت و ثروت بود و در آن ایام جزء حدود مصر شمرده میشد. اهالی صور بعد از مدتی مقاومت چون از این که کمکهای مصر بموقع برسد نا امید بودند بامیر طغتكین والی شام توسل جستند و مبلغی نقد نزد وی فرستادند تا نیروئی تجهیز کرده بكمك شتابد.

امیر مزبور که هیچوقت در کار جهاد کوتاهی نمی نمود با کبوتر برای اهالی صور نامه فرستاد که بزودی خودم بكمك میرسم شما استوار باشید و اینك صد نفر از دلاوران کار دیده برای همکاری در دفاع از برجهای مهم شهر فرستادم شما در فلان نقطه کشتی جنگی آماده کنید تا این صد نفر را که هر تن برابر ده تن از دشمن میایستند از راه دریا ببندر گاه صور برساند من و لشکریانم از عقب خواهیم رسید.

کبوتر نامه بروقتی بالای بندر گاه صور رسید در یکی از ناوهای صلیبی که از راه دریا شهر را محاصره کرده بودند فرود آمد و دو نفر از لشکریان صلیبی آن کبوتر را گرفته دیدند نامه‌ئی بیالش بسته است از آن دو نفر یکی عیسوی بود و دیگری از مسلمانان سیسیل و از کارگران کشتی-سازی بود که در خدمت صلیبی‌ها مزدور شده بود.

آن مرد عیسوی گفت خوبست این کبوتر را رها کنیم برود زیرا ممکن است از این نامه که همراه اوست برای اهل صور که در نهایت سختی و درماندگی هستند فرجی پیدا شود، اما آن مسلمان نامسلمان گفت ما نمکخوار سلطان بود وین هستیم و نباید در انجام وظیفه خیانت ورزیم تکلیف ما که نگهبانی دریامیباشد این است که کبوتر را نزد بودوین ببریم تاچه دستور دهد!

همینکه بودین از مضمون نامه آگاه شد يك كشتی فرستاد تا شبانه در نقطه‌ئی که والی شام نوشته بود آماده باشد و تنی چند از اهل سوریه را که در خدمت وی بودند در آن کشتی گماشت تا بزبان عربی با آن صد نفر حرف بزنند و آنان را فریب داده بکشتی بنشانند.

دلاوران اسلام بی خبر از نیرنگ خصم در آن کشتی نشستند و بعد از چند ساعت ناگهان متوجه گشتند که سپاهیان صلیبی از چهار جانب آنان را احاطه کرده‌اند و همینکه خود را اسیر خصم یافتند مرك فجیع و ناگوار را روبرو دیده دست بشمشیر بردند تا مرك را بر خود گوارا سازند.

از آن گروه صد نفری نود و نه تن در جنگ و ستیز بخون غلطیدند و تنها یک نفر خود را بدریافتند و چون شناوری قابل بود از دسترس کشتی‌های خصم دور شد و بتخته پاره‌ئی دست یافت و امواج دریا نیمه - جانش را پس از ایامی به ناوی از ناوهای جنگی مسلمانان رسانید که عازم جزیره‌ی سیمیل بود.

این مسلمان فراری داستان مکر و فریب صلیبی‌ها و نامردی آن مسلمان

سیسیلی را که نامهٔ کبوتر را پادشاه صلیبی رسانید به امیر سیسیل گزارش داد و امیر مزبور که مسلمانی تمام عیار بود برای گرفتن آن مرد نامسلمان و مجازات وی طرحی ریخت که داستانش چنین بود: دو مرد فداکار مأمور دستگیری وی شده بایک کشتی جنگی بسواحل شام شتافتند و همینکه بجهازات صلیبی نزدیک شدند کشتی آنها در نقطه‌ئی از دریا که سنگلاخ بود و راه عبور از آنجا را فقط ملاحان سیسیلی میدانستند پنهان گردید و آندو مأمور همراه کنیزکی زیبا در یک قایق سبک رو از کشتی جدا شده به کشتی صلیبی که نامسلمان مزبور آنجا خدمت میکرد نزدیک رفته گفتند ما از تعدیات امیر سیسیل همراه این خواهر خود گریخته‌ایم.

ملاحان صلیبی بقصد اسیر گرفتن آنها را بکشتی خود آوردند و گزارش احوال را برای پادشاه بودوین فرستادند اما در طول روز تانیمه‌ی شب ناخدا و افسران و ملاحان پروانه وار دور دخترک می‌گشتند و هنگام شام جامهای فراوان از شراب گلگون صرف شد و چون دخترک سیسیلی دورهای اخیر ساقی‌گری میکرد، داری بهوشی بکار زد و در حالیکه اهل کشتی بتدریج از پا می‌افتادند آن دو برادر ساختگی با همدستی خواهر خود کشتی ساز سیسیلی را دست و دهان بسته وارد قایق کردند و سرعت خود را بناو جنگی رسانیدند که او نیز از پناهگاهش بدر آمده نزدیک کشتی‌های صلیبی انتظار رفا را می‌کشید.

خلاصه آنکه آن کشتی ساز را که دعوی مسلمانی مینمود و بمسلمانان خیانت میورزید بزودی وارد سیسیل کرده بحضور امیر رسانیدند و او را

بعد از محاکمه باشکنجه ها و عقوبت هائی که وصفش مطلوب نیست بکیفر رسانیدند .

بالجمله صلیبیون در صور برجهای چند طبقه از چوب ساختند و آنها را بدیوار حصار متصل کردند و از فراز آنها تیر و سنگ و آتش با منجنیق ها بر سر مردم شهر میریختند ، ولی چند نفر از علمای طبیعی دان که دریکی از مدارس صور طلبه بودند داروئی مرکب از نفت و زفت و گوگرد و خاکه ذغال درست کردند که هر گاه آتش میگرفت با آب خاموش نمی شد و بدین طریق شش برج چوبی را که آفت جان اهل شهر بود آتش زدند بدون آنکه پاسبانان بر جها فرصت دفع آتش پیدا کنند . کار محاصره ی صور تا موقع برداشت حاصل طول کشید در آن هنگام امیر طغتكین چون برای رو برو شدن با آن سپاه عظیم صلیبیون سپاه کافی نداشت با دو سه هزار نفر سوار رکابی خود بطریق ایوار شبگیر آغاز ترک تازی نمود و قوایش را دسته دسته به آبادیها و مزارع اهل صلیب پخش کرد تا همه جا غله را بسوزانند و خرمن هارا نابود سازند و رعایا را قتل و غارت کنند و چون اخبار پیایی از ویرانکاری مسلمانان باردوی صلیبی رسید ، همگی بو حشت اقتادند مبادا غله و حاصل ضایع شود و کشور صلیبی دوچار قحطی گردد از اینرو پادشاه بودوین حصار صور را ترك گفته بیت المقدس بازگشت و اهالی فلک زده صور در آن سال از نو توانستند نفسی براحت بر آورند .

۱۰ - سال ( ۱۱۱۲ میلادی ) حکمران طبریه که یکی از اشراف اروپا بود ، بنام ( ژرفیز ) دریکی از زرد و خورد های محلی در

دست مسلمانان اسیر شد و چون پادشاه بودوین دلبستگی زیادی به ژرفیز داشت مسلمانان برای شاه پیام فرستادند که شهرهای عکا و یافا را بدهد تا او را آزاد کنند - شاه بودوین پاسخ داد که هر مبلغ طلا و نقره بخواهند میدهد اما هر گاه تمامی سرکردگانش اسیر مسلمانان شوند يك وجب از خاک مملکتش را برای آزادی آنها نخواهد داد - این پاسخ موجب خشم مسلمانان شد و ژرفیز را در دمشق بقتل رسانیدند زیرا حرکات زشتی از او نسبت بنوامیس مسلمانان دیده شده بود .

۱۰ - در همین سال سردار تنگريد که از نخستین پیش آهنگان جنگهای صلیبی بشمار میرفت در اتنا کیمه جان سپرد و تمامی اهل صلیب هفته ها درسوگواری وی گذرانیدند .

۱۱ - غالباً به تجربه رسیده است که هر وقت اینای انسان بجان هم می افتند و بیکار و جنگ آنها بطول می انجامد طبیعت نیز بی - کار نمی نشیند و در ایجاد آفات و بلیات با مردم کمک میکند چنانچه در همین اوان قهر و خشم فلک ظهور نمود و حرارت هوا بشدتی رسید که باغات و حاصل در سوریه و مصر و قسمتی از اروپا سوخت و زلزله های شدید باعث ویرانی شهرها و تلفات عظیم گردید از جمله تمامی قلعه ها و عمارات حلب فرو ریخت و سخت تر از آن در شهر اتنا کیمه ظهور کرد بنوعی که جمیع کلیساهای عمده و عمارات عالی و طاق دروازه‌ی معروف (باب البحر) که از بناهای روم قدیم بود همگی واژگون گشت .

۱۲ - سال (۵۰۷ هجری) بر اثر هجوم های پیاپی و تاخت و

تا ز اهل صلیب اطراف دمشق ویرانه گشت و ارزاق کمیاب شد و وضع شهر بصورتی در آمد که هر گاه صلیبی ها جداً هجومی آوردند بعلت نبودن خواربار مسلمانان قدرت مقاومت و خودداری نمیداشتند. از این رو امیر طغتكین هیئتی نزد امیر مودود والی موصل فرستاد و کمک فوری ویرا درخواست نمود - امیر مودود با نیروئی که از کرمانشاه و کردستان تجهیز کرد با اجازه از دربار ایران عازم سوریه شد و امیر طغتكین نیز بدو پیوست و دو تن از امرای آذربایجان نیز بنیت جهاد نزد آنها آمدند و آن اردو بقصد جنگ با پادشاه صلیبی روانه گردیده در حدود طبریه طرفین بهم رسیدند پس از رزم خونبار اهل صلیب شکست یافته بسیاری از سرکردگان اروپائی کشته یا اسیر شدند و حتی خود پادشاه بودوین نیز گرفتار شد ولی مجاهدین ویرا نشناختند و با دادن يك قطعه جواهر از چنگ سرباز کردی که (ببراز) نام داشت خود را نجات بخشیده گریخت.

بدنبال این جنگ اردوی دیگری از صلیبی ها که بکمک پادشاه خود آمده بودند با مسلمانان تصادف کرد و بعد از پیکار سخت بار دیگر اهل صلیب مغلوب و بقله های جبال پناه بردند - مسلمانان از آن پیش آمد استفاده کرده وارد کشور صلیبی ها شده تمامی آبادیهای مابین بیت المقدس و عکارا بباد غارت و چپاول دادند و چندین هزار نفر از فرنگی ها اسیر گرفتند و چون فصل زمستان در پیش بود بخاک اسلام برگشتند و امیر - مودود که از بابت قلمرو و حکومت خود خاطر جمع بود عزم جزم کرده بود که از زبونی موقتی اروپائیان استفاده نموده بتسخیر بلاد متصرفی آنان پردازد لشکریان را مرخص گردانید که بخانمان خود رفته موسم بهار برای جهاد

آماده و حاضر شوند و خودش با جمعی از مصاحبان و نزدیکان همراه امیر طغتكین عازم دمشق شد بقصد آنکه تا فصل بهار مهمان والی دمشق بوده ، از آب و هوای دلپذیر شامات بهره مند شوند اما متأسفانه در یکی از روزهای ماه رمضان هنگامیکه امیر طغتكین و مهمان عزیزش امیر مودود بصحن مسجد جامع دمشق آمدند تا از درگاہ بیرون روند یکی از باطنیه ناگهان بادشنه بروی مودود افتاد و چهار زخم کاری بدو زد قاتل پیش از آنکه کشته شود اعتراف نمود که از سال پیش مأمور قتل امیر بود و از موصل گرفته تا دمشق فرصت میجسته است ولی دست نمییافته تا در آنروز بجنایت خود موفق میشود - امیر مودود از امرای بزرگ ایران و از ارکان دولت سلجوقی بود و در عدالت و فضیلت و شہامت و در پرورش علما و ادبایممال بود .

۱۳- چون اننای جنگهای صلیبی کار باطنیه ترقی کرد و از آن حزب صدمات بسیاری بزرگان دولت رسید لازمست ما در اینجا بطور اجمال سخنی در وصف این جمعیت بگوئیم .

حزب باطنیه عبارت از همان جمعیتی است که حسن صباح در ایران تأسیس کرد و مرکز آنها در الموت بود - بعد از ظهور جنگهای صلیب برخی از داعیان باطنیه در شام بفعالیت پرداختند و گروه بزرگی پیرو آنان شدند - یکی از داعیان باطنیه با امیر طغتكین والی شام نزدیک شد و بوی اطمینان داد که هر گاه يك قلعه از دژهای استوار بیاطنیه واگذار کند آنها با طریقهی ترور و غافلانه کشتن سرداران میتوانند صلیبی ها را ناتوان و مغلوب سازند - بالاخره باطنیه در شامات صاحب قلعه

هائی شدند و بتدریج قوت گرفتند و بدست فدائیان ، هم مسلمانان را  
بوحشت انداختند و هم صلیبی ها را بطوریکه نه بزرگان اروپائی آسوده  
میخوایدند نه بزرگان مسلمان .

کار باطنیه گاهی سخت ترقی میکرد اما گاهی نیز بر اثر ترور-  
های بیجا دوچار هجوم دولت و ملت میشدند و بقتل عام گرفتار میگشتند  
چنانچه در شام و در خراسان مکرر چنان روی داد و مادر موقع خود اشاره  
خواهیم نمود .

۱۴- وقتی خبیر گشته شدن امیر مودود به سلطان محمد سلجوقی  
رسید فوری بجای وی یکی از بزرگترین امرای دربار را از اصفهان بحکومت  
موصل نامزد کرد امیر ذبور موسوم بود به (آق سنقر بر سقینی) و سلطان به  
آق سنقر فرمان داد در موصل معطل نشود و نیروهای دولت را در استانهای مغربی  
تجهیز کند و اردوی دیگری برای جهاد تشکیل داده عازم سوریه شود و  
بلحاظ آنکه امرا و والیان ایالات اطاعت ورزند شاهزاده مسعود ولیعهد  
خود را هم بفرماندهی اسمی اردو نامزد گردانید ، این اردو با کرو فرو  
شکوه بزرگ وارد سوریه شد و چندین قلعه و شهر کوچک را هم بضرب  
شمشیر از اهل صلیب گرفت اما بنا بر یک پیش آمد عجیب بصورتی باور  
نکردنی شکست یافت و چون پایان کار آن لشکر کشی ناکامی بود ما  
در اینجا شرح فتوحات و پیشرفتهای آنرا نمی نویسیم اما رویداد شکست  
و پربشانی اردو را اختصاراً یاد می کنیم :

امیر آق سنقر مردی بود شجاع و با تقوا و شرافت دوست و نخستین  
مقصدش در سوریه آن بود که قلعه ها و پناهگاههای استوار را از دست

فرنگیان در آورد از اینرو پس از تسخیر چند نقطه عازم دژ موسوم به (کفرطاب) شد که از استحکامات معروف و در تصرف صلیبیون در آمده بود. رسم چنانست که فراشان و اردو بازار بانگهبانان خیمه و خرگاه همیشه قبل از اردو حرکت میکنند و در منزل لگه آینه خیمه هارا افراشته منزل را برای ورود سپاه آماده میسازند. مأمورین بنه و اردو بازار در آن روز جلو آمدند و در منزل آینه خیمه ها را افراشتند اتفاقاً یکی از سرداران صلیبی بنام (روزردوسیسیل) با پانصد سوار و دو هزار پیاده بقصد آن که خود را بقلعه‌ی کفرتاب بیندازد و به محصورین کمک کند روانه شده بود همینکه اردوگاه مسلمانان را دید آن را احاطه کرد و یک مشت لشکریان مسلمان را که بیش از صد نفر نبودند بقتل آورد و فراشان و کاسبهای اردو بازار را نیز اسیر کرد و با نیروی خود در کمینی پنهان شد و دسته دسته از سپاه اسلام را که بی‌خبر و آسوده خاطر وارد اردوگاه میشدند به آسانی مقتول و اسیر میساخت و اوضاع بدین طریق میگذشت تا آنکه امیر آق سنقر با یک عده‌ی دویست نفری از امیران و بزرگان سر رسید و چون اوضاع اردوگاه را بصورت دیگر دید خود را بیابای پشته‌ئی کشید که درست نگاه کند و در آنجا نیروهای صلیبی را از دور مشاهده کرد که از درون اردو بجانب وی می‌تازند و یکی دوتن از گریختگان، آن پیش آمد دهشت انگیز را برایش گزارش دادند. در آن هنگام آق سنقر بقدری متأثر شد که تصمیم گرفت بادشمن بجنگد اما خردمندان که آن حرکت را جنون آمیز میدانستند بدو گفتند که هرگاه تو و بزرگان این اردو اینجا کشته یا

اسیر شوید کار مسلمانان در سوریه بکلی ضایع میشود و بدین طریق با ابرام و اصرار آق سقرا از میدان جنگ بدر بردند و حدود آن شکست بقدری بر آن مردشرافتمند دلیر تأثیر کرد که سوگند خورد در بستر نرم نخواهد مگر بعد از آنکه بار دیگر از اروپائیان انتقام بگیرد و مشغول تجهیز سپاه شد اما هجوم اندوه و غم ویرا از پا در آورد و بزودی وفات یافت - شکست دومین سپاه بزرگ سلطانی بدین صورت نامطلوب بقدری باعث سستی کار مسلمانان شد که پادشاه بود وین را بطمع تسخیر مصر انداخت زیرا اهل صلیب یقین کردند که هر چه از سوریه جلو تر بتازند با مردمی سست تر و بی نظم تر و بی نقشه تر روبرو خواهند شد و بدین طریق فتح سرتاسر آسیا به نظر آنان بسیار آسان جلوه نمود .

۱۵- پادشاه بیت المقدس بود وین با تمامی نیروهای صلیبی بعزم تسخیر مصر روانه گشت و در شهر (فرما) که اوایل خاک مصر بود مسلمانان را مثل گوسفند سر برید و شهر را آتش زد و در حدود (عریش) از خاک مصر با یک عده سپاه سرحدی که بفرمان خلیفه الحاکم بامر الله میبایست از دشمن جلو گیری نمایند اهل صلیب جنگیدند و آن نیروی کم راهتواری ساختند برخی از مورخان نوشته اند که پادشاه بود وین در آن جنگ زخمی شد برخی نوشته اند بیمار شد بهر حال بود وین بحال احتضار افتاد و وصیت کرد اهل صلیب از پیکار با مسلمانان دریغ نورزند و هر گاه برادرش (استاکیوس) راضی باقامت در مشرق شود او را بر تخت بنشانند و گرنه پسر عمویش که او نیز بنام بود وین یعنی (بود وین دو بورك) موسوم بود و حکومت ولایت (رها) را داشت پادشاه شود - بعد از مرگ بود وین احشای ویرا در عریش زیر شن پنهان ساختند و رویش سنک بزرگی انداختند که هم اکنون

آن نقطه بنام (ریک زاربردویل) نامیده میشود که بردویل تحریف لفظ بود وین است واما جسدش را در تابوت آهنی نهاده بجانب بیت المقدس بردند و نزد برادش (کودافرو) بخاک سپردند. بدینصورت کشور مصر از هجوم اهل صلیب در آنموقع رهائی یافت.

پس ازدفن بودوین پسرعمویش بودوین دوبورک از شهررها احضار گردید و با احترامات مفصل بر تخت شاهی نشست.

۱۶ - در همین ایام جمعیت جدیدی یعنی حزب دیگری در بیت المقدس از کشیشان و اشراف فرانسوی تاسیس یافت که خود را به (هیکل سلیمان) یعنی معبد سلیمان نبی منسوب و موسوم ساختند و اساس مرام آن جمعیت این بود.

۱ - پذیرائی از زوار اروپائی و بیماران

۲ - تشویق بچنگ با مسلمانان

جمعیت هیکل سلیمان همانست که ریشه و پایه ی اکثر تشکیلات استعماری و تبلیغاتی اروپا در عصر ما میباشد و بحث در اطراف کارهای آن جمعیت و اسرار مهم آن در گذشته تا امروز محتاج است بتالیف کتابهای مبسوط دیگر!

۱۷ - حمله های پیاپی اهل صلیب بقصد تسخیر ولایت حلب اهالی آنجا را مجبور ساخت که به امیر ایلغازی والی ماردین متوسل شوند زیرا ملک رضوان صاحب حلب وفات یافته بود و جانشینانش قدرتی برای برابری با اروپائیان نداشتند.

امیر ایلغازی با شتاب خود را بحلب رسانیده شهر را تصرف کرد و پسرش را در آنجا گذارده خویشان برای جمع آوری سپاه بحدود ماردین

و جزیره برگشت و در آنجا گروهی از ترکمانان واکرا را که داوطلب جهاد بودند گرد آورد و بقصد آنکه افعی را در سوراخش بگوید بجانب ولایت اتناکیه تاخت - حکمران اتناکیه بنام (روژر) که پس از مرگ بوهموند عنوان وصایت فرزند وی و سرپرستی ولایت را داشت دوازده هزار مجاهد صلیبی برداشته بسوی مسلمانان شتافت و در عین حال از بودین دوم پادشاه بیت المقدس نیز استمداد کرد - اهل صلیب در کوهستانی جا گرفتند که سه سمت آن باتیغه های بلند کوه مسدود بود و فقط يك راه بسوی جلگه داشت و بانتظار وصول كمك های دیگر نشستند امیر ایلغازی که در جلگه اردو زده بود به روژر پیام فرستاد که یا بمیدان بیائید یا بگوئید ما بیائیم اما صلیبی ها که قصدشان گذرانیدن وقت بود پاسخ دادند شما زحمت نکشید و قدری منتظر بمانید که ما قریباً بزیرارتان میرسیم بزرگان اردوی اسلام که نیت صلیبی ها را دریافتند بر امیر ایلغازی فشار آوردند که باید بکوهستان داخل شده بجنگ پرداخت در آن حال يك برادر و يك خواهر از اکراد وارد اردو شده نزد ایلغازی رفتند و آن برادر گزارش داد که خواهرش را اهل صلیب غفلتاً اسیر گرفته بودند و او شبانه بدنبال چند سواری که خواهرش را برده بودند رفته راه قابل عبوری در قله های جبال بدست آورده است که از همان راه توانسته خواهرش را از اردوی دشمن بر بیاورد و برگردد و اینك برای راهنمایی مسلمانان آماده میباشد .

مجاهدین اسلام با شادمانی همراه آن جوان کردهنگام شب جنبیده وارد کوهستان شدند و تا صبح راه پیمودند وقتی هوا روشن شد خود را بر فراز اردوگاه اهل صلیب دیدند در آن پیکار چون مسلمانان از چهار

جهت اردوی صلیب را احاطه کرده بودند از مجموع دوازده هزار نفر بیش از دوهزار نفر نجات نیافتند و هفتاد نفر از سرکردگان بزرگ اروپائی اسیر مسلمانان گردیدند و شخص روزر حکمران اتناکیه کشته شد و برای آزادی اسیران فرنگی سیصد هزار مثقال طلا دادند ولی مسلمانان پذیرفتند و اسرا را بحلب بردند.

این واقعه در پانزدهم ربیع الاول سال ( ۱۱۲۰ ) میلادی روی داد .

۱۸ - یکی از وقایع خنده آور در سال ( ۵۲۰ ) بدین صورت رخ داد .

بودوین دوم پادشاه بیت المقدس از ضعف حال مسلمانان و اینکه بنا بر کمی باران ارزاق نایاب شده بود استفاده کرده سپاهی مرکب از نیروهای صلیبی تجهیز نمود و بهمراهی اردوی مخصوص راهب های مقدس که بشدت خواهان جهاد با مسلمانان بودند رو بشهر دمشق روانه گشت .

همینکه امیر طغتكین از هجوم دشمن آگاه شد ، فرزند خود تاج الموك را در دمشق نایب قرار داد و استحکامات شهر را تکمیل کرده خویشتن با گروهی از مسلمانان فداکار برای مقابله ما از دمشق بیرون آمد و در همان حال برای امرای مسلمان در موصل و دیار بکر و نقاط دیگر پیک های تندرو فرستاده استمداد نمود و جمعی از امرای مسلمان با نیرو های پادزرکاب خویش برای امداد بجانب دمشق شتافتند ، از مجامدین مسلمان هر دسته که بدمشق میرسیدند تاج الملوك با نهایت مهمان نوازی آنان را پذیرفته نزد پدرش روانه میساخت تا عاقبت روز آخر ماه ذیحجه

سپاه صلیبی بمیدان نبرد تاخت و با لشکریان اسلام بکارزار پرداخت .  
امیر طغتكین شخصاً وارد جنگ شد و متأسفانه انشای گیر و دار  
پای اسبش بسوراخ موشی فرورفته از اسب افتاد و لشکریانش گمان بردند  
کشته شده بی درنگ رو بگریز نهادند و هنگامیکه امیر خود را جمع  
و جور کرده باز بر اسب نشست وضع روزگار را ناهموار یافته بدنبال  
لشکریان فراری ، خود او نیز فراری گشت امانیروهای کمکی که بنیت نواب  
از راه دور برای امداد مجاهدین دمشق آمده بودند چون راه و چاه را بلد  
نبودند از جای خود نجنبیده منتظر پیش آمد ایستادند - از طرفی صلیبی ها  
که لشکر دمشق را بحال فرار دیدند با گستاخی بتعقیب آنان پرداختند  
و اکثر عیسویان از امیر و فقیر و فرمانده و تابین بقصد کشتار و غارت بدنبال  
مسلمانان تاختند ، بطوریکه در اردوگاه صلیبیون نیروی مهمی جز یک  
عده پیاده و دستجات غلامان و بردگان کسی برجا نماند و مسلمانان کمکی  
وقتی آن وضعیت را در یافتند فرصت را غنیمت شمرده بار دو گاه صلیبی ریخته  
پیادگان و غلامان را از دم شمشیر گذرانیده اموال و اسلحه و نقدینه‌ی  
فراوان اروپائیان را غارتیده حتی دستکاه‌های منجینق ها و قلعه کوب‌ها  
را که آنان برای تسخیر شهر دمشق ساخته با خود آورده بودند تماماً  
متصرف شدند و دیگر اقامت را در میدان جنگ مصلحت ندیده با سرعت  
براه دمشق روانه گردیدند - از آن جانب صلیبی ها پس از آنکه چند  
فرسنگ بدنبال لشکریان دمشق اسب تاخته خسته و فرسوده شدند با  
دلی خوش رو به اردوگاه خویش برگشتند . اما همینکه بمنزلگاه  
رسیدند بانفش غلامان و پیادگان روبرو در آمدند و چادرها را از هر گونه

مال و منالی تهی یافتند ناگهان این فکر وحشت انگیز برای آنان پیدا شد که فرار امیر دمشق نوعی از مکر و خدعه بوده میخواستند است صلیبی ها را در دام سپاهیانی که در کمین پنهان ساخته بوده بیندازد و البته هم اکنون نیز نیروهائی برای حمله و هجوم برایشان در کمینگاه و اطراف اردوگاه چشم به راه هستند. انتشار این توهم چنان وحشتی مابین فرنگیان پدید آورد که پسر از یاد پدر و برادر از فکر برادر بازماند و هر کس میکوشید فقط جان خود را از دم شمشیر تیز دلاوران (موهوم) اسلام بدر برد بنوعی که در ظرف يك ساعت هر فرد و هر دسته از صلیبی ها را و بسمتی بانهایت پریشانی و اختلال گریزان گشتند و بسیاری از اموال و اشیاء سنگین خود را در طول راهها ریخته رفتند و این واقعه از عجایب و قایع بود و اهل زمانه آن جنگ را بنام (هر دو خصم مغلوب) نامیدند.

۱۸- در این سال قدرت و نفوذ باطنیه روز افزون شده بود و در خراسان نیز مثل سوریه دارای قلعه ها و دژهای استوار شده بودند و شاید هر گاه در ترور کردن و کشتن بزرگان کشور قدری احتیاط و مراعات بکار میبردند روزی میرسید که بر ممالک معمور مشرق مسلط میشدند ولیکن بسیاری از پیشوایان باطنیه تدریجاً دوچار غرض های شخصی و خصوصی گشتند و بی پروا بقتل دشمن و دوست فرمان دادند چنانکه با عرض عقیده بخلفای فاطمی مصر از ترور خلفای مزبور و بستگان آنها نیز باک نمودند بالجمله در این سال وزیر سلطان سنجر سلجوقی موسوم

به (ابونصر احمد بن فضل) که آبادانی خراسان و قوام دولت سنجری بوجود او بسته بود بدست فدائیان باطنیه ناگهان کشته شد و بکیفر آن عمل زشت مردم خراسان با سپاهیان دولت منقفاً هجوم برده استحكامات باطنیه را ویران و اکثر آنان را قتل عام نمودند و این رفتار خراسانی هادر نقاط دیگر از جمله درسوزیه نیز تقلید شد و حال باطنیه شدیداً رو به ضعف نهاد.

۱۹- در همین سال مابین سلطان محمود سلجوقی با خلیفه المستر- شد بالله عباسی بر سر داروغگی بغداد اختلافی سخت افتاد. زیرا شخصی که داروغه‌ی بغداد بود نسبت بمقام خلیفه و درباریان وی اهانت مینمود و بهیچ روی وقع و احترامی برای خلیفه قائل نبود. علاوه بر آن مبلغین و هوا- خواهان خلافت مدعی بودند در ترویج شراب خواری و ظلم و جور نیز کوتاهی نمیکند تا کار بجائی رسید که اهالی بغداد بهواخواهی خلیفه برخاستند و با سپاهیان دولت بستیز و آویز پرداختند عاقبت سلطان محمود از همدان ببغداد رفت و با میانجیگری علماء و بزرگان با خلیفه سازش کرد و اتابك عمادالدین زنگی را بداروغگی یعنی حکومت بغداد گماشت.

عمادالدین مردی لایق و ناظم و مدبر و جنگ آور بود از اینرو توانست در بغداد نظم و امنیت را برقرار و محبت خلیفه را نیز جلب نماید - او آخر سال (۵۲۰) والی موصل (عزالدین مسعود) فوت کرد و چون مقام فرمان فرمائی موصل بنا بر پیش آمد جنگهای صلیب و هجوم اروپائیان اهمیت بزرگی یافته بود سلطان سلجوقی اتابك عمادالدین را در عین داشتن منصب داروغگی بغداد به استناداری موصل نیز برقرار کرد.

پیدایش يك شخصیت توانا و دانا مانند اتابك عمادالدین زنکی در ایالت موصل احوال شامات را دگرگون ساخت و بتدریج اوضاع دفاعی مسلمانان در مقابل عیسویان اروپا صورت جدیدی پیدا کرد و میتوان گفت پیشرفتهای دائمی اهل صلیب از این تاریخ دچار توقف شد. بطوریکه خوانندگان عزیز ما، طی این تاریخ البته مطالعه خواهند کرد.

اینك پیش از آنکه این فهرست اجمالی را خاتمه بدهیم، باید یاد آوری نمائیم که در همین سال وزیر پرتمدیر مصر (شاهنشاہ امیر الجیوش) از طرف باطنیه ترور و مقتول شد و نابودی آن مرد بزرگ موجب انحطاط و زوال خلافت فاطمیه در مصر گردید که در آینده مابه وقایع آنجا تا حدی که با جنگ صلیب مربوط است اشاره خواهیم نمود.

در سال ۵۲۵ هجری قمری پادشاه بیت المقدس بودوین دوم بیمار شد و وصیت کرد: دخترش (میلیسیندا) و دامادش (فولک) جانشین وی باشند. بودوین دوم در نظر اهل صلیب بیش از اندازه عزیز و گرامی بود و مرکوی به احساسات اروپائیان لطمه‌ی سختی زد.

بودوین در طول عمرش دو مرتبه بدست مسلمانان اسیر گردید و خلاصی یافت و در مدت اسارتش با بسیاری از علوم و فنون مشرقی که اساساً بر اروپائیان مجهول بود آشنائی یافت.

**پیشرفت کار اتابك** - از اینجا به بعد بلحاظ آنکه خوانندگان تمامی قضایا را بدرستی دریابند ما وقایع را بدون مراعات تقدم و تأخر تاریخی جدا جدا مینگاریم از جمله بدو شرح پیشرفت های عمادالدین زنکی را تا هنگام وفاتش مینویسیم سپس سرگذشت شهر دمشق را که

سپر مدافع و سنگر اول مسلمانان بود تازمانی که بدست نورالدین فرزند عمادالدین افتاد شرح میدهم .

اتابك عمادالدین زنگی طی پنج شش سال اول از حکومت موصل، بیشتر وقتش در مناقشات درباری و اختلافات شاهزادگان سلجوقی با یکدیگر و مخالفت‌های سلطان سلجوقی با خلفای عباسی در بغداد صرف شد اما درعین حال از انتظام کارولایاتی که در دست داشت غافل نبود .

سال (۵۳۰) اتابك به نایب خود در شهر حلب که امیر اسوار نام داشت فرمان داد یکمده از لشکریان منظم را همراه دستجاتی از داوطلبان و خواستاران جهاد با خود برداشته بجانب لاذقیه که یکی از ولایات پر ثروت عیسویان بود بتازد . لاذقیه از آغاز هجوم اروپائیان بچنگ ایشان افتاده بود و چون تاحدی از معرکه‌های جنگ و جدال بکنار بود، مرکز ثروت و آبادی شده اکثر ثروتمندان صلیبی در آن حدود سکنی گرفته مشغول فلاحت و تجارت بودند - امیر اسوار بالشکر خود هنگامی قدم بخاک لاذقیه نهاد که اهالی و زمامداران در منتهای غفلت و بی‌خیالی میزیستند از اینرو بهر جانب که مسلمانان تاختند کوه کوه اموال غارتی از سیم و زر و قماش و اشیاء بدست آوردند - در آن سفر نیروهای اتابك با اهل صلیب چنان کاری کردند که از آغاز هجوم تا آنروز نظیر آنرا مردم اروپا ندیده بودند .

بالاخره تعداد هفت هزار مرد و زن و کودک اسیر گرفتند و صد هزار حشم از چهار پهای بزرگ و گوسفند بدست آوردند و تا توانستند در تلافی خرابکاریها و قتل و غارت‌های اهل صلیب کوتاهی نورزیدند و چون

حمل تمام اموال غارتی شهر حلب دشوار بود از لذقیه یکسر بقلعه‌ی مستحکم (شیزر) رفتند و مورخین مینویسند که حتی پشت بام‌های آن قلعه‌ی بزرگ از اموال غارتی پر شده بود.

سال بعد اتابک نقشه‌ئی برای هم‌آهنک ساختن ولایات سوریه ریخت و طی مکاتباتی با دربار خلافت بغداد و دربار سلطنت تصریح نمود مادام که در هر ولایت یک امیر مسلمان نشسته خود سرانسه حکومت میکند، مقابله‌ی مسلمانان با صلیبیون کار آسانی نیست و خطر هجوم دستجاتی تازه نفس از اروپا و تاختن آنها تا بغداد و ایران پیوسته وجود دارد بنا بر این میباید امیرانی که در ولایات همجوار صلیبیون حکمرانی دارند ولایات خود را با اتابک تسلیم نمایند و در عوض ولایتی در داخله‌ی کشور اسلام بگیرند تا بدین طریق جمیع مرزها و حدود صلیبی زیر حکومت واحد و هم‌آهنک قرار یابد و طبق دستور و سلیقه و انتظاماتی که عمادالدین مقرر میسازد اداره شوند تا بتوان زمینه‌را برای برانداختن غاصبین فرنگی آماده نمود.

برائثر آن مکاتبات که البته زمینه را برای شروع ساختن حملات اتابک ببرخی از ولایات اسلامی مهیامی ساخت سپاهیان وی بشهر بعلبک تاخته آنجا را متصرف شدند. سپس اتابک نامه‌ئی بیجمال الدین محمد نواده‌ی امیر طغتكین والی شام نوشت و پیشنهاد نمود که دمشق را که معرض هجوم اهل صلیب است بدو وا بگذارد و هر شهر دیگری را میل دارد از اتابک بگیرد اما رجال دمشق از وصول آن نامه برآشفتند و بفرستادگان اتابک پاسخ سخت دادند و کار بجنک انجامید و مابین سپاهیان اتابک با اهالی دمشق پیکارهایی

روی داد و چیزی نگذشت که جمال‌الدین محمد والی دمشق فوت کرد ولی بزرگان شهر با عجله فرزندش مجیرالدین را بفرمانروائی برداشتند و باز هم در برابر اتابك مقاومت ورزیدند و چون از قدرت وی بیمناک بودند وزیر دمشق معروف به (انز) که مردی مدبر بود نزد اهل صلیب سفیری فرستاده پیغام داد که هرگاه اتابك دمشق را تسخیر کنند مسلم است که بزودی بجانب شما حمله خواهد آورد و او کسی نیست که شما را بگذارد در این کشور باقی بمانید بهتر آنست که در این هنگام بكمك من بیایید تا شر اتابك دفع شود - بزرگان اروپائی سخن وزیر دمشق را پذیرفتند و لشکریان صلیبی رو به دمشق شتافتند و اتابك آن وضع را دیده لشکرش را از اطراف دمشق برداشته بخاك خود رفت و اهل صلیب با كمك قشون‌های دمشق قلعه‌ی مستحکم بانیاس را که در تصرف گماشتگان اتابك بود تسخیر کرده عیسویان را در آنجا سکنه دادند .

از آن پس تمام وقت اتابك مصروف شد به سر جمع کردن ولایات دیار بکر و جزیره و کردستان غربی و شام تا مملکت را وسعت داده بجای امرای ضعیف مسلمان يك دولت نیرومند بوجود آورد که بتواند در مقابل اهل صلیب مقاومت ورزد .

در سال ۱۱۴۲ میلادی پادشاه بیت المقدس ( فولك ) از اسم افتاده جان سپرد ، در این خصوص صاحب تاریخ ( غرر الحسان ) مینویسد پادشاه فولك را یکی از مخصوصان خودش در باغ‌های اطراف بیت المقدس بقتل رسانید .

در سال ۵۳۹ هجری حکمران شهر ( رها ) یا بقول عربها ( الرها ) که موسوم بود به ( ژوسلان ) جان سپرد و فرزندش که اونیز ژوسلان نامیده

میشد و در جسارت و تهور و در مکر و خدعه مشهور بود بجای پدر نشست .  
تسخیر ولایت آبادان و زیبای رها همواره مطمح نظر و آرزوی اتابک  
بود اما میدانست همین که بقصد آنجا براه او فتد تمامی اهل صلیب از  
ولایات مختلف خود بکمک اهل رها خواهند شناخت و کار خیلی بزرگ  
خواهد گشت .

بنابر این اتابک بقصد اغفال اهل صلیب و فریب دادن ژوسلن شهرت  
داد که برای تصرف برخی از قلاع دیار بکر عازم میشود و در حقیقت هم  
شهر رها را بسمت راست خود رها کرده رو بجانب یکی از دژها که در  
تصرف یک امیر مسلمان بود رفت و چنان نشان داد که اصلا قصد و غرضی  
با عیسویان ندارد . در آن حال ژوسلن که اتابک را سرگرم دید از شهر  
رها بیرون آمده از رود فرات گذشته در جانب غربی کشور خود مشغول  
برخی اصلاحات شد . همین که جاسوسان اتابک خبر مسافرت  
ژوسلن را بدو دادند اتابک فرمانداد تا در اردو جار زدند که بامداد  
فردا یورش بزرگ خواهد بود و احدی از سر کرده و تاین حق تخلف  
و عقب ماندن ندارد سپس امرای اردو را احضار فرموده گفت : ما اینک  
برخوان طعام خواهیم نشست و از ما بین شما آنکسی حق دارد که با  
من سر سفره نشیند و غذا با من بخورد که فردا صبح نیز پشت دروازه ی شهر  
(الرها) همراه من شمشیر کشیده باشد . اما امیران لشکر از آنجا که  
شجاعت زنگی و پیش تازی و ایوار و شبگیر وی را میدانستند هیچکدام  
جرئت نکردند با او بصرف شام پردازند مبادا صبح فردا دیرتر از اتابک  
بمیدان جنگ حاضر شوند و در آن صورت مخالف شرط او عمل کرده باشند

و مورد سرزنش او واقع شوند و تنها یکنفر از امیران با اتابك سر سفره نشست اما یکی از امیرزادگان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود وارد خرگاه شده کنار دستارخوان قرار گرفت . وقتی امیرمزبور آن نوباره را در ردیف خود دید تعجب کرد و بزبان نصیحت و اندرز گفت « فرزند تو هنوز خیلی جوان هستی و از رنج و تعب تاخت و تاز ایوار و شبگیر خبر نداری چنین جاها مقام تو نیست خود را بخطر مینداز ! » اما اتابك بسختمان آن امیر اعتراض نموده اظهار داشت بی سبب مانع این نوجوان مشوزیرا من در چهره و قیافه‌ی وی آثار مردانگی و دلیری مییابم . خلاصه آنکه بامداد فردا اتابك پیشاپیش سپاه خویش پشت دروازه‌ی الرها رسید و نخستین کسیکه بدشمن حمله برد شخص اتابك بود در حالی که همان نوجوان دیروزی هم‌دوش او اسب میراند . درگیراگیر رزم و پیکار یکی از پهلوانان صلیبی اتابك را غافلگیر ساخته از پشت سر بدو حمله کرد اما نوجوان مزبور با چابکی خود را بمقابل او رسانیده با نیزه چنان بسینه اش کوفت که پهلوان دیو آسا از اسب بروی زمین غلطید و جان اتابك از خطر حتمی نجات یافت . بالجمله مدافعین الرها پس از چند ساعت زد و خورد بدرون حصار پناه بردند و از بالای باره و برجها با نهایت شهامت و شجاعت بدفاع پرداخته سنگ و تیر و آتش بر سر مسلمانان مانند باران میباریدند اما اتابك از بیم آنکه مبدا نیروهای صلیبی از شهرهای دیگر بكمك مردم الرها برسند و کار دشوار شود هم خودش و هم سپاهیان‌ش یکدم نمی‌آسودند و با تمام وسایلی که در دسترس داشتند برای تصرف شهر میکوشیدند چنانکه با منجنیق‌ها و

کله کوچ‌ها پیوسته دیوارها را میکوفتند و نقب زنها بدون توقف مشغول نقب زدن بجانب برجها شدند تا عاقبت نقیبی بزیرشاه برج رسید و آنرا آتش زدند و در نتیجه دیوار فرو ریخت و مسلمانان هجوم برده شهر را بتصرف در آوردند و سربازان دست به غارت و قتل اهالی بردند. اما همینکه اتابک بدرون شهر رفت و زیبائی و نظافت و نزاکت ساختمانها و کوجه‌ها و قشنگی و دلفریبی زنان و مردان آنجا را مشاهده نمود حیفش آمد که چنان شهری ویران گردد و فرمان داد جار اندازان اردو حکم اتابک را با فریاد به افراد سپاه برسانند که احدی حق قتل و غارت اهالی را ندارد و از آنجا که انتظام محکمی مابین سپاهیان اتابک برقرار بود به مجردیکه فریاد جار اندازان و صدای کرنائی که علامت متارکه بود بلند شد هر کس از افراد سپاه در هر کجا بود دست از قتل و غارت کشید و سربازان بمرکزهای خود جمع شدند و در ظرف يك ساعت امنیت و آسایش در شهر الرها برقرار گشت.

## بند هشتم - مناسبات اهل صلیب با رومیان

در این فصل از تاریخ بر نویسنده لازم است یکی از وقایع مهم دیگر را که اندکی پیش از کشته شدن اتابک روی داد یاد آوری نماید تا مناسبات اروپائیان صلیبی را با امپراتوری روم ( قسطنطنیه ) روشن ساخته باشیم و علت معاملات خصمانه‌ئی که ما بین اهل صلیب و عیسویان روم جریان یافت معلوم شده باشد.

( سال ۵۳۲ قمری که امپراتور روم ( کوم نینوس ) بعنوان سر

کوبی حکمران صلیبی اتناکیه لشکر کشید چون بحدود سوریه رسید بزرگان عیسوی و کشیشان بمیان افتاده ما بین طرفین را صلح دادند و به امپراتور پیشنهاد نمودند نیروهای مجهز خود را در جهاد با مسلمانان بکار اندازد و همت کرده سوریه را بچنگ آورد .

امپراتور بقصد حلب راهی شد و شهر کوچک زینبائی را بنام ( بزاعه ) درشش فرسنگی حلب محاصره کرد ریش سفیدان و اعیان حلب از هجوم رومیان بیمناک گشته نزد اتابک زنکی رفتند که در آن هنگام شهر حمص را محصور نموده میخواست آنرا از والی دمشق بگیرد زیرا چنانچه قبلاً اشاره شد اتابک میکوشید ولایات شام را از فرزندان امیر طغتكین بگیرد تا بتواند با اهل صلیب بهتر مقابله نماید و حاضر شد هر ولایتی را امیر زادگان مزبور بخواهند در عقب جبهه به آنان عوض دمشق و ابگذارند و نظر به احترامی که نسبت به امیر طغتكین فقید داشت و پیاس جهاد ها و دفاع های وی از بلاد اسلام در برابر صلیبی ها نمیخواست نسبت بفرزندان او فشار آورد اما چون اهل دمشق راضی به آن معاوضه نشدند ناگزیر کار بچنگ کشید و اتابک شهر حمص را که جزء دمشق بود محصور ساخت وقتی اعیان حلب از اتابک مدد طلبیدند نامبرده نتوانست شخصاً عازم جنگ رومیان شود و دستجاتی از دلاوران اسلام را با اعیان حلب فرستاد تا حصار آن شهر را حفاظت نمایند اما شهر بزاعه بی بار و مدد کار ماند و عاقبت اهالی آنجا از امپراتور روم امان طلبیدند و امپراتور عهد کرد در صورت تسلیم شهر جان و مال اهالی از تعرض مضمون بماند ولیکن بمجرد تسلیم شهر عهد خود را

شکسته اموال اهالی را ضبط و خودشانرا به اسارت در آورد . از مردم بزاغه ( ۵۸۰۰ ) نفر که در مقابل آن پیمان شکنی مقاومت ورزیدند کشته یا زخمی شدند و اما قاضی شهر و چهارصد نفر از اهالی دین مسیح را پذیرفته جان خود را خریدند ، رفتار امپراتور در بزاغه بقدری وحشیانه بود که مورخان صاحبدل اروپا از آن با نفرت یاد مینمایند از جمله امپراتور شنید جمعی از زنان و اطفال و مردان بیدست و پادرغاری کنار کوه از بیم لشکر روم پنهان شده اند امپراتور خونخوار فرمان داد در دهانه ی غار آتش افروختند تا مخفی شدگان از دود و گرما و تشنگی بهلاکت رسیدند .

امپراتور پس از انهدام بزاغه با طمع فراوان بقصد تسخیر حلب و کسب ثروت بجانب آنجا روانه گردید ولی در نزدیکی حصار حلب پیش از آنکه اردوی رومیان بر پا شود پیشتازان مسلمانان مرکب از جوانان دلیر حلب برومیان رسیدند و بی آنکه مجال اردو زدن بدشمن بدهند از سه جانب سپاهیان روم را بحمله های پیاپی و مردانه عاجز واز کشتن و زخم زدن دریغ نورزیدند - جوانان حلب چون از حیث عده خیلی کم بودند طبق تاکتیکی که قبلا طرح و تعیین کرده بودند خود را بجنگ تن بتن مشغول نموده بی پروا بهر فرد دشمن که میرسیدند ضربتی زده میگذاشتند و بدینطریق هر یک نفر ده بیست تن از افراد خصم را زخم میزدند . در اثنای حملات جوانان حلب یکی از معروفترین پهلوانان رومی که سپاهیان قسطنطنیه بشجاعت وی مینازیدند کشته شد و چون خبر تباهی او فاش گشت امپراتور دلاور روم از تعرض خود بشهر حلب

پشیمان شد و از تحصیل ثروت بازرگانان حلب چشم پوشید و راه خود را بجانب قلعه‌ی اثارب برگردانید و چون اهالی قلعه بعلت نداشتن نیروهای دفاعی قبلاً آنجا را تخلیه و متواری شده بودند رومیها حصار مزبور را متصرف وزن و مردی را که از حصار بزاغه با سارت آورده بودند در آن قلعه جا داده یکدسته از نیروی خود را بحفاظت آنجا گذاشتند سپس امپراتور روم از آنجا بقصد فتح قلعه‌ی شیزر روانه شد، همینکه خبر تصرف قلعه‌ی اثارب بامیر اسوار حاکم حلب رسید نامبرده با نیروهای حاضر رکاب خود بطریق ایوار و شبگیر بقلعه‌ی اثارب تاخته نگهبانان رومی آنجا را تماماً بقتل رسانیده اسیران بزاغه را آزاد و با سرافرازی بحلب برگشت.

اما امپراتور روم همینکه بقلعه‌ی شیزر رسید فرمانداد هیچده منجینق بلند ساختند و از چهار طرف بویران ساختن حصار قلعه اقدام کرد. در آن هنگام قلعه شیزر بیکی از امرای عرب تعلق داشت و امپراتور روم با اطمینان آنکه قلعه مزبور بعمادالدین زنگی متعلق نیست و بنا بر این عمادالدین به امداد آنجا نخواهد پرداخت با خیال راحت برای تصرف قلعه کوشش میکرد.

اما امیر شیزر که غلبه‌ی رومیان را مشاهده نمود بیکهای تندرو نزد زنگی فرستاده از او کمک طلبید و عمادالدین زنگی نیز نیروهای موجود خود را برداشته تاکنار رود عاصی پیش آمد و آنجا در مکان مناسبی او تراق کرد و هر روز بلشگریان خود فرمان میداد که دسته‌دسته از چهار جانب در اطراف اردوی رومیان بتاخت و تاز میپرداختند و هرچه

از سپاهیان رومی را دور از اردو میافتند کشته یا اسیر میگرفتند و نیز آذوقه و خوارباری را که به اردوی مذکور میرفت بباد غارت میدادند .  
عماد الدین پس از یک هفته که بصورت فوق عمل میکرد سفیری نزد امپراتور فرستاده پیغام داد شما چرا در میان کوهها متحصن شده اید اگر واقعاً خیال جهانگیری دارید زحمت کشیده با سپاه خویش از کوهسار بجانب دشت فرود آید تا با هم دست و پنجه بی نرم کنیم اگر شما غالب شدید قلعه شیزر و تمام قلاع و حصارهای دیگر بی زحمت ملك شما خواهد شد و اگر مغلوب شدید که بی جهت مردم بینوا و بی سلاح را رنج و آزار نداده اید .

امام عماد الدین در عین آنکه این پیغامات را برای تضعیف روحیه دشمن میفرستاد البته حاضر نبود با رومیان بچنگ رویرو بپردازد زیرا سپاه او چندین مرتبه کمتر از سپاه روم بود ، در آنحال عیسویان شام امپراتور را بچنگ عماد الدین ترغیب میکردند اما امپراتور سخنان آنانرا نشنیده گفت شما گمان میبرید که نیروهای زنگی منحصر بهمین عده معدودی است که همراه او هستند و حال آنکه توده های عظیم از نیروهای مسلمانان در گوشه و کنار آماده میباشند که بمجرد اعلام عماد الدین با هم دادوی خواهند شتافت . خلاصه آنکه امپراتور در محاصره قلعه شیزر با فشاری مینمود ، از اینرو اتابک عماد الدین زنگی ناچار بجانب حيله و خدعه توسل جست چنانچه جماعتی را که مورد وثوق رومیان بودند پیاپی نزد امپراتور میفرستاد و آنها از بیوفائی اهل صلیب و از تردید و تزلزل عیسویان شام با وی سخن رانده میگفتند

همینکه پای جنگ بزرگی بمیان آید اهل صلیب و عیسویان شام اردوی روم را رها کرده بخانمان خود خواهند رفت و رومیان را در مقابل مسلمانان تنها خواهند گذاشت و از طرف دیگر چندتن از مردمی که مورد وثوق اهل صلیب بودند نزد آنان اعزام داشت و آنها میگفتند هر گاه امپراتور روم از خاک شام بکفلهای مستحکم بدست آورد بدون شبهه تدریجاً تمامی بلاد اهل صلیب را اشغال و شما را از این ولایات آواره خواهد ساخت. بدین طریق تدریجاً ما بین رومیان و اهل صلیب بدگمانی و بیم و هراس بوجود آمد در نتیجه همینکه ماه رمضان رسید امپراتور که مدت چهل روز قلعه‌ی شیزر را در محاصره‌ی خود داشت تمامی منجنیق‌ها و ادوات محاصره را در همانجا ترك گفته از اطراف قلعه عقب نشینی کرد و اهل صلیب نیز از بیم آنکه بار دیگر رومیها بقصد تسخیر اتناکیه بیافتند دسته دسته بی خبر از اردوی روم جدا شده بخانمان خود رفتند سپس عماد الدین اردوی روم را در حالت عقب نشینی مورد تعقیب قرار داد و خسارات مالی و جانی فراوان بسپاهیان روم وارد گردانید.

محاصره‌ی قلعه شیزر از طرف روم عموم مسلمانان را دچار وحشت و هراس گردانیده بود و یقین داشتند هر گاه آن قلعه‌ی استوار بتصرف امپراتور در آید دیگر سکنای مسلمانان در خاکهای شام دشوار خواهد گشت از اینرو هنگامیکه با تدابیر اتابک اردوی روم به عقب نشینی پرداخت عموم مسلمانان جشن گرفته شادمانی نمودند و شعرا در مدح اتابک زنگی اشعار آبدار سرودند.

## بند نهم - اتابک و حکومت دمشق

سال ۵۳۳ هجری امیر دمشق شهاب الدین محمود تاج الملوك که نواده‌ی امیر طغتكین معروف بود بدست سه نفر از غلامان مجرم خود بقتل رسید و برادرش جمال الدین محمد بجای وی بر مسند امارت نشست و وزیر معین الدین « انز » که وزارت تاج الملوك را داشت در دوران برادرش نیز در منصب وزارت باقی ماند و این معین الدین مردی نیکو رفتار و خردمند بود و امور دمشق و متصرفات دولت دمشق را بصورتی منظم اداره نمود .

سال ۵۳۴ اتابک عماد الدین زنگی که از مدت‌پیش تصرف دمشق را برای جلوگیری اهل صلیب لازم می‌شمرد و مکرر بدربار سلجوقی ایران گزارش داده بود مادامیکه شهر دمشق در تصرف من نباشد جلوگیری از تاخت و تاز اهل صلیب مشکلات فراوان دارد با رخصت دربار ایران عازم دمشق شد و بامیر جمال الدین محمد پیغام فرستاد که سلطان و بزرگان دربار تاکید کردند حصار دمشق بتصرف اینجانب داده شود و طبق فرمان همایونی که بشرف دریافت آن مشرف میشوید ولایت حمص با متعلقات آن بشما اختصاص میابد با اینوصف هرگاه شما ولایت حمص را نپسندید هر ولایت دیگر را که بخواهید بشما واگذار خواهد شد و با این پیغام تقاضای تسلیم دمشق را نمود امیر جمال الدین محمد شخصاً آماده بود که آن تقاضا را بپذیرد اما بزرگان دمشق و عموم تجار و حتی توده آن شهر از قبول تقاضای مزبور سرباز زدند زیرا مردم دمشق

نسبت بامیر طغتكین مرحوم عموماً حق شناسی داشتند و از عدالت و حسن رفتار و مهربانی او و فرزندانش که سه سالهای متمادی بر مسند حکمرانی ولایت مزبور قرار داشتند جمیعاً راضی و خوشنود بودند . خلاصه آنکه امیر جمال الدین محمد تقاضای عماد الدین را نپذیرفت و نیروهای زنکی مدتها در اطراف دمشق با مردم آن ولایت زدو خورد میکردند .

از جمله ی عللی که اهالی دمشق برای رد تقاضای زنکی اظهار مینمودند یکی آن بود که اتابک زنکی باهالی شهر بعلبک امان داد و آن شهر را بطریق صلح و امان متصرف شد اما همینکه بر حصار آنجا استیلا یافت عده بی از اهالی بعلبک را بقتل رسانید و لشکریانش اموال آنان را بیغما بردند مردم میگفتند از کجا که چنان رفتار را بر مردم دمشق نپسندد - واقعاً نقض عهدیکه اتابک در شهر بعلبک نمود بمنزله لکه بی از عار و ننگ بشمار میرود که در خشندگی فتوحات و عملیات وی را بر ضد اهل صلیب در نظر مورخین تیره و تار میسازد زیرا بر فرض آنکه برخی از مردم بعلبک در هنگام محصور بودن آنجا بر ضد اتابک عملی کرده بودند عمل آنان پس از امان دادن قابل کیفر و شایان مجازات نبود - البته بر مورخ بی طرف لازم است که اینگونه جنبه های ضعیف رجال تاریخی را بی پروا یاد آوری نماید تا برای مردمان معاصر و آیندگان موجب عبرت باشد . بالجمله در ماه شعبان همان سال امیر جمال الدین محمد بیمار گردیده وفات یافت و خبر فوت او اتابک را که در خارج دمشق اقامت داشت امیدوار ساخت که اینک ما بین امیران و سران دمشق اختلاف و نفاق میافتد و

تصرف آن ولایت به آسانی دست میدهد اما این امیدواری اتابک بی جا بود زیرا بمجرد فوت جمال‌الدین سران دمشق و عموم اهالی اتفاق نموده فرزندش مجیرالدین را بجای وی برمسند امارت نشانیدند و معین‌الدین نیز باز هم مانند گذشته بوزارت وی میپرداخت .

بالاخره پس آنکه پافشاری عمادالدین در محاصره دمشق بطول انجامید معین‌الدین وزیر ناگزیر سفراتی نزد اهل صلیب فرستاده آنانرا دعوت کرد که بکمک اهل دمشق بیایند و در مقابل این امداد والی دمشق نیز با نیروهای خود بکمک اهل صلیب خواهد شتافت تا قلعه‌ی مستحکم « بانیا » را که بتصرف عمادالدین در آمده بود استرداد و به اهل صلیب سپارند . در آن هنگام بزرگان اهل صلیب که از نیرومندی و قوت کار عمادالدین زنگی سخت اندیشناک بودند پیشنهاد وزیر دمشق را با منت پذیرفته بقصد امداد وی راهی شدند .

از طرفی این خبر که به زنگی رسید بقصد جلوگیری از حرکت اهل صلیب از دور دمشق برخاسته عازم ناحیه‌ی حوران گشت و چون اهل صلیب خبر پیش آمدن ویرا شنیدند از عرض راه برگشته در ولایت خود اقامت ورزیدند . وقتی زنگی حریف را در برابر ندید از راه دمشق بجانب کشور خویش معاودت کرد و اهل صلیب که از بازگشت زنگی اطلاع یافتند باردیگر روانه دمشق شدند و در خارج شهر با امیر مجیرالدین و معین‌وزیر ملاقات و امداد آنانرا طبق تعهد قبلی برای تصرف قلعه « بانیا » تقاضا نمودند - امیر دمشق ناگزیر جمعی از لشکریان خود را همراه اهل صلیب روانه بانیا کرد و آن قلعه پس از محاصره‌ی چند روزه بتصرف اهل

صلیب در آمد - همینکه اتابك زنکی از كمك والی دمشق در تصرف قلعه بانایاس باهل صلیب آگاه شد بار دیگر نیروهای موجود خویش را برداشته سحر گاهان بشهر دمشق رسیده آنجا را محاصره کرد اما چون هواروشن شد و اهالی دمشق از محاصره ی شهر خود مطلع شدند مرد وزن و صغیر و کبیر با شور و هیجان شکفت انگیزی بجانب دروازه های شهر شتافته همگروه و همآهنك به نیروهای محاصره کننده حمله بردند و چون اتابك آنگونه شور و هیجان مردم را دید و اتفاق و اتحاد آنانرا دریافت از بیم آنکه گروه عظیمی از مسلمانان خواه از دمشق و خواه از نیروهای خودش ضایع شوند فرمان عقب نشینی داده سپاهیان خویش را بر داشته از اطراف دمشق بیرون رفته بخاك خود شتافت .

سال ۵۳۵ اردویی از اهل صلیب بحدود عسقلان ساختند اما سپاهیان مقیم آن ولایت که تابع خلافت مصر بود بمقابل دشمن شتافته نیروهای صلیبی را شکست داده تارومار گردانیدند .

سال ۵۳۶ نیروهای اتابك زنکی که مقیم حلب بودند بخاك اهل صلیب ترکتازی کردند و يك فوج هفتصد نفری از آنانرا غافلگیر ساخته همگی را بقتل رسانیدند .

بالجمله اتابك پس از تصرف استحکامات غربی فرات در آنجای ها نیروهای کافی برای دفاع گذارده بسواحل شرقی فرات رفته تمامی بلادی را که در تصرف اهل صلیب بود یکی پس از دیگری مسخر گردانید . تنها عیسویان مقیم شهر بیره چون از سخت گیری و صلابت اتابك زنکی بیمناك بودند و از مقاومت طولانی نیز خود را عاجز میدیدند برای حکمران

شهر ماردین امیر نجم الدین پیغام فرستاده ولایت خود را بدو تسلیم کردند و بهر حال شهر بیره نیز بتصرف مسلمانان درآمد .

سال ۵۴۱ هجری اتابک زنگی بدنبال نقشهی ثابتی که داشت و میخواست امرای مستقل ولایات را از میان برداشته مملکت و دولت خویش را قدرت و توانایی کافی بخشد تا بتواند بکار اهل صلیب پردازد قصد قلعهی جعبر را نمود . قلعه جعبر در کنار فرات واقع و از دژهای مستحکم دیار بکر محسوب میشد و در آنجا امیر سالم فرزند مالک عقیلی فرمانروا بود .

این امیر سالم نسبت به استقلال حکومت خود بشدت دلبستگی داشت ، خلاصه آنکه عماد الدین زنگی قلعه جعبر را بمجاصره افکند و شخصی بنام حسان را که با امیر سالم دوستی داشت نزد وی بسفارت فرستاده پیغام داد که در ازای تسلیم قلعه جعبر سالم هر چه بخواهد از مال و از ولایات دیگر تسلیم خواهم نمود و تو که امیر حسان و مورد اعتماد او هستی از جانب من این معنی را ضمانت کن هر گاه پیشنهاد تو را سالم پذیرفت چه بهتر و اگر نپذیرفت با خواهی گفت که بخدای بزرگ سوگند قلعه را بجبر و عنف خواهم گشود و در آنصورت کیست که ترا از خشم و غضب من برهانند !؟

امیر حسان بدرون قلعه جعبر رفته پیام را بگزارد اما سالم در پاسخ وی گفت : ( مرا از خشم اتابک آن قدرتی محافظت خواهد کرد که ترا ای حسان از خشم امیر بلك بهرام محافظت نمود . )  
مقصود امیر سالم از اشارهی مزبور این داستان بود که سابقاً امیر

حسان بر شهر منبج فرمانروائی داشت و امیر بلك فرزند بهرام بر ضد وی لشکر کشیده شهر منبج را محاصره نمود و با وجود وساطت مقامات مختلف حاضر نشد بهیچروی با امیر مزبور مصالحه کند اما بعد از آنکه حصار منبج را سخت به تنگنای محاصره انداخته نزدیک بود آنجا را مفتوح سازد روزی از جانب شخصی نامعلوم تیری رها شده بر حلقوم امیر بلك نشست و او را مقتول ساخت و امیر حسان بی منت غیر از محاصره خلاصی یافت. بالجمله امیر حسان از قلعه جعبر بازگشته به اتابك خبر داد که امیر سالم بیسندهاد ویران پذیرفت اما از اشاره‌ی او بداستان امیر بلك چیزی نگفت. ناچار اتابك در محاصره‌ی جعبر با فشاری کرده بقصد یورش و تسخیر آنجا مقدمات کار را فراهم آورد و لیک در شب پنجم ربیع الاول که فردای آن برای یورش عمومی بحصار جعبر مقرر شده بود تنی چند از غلامان مخصوص اتابك نیمه شب بخوابگاه او درون رفته آن مرد بزرگ را بقتل آوردند و از آنجا گریخته خود را به قلعه جعبر رسانیده فریاد کشیدند که ای مردم بلا زده شاد باشید که اتابك بدست ما کشته شد. همینکه این خبر از طرف سپاهیان که در برج و باره بدفاع میپرداختند به اهالی شهر رسید شبانه آوای شادی از هر جانب بلند گشت.

از طرفی همینکه نزدیکان اتابك از واقعه آگاه شدند خود را بخوابگاه وی رسانیدند در حالیکه هنوز رمقی در بدن داشت و اما از نام و نشان سوء قصد کنندگان که برسیدند اتابك نتوانست پاسخی بدهد و در همان حال وفات یافت.

اتابك زنگی یکی از سرداران بزرگ اسلامیان بشمار میرود.

وی مردی بود با مهابت و سیاست دارای دیدگانی جذاب و دلفریب، قامتی میانه بالا و اندامی متناسب بطوریکه بیننده وقتی در برابر او میرسید در خود نوعی از کشش و محبت احساس میکرد. عمر اتابک از شصت گذشته موهای سرش رو بسپیدی نهاده بود. هنگامیکه اتابک به ایالت موصل مامور شد تمامی ولایات دیار بکر و جزیره از جور و ظلم حکمرانان و فرمانروایان و ازبلی انتظامی اوضاع سلطنت سلجوقی دوچار خرابی اوضاع و ویرانی شده اهالی این نقاط به رجانب آواره و متفرق گردیده بودند اما اتابک زنگی در اندک مدتی توانست نظم و عدالت را در متصرفات خود برقرار سازد و قدرت و مهابتش بحدی بود که در فرمانروائی وی هیچ ظالمی جرئت ستم و تعدی نسبت به ضعیفان نمی نمود.

در مدت فرمانروائی اتابک با آنکه بیشتر اوقاتش در جنگ‌های داخلی و خارجی میگذشت کار فلاح و تجارت رونقی بسزا گرفت و بازرگانان از هر جانب با اعتماد و اطمینان خاطر به ممالک زیر فرمان وی میشتافتند زیرا یقین داشتند که از تحمیلات حکمرانان و عمال دولت و از دستبرد دزدان و راهزنان در امانند، انتظاماتی که اتابک زنگی ما بین سپاه مقرر ساخت تا قرن‌ها در ممالک شام و مصر اساس تشکیلات و تربیت نظامی آن خطه محسوب میگشت.

اتابک از حیث شجاعت و رشادت نیز بی نظیر بود و از حیث تدبیر و سیاست چنان مقامی داشت که توانست بنام ولایت موصل که حدودی است معلوم و کوچک یک مملکت وسیع و کشوری نیرومند تأسیس نماید

بطوریکه سالیان دراز اولاد و احفادش با قدرت و عزت و وجاهت و محبوبیت عام در آن سرزمین فرمانروا بودند و آخرین حکم -ران آن خطه را هولاکوی مغول نابود گردانید و حال آنکه عموم مسلمانان هواخواه وی بودند. اتابک عماد الدین زنگی را مورخان اسلام پس از آنکه مقتول گردید بلقب ( شهید ) ملقب ساختند.

بعد از شهادت اتابک دو پسرش با سلطنت رسیدند یکی سیف الدین غازی دیگری نورالدین محمود که در تاریخ جنگهای صلیبی نام نیک وی با درخشندگی و شرافت ثبت شده است اما پسرهای سوم و چهارم اتابک زیر فرمان دو برادر بزرگتر خود میزیستند. هنگامیکه اتابک وفات یافت فرزند دوشم نورالدین محمود در اردو بود و امیر اسد الدین شیرکوه که رئیس دیوان اتابک بود نسبت به نورالدین علاقمندی داشت از اینرو بدو اندرز داد بفوریت انگشتی پدرش را که مهر ثبت وی محسوب میشد برداشته خود را به ولایت حلب برساند و به نشانی آن انگشتر مالک ولایات حلب شود زیرا شیرکوه که رئیس دیوان و محرم اتابک بود میدانست طبق قرار مخفی که با کوتوال کهن دژ حلب نهاده شده از فرزندان یا نوکران اتابک تنها کسی را میتواند بدرون ارك راه دهد که انگشتی اتابک را همراه داشته باشد.

از جانب دیگر بزرگان دولت مانند جمال الدین محمد بن علی وزیر و صلاح الدین امیر حاجب تصمیم گرفتند که سیف الدین فرزند ارشد اتابک را برجای وی بنشانند و سیف الدین را که در شهر زور کردستان اقامت داشت بفوریت احضار کردند و او با شتاب خود را به

موصل رسانیده زمام امور دولت را بکف گرفت و جمال‌الدین را بوزارت برداشت و نمایندگان نزد سلطان مسعود سلجوقی به همدان فرستاده موافقت دولت مرکزی و فرمان سلطان سلجوقی را راجع به نصب سیف‌الدین بجای اتابک پدرش تحصیل نمودند - در اینجا بار دیگر یاد آوری مینماییم که هر چند در آن عهد بسیاری از حکمرانان ولایات دعوی استقلال میکردند با اینوصف ظاهراً و رسماً نسبت بسطان سلجوقی عرض اطاعت نموده نام خلیفه‌ی عباسی و سلطان سلجوقی را در خطبه و سکه مینهادند .

چون خبر شهادت اتابک باهل صلیب رسید عموماً جشن گرفتند و امیر ژوسلن والی سابق شهرالرها چون آن خبر را شنید بفوریت کسانی را نزد بزرگان شهررها فرستاده آنانرا تشویق نمود که برضد مسلمانان عصیان و سرکشی کنند و روز معینی را با اهالی شهر قرار دادند که در آن روز کنت ژوسلن خود را بشهر مزبور برساند و مردم آنجا حصار را تسلیم او کنند و همچنین شد چون کنت ژوسلن شهر رها را بتصرف در آورد سپاهیان مسلمان خود را به کهن دژ آنجا که مستحکم بود کشیده بدفاع پرداختند و کنت ژوسلن باتفاق اهالی شهر که عموماً ارمنی بودند با مدافعین کهن دژ به جنگ و پیکار پرداخته منجنیق‌ها و وسایل قلعه کوبی را بکار انداختند .

وقتی خبر از دست رفتن شهرالرها به سیف‌الدین اتابک رسید بانبروهای موجود خود در موصل عازم آن خطه شد اما اتابک نورالدین برادر کوچکترش که در حلب بود لشکرگریان حاضر رگل آنجا را برداشته

با شتاب هر چه تمامتر پیش از سیف الدین برها رسید و کنت ژوسلان که خبر رسیدن نورالدین را شنید بی توقف از آنجا گریخت و اتابک نورالدین که وارد رها شد لشکریانش بقتل و غارت پرداختند و نورالدین آنها را ازین عمل منع نمود زیرا پدرش عمادالدین بار اول از قتل و غارت اهالی رها مانع شد ولی ارمنیهای آنجا ناسپاسی نموده از مهربانی وی حق گزاری نکردند .

بعد از شهادت اتابک عمادالدین، اهل صلیب امیدوار شدند که شاید ما بین جانشینان وی اختلاف افتد و آنها بتوانند بلاد از کف رفته خود را بار دیگر بدست آورند اما این امید آنسان بی جا بود زیرا نورالدین محمود بعد از آنکه ولایت حلب و شهرهای متصرفی پدرش را در آن حدود انتظام بخشید سپاهیان تربیت یافته‌ی اتابک شهید را نوازش نموده استادان اسلحه ساز را تشویق و کارخانه‌های اسلحه سازی را توسعه بخشیده لشکر اسلام را اجازه نداد که بیکار بمانند چنانچه هم خودش بازنده سواران رکابی قصد جهاد کرده وارد خاکهای اهل صلیب شد و هم جمعی از امرای فرمانبر خود را مامور جهاد گردانید .

بطوریکه در سال ۵۴۳ هجری چندین ولایت مهم را از اهل صلیب گرفته ضمیمه‌ی متصرفات خود ساخت و چون اهل صلیب شهامت و شجاعت و کاردانی و لیاقت نورالدین را دریافتند بوخامت اوضاع خویش پی برده از بزرگان صلیبی دعوت نمودند تا در شهر بیت المقدس گرد آمده مجلس مشاوره تشکیل دادند و در آن مجلس پس از گفتگوی فراوان تصمیم گرفتند هیئتی از دانشمندان و صلحای صلیبی به اروپا اعزام گردد و از

حضور پاپ اعظم و از پادشاهان ممالک اروپا طلب یاوری و مدد نمایند .

هیئت اعزامی اهل صلیب به اروپا رفته بحضور پاپ ( اوژانیوس ) سوم رسیده با زبانی غم انگیز اوضاع وخامت آمیز اهل صلیب را در فلسطین و سوریه بعرض پاپ رسانیده روشن ساختند که هرگاه فتوحات اتابک نورالدین دوام یابد به نابودی اهل صلیب منجر خواهد شد . مخصوصاً هیئت مزبور از بزرگی و آبادانی شهر الرها و نروت و مکنت آنجا وصف بسیار نموده بعرض پاپ رسانیدند که افتادن ولایت مزبور بدست مسلمانان چه لطمه عظیمی باهل صلیب وارد آورده است .

بیانات و گزارشهای هیئت مزبور شخص پاپ را بشدت اندوهناک ساخت بطوریکه اشک حسرت از دیدگان بارید و از سلف اسبق خود پاپ ( اوربانس دوم ) بیاد آورد که چگونه در راه جهاد و امداد اهل صلیب فداکاری نمود و چگونه عملیات فداکارانهی آن فقید نتایج پر بها بخشید بنا براین پاپ اوژانیوس سوم بجمع پادشاهان اروپا نامه های مؤثر مرقوم داشت و آنرا ترغیب و تحریص نمود تا هرچه زود تر بکمک برادران خود در مشرق بشتابند و در آن نامه ها سوگند های بزرگ قلمی نمود و اعلام کرد که سستی و کاهلی پادشاهان اروپا دریاری دادن به اهل صلیب موجب روسیاهی آخرت و خشم و نارضائی حضرت مسیح خواهد شد .

این پاپ معلم کهن سالی داشت بنام « برنردوس » که در صومعه مخصوص خود بنام کلارکس واقع در خاک فرانسه بعبادت می پرداخت

در این موقع نامه‌ئی به برنردوس مقدس نگاشته از او خواهش نمود برای نجات شهر بیت المقدس و مزار حضرت عیسی ۴ از خطر هجوم مسلمانان فداکاری نماید ، همینکه نامه پاپ اعظم به امپراطور فرانسه لوی هفتم رسید پادشاه مزبور از رؤسای کلیساها و صومعه‌ها و از اشراف و امرای مملکت دعوت نمود که در شهر بورکاس حضور بهم رسانند و بعد از حضور آنان در شهر مذکور راجع بامداد اهل صلیب تصمیم قطعی گرفته شد و شورائی که از بزرگان مزبور تشکیل یافته بود گزارشی نزد پاپ فرستاده از او تقاضا کرد همان امتیازاتی را که پاپ اوربانس دوم برای مجاهدین صلیبی مقرر داشته بود وی نیز برای مجاهدین این دوره مقرر دارد .

پاپ اوژانیوس نیز فوراً با آن تقاضا موافقت کرد و ریاست تجهیزات و تشکیلات اردوی صلیبی را بمعلم خود برنردوس مقدس واگذار نمود .

از اینرو لوی هفتم امپراطور فرانسه بار دیگر در ولایت بورکنی در شهر فنیز آلالی مجلس بزرگ دیگری از سران و اعیان و جمیع طبقات کشور تشکیل داد و در خرگسگاه بزرگی بیرون شهر همگی اجتماع نمودند و پادشاه با تجمل سلطنتی و برنردوس راهب با لباس روحانی خود در آن آمده بر تخت نشستند و پس از رسمیت جلسه برنردوس راهب بپا خاسته نامه‌ی پاپ اعظم را برای حضار خوانده موضوع سقوط ولایت الرها و نیرومندی مسلمانان و تجاوزات دائمی آنان را برای جماعت شرح داده بازبان ملال انکیز بطریق نوحه و مرثیه آینده تیره و تار اهل صلیب و

عیسویان مشرق را به تفصیل بیان نمود سپس بقصد تهییج و تشویق مردم جمالات زیر را بدنبال خطبه‌ی خویش آورد که مرحوم قاضی میرمحمد کریم بصورت ذیل نقل کرده است: ( ... ای کسانی‌که سخنان مرا میشنوید بعد از این دیگر حق ندارید با آه و ناله و اشک ریختن اصلاح امور خود را از خداوند بزرگ بخواهید زیرا اینگونه دعا کردن بدرگاه الهی کاملاً بیهوده و بی‌ثمر و عمل باطلی است و نیز شما حق ندارید خود را بیارسانی زده لباس ترك دنیا بپوشید بلکه برعکس شما باید زره و کلاه خود پوشیده آنچنان اسلحه و آرایشی بر سر خود بیارائید که در برابر شمشیر دشمن مقاومت داشته موجب فیروزی و ظفر شما گردد در این دوره توبه و انابه‌ئی که سنت دین مسیح است دیگر بصورت گذشته مقبول و پسندیده نیست و توبه‌ئی که در این دوره نزد خداوند پذیرفته میشود عبارت است از تحمل مشقتهاى سفر و بردوش کشیدن رنجها و زیانهای جهاد و مردانه بمیدان جنگ شتافتن و با دشمنان مسیح پیکار کردن ... بروید بتازید به جانب دشمنان خود و بکوشید تا فتح و ظفر نصیب شما شود و بتوانید اراضی مقدسی را که اکنون در معرض خطر افتاده است از دستبرد خصم نجات بخشید زیرا اینست عوض گناهان شما و اینست مفهوم پشیمانی و کفاره‌ی خطاها و حقیقت توبه‌ئی که نزد مسیح مقبول است .

شما نزد خود بیاندیشید که هر گاه هم اکنون کسی بیاید و بشما خبر دهد که دشمنان شما بشهرها ریخته یا قلعه‌ها و خانمان شما را مالک شده زنان و دختران شما را باسارت گرفته ، عبادتگاههای شما را ملوث گردانیده اند کیست مابین شما که اسلحه‌ی خود را بردارد و بمیدان خصم

نشتابد اینک ای شنوندگان من آگاه باشید که تمامی این مصائب بر برادران شما در مشرق زمین وارد شده است و آنانی از برادران شما که تاکنون زیر بار مصائب گوناگون ناپود نشده اند بدون شبهه منتظر مصائبی بزرگتر میباشند و حال آنکه آن برادران دور افتاده‌ی شما تحت حمایت مسیح قرار دارند زیرا در مجاورت قبر او زندگی میکنند و در واقع بمنزله‌ی عیال و بستگان حریم مسیح میباشند کیست که از عیال خود دفاع نکند و دفع شر ننماید و حال آنکه حفظ عیال از واجبات دینی است آیا شما در مقابل این اهانتهای بزرگ منتظر چه هستید و چرا انتقام خود را نمیکشید در صورتیکه خداوند بزرگ از شما دعوت میفرماید که برای حمایت میراث وی جافشانی کنید البته شما بدانید که خدایتعالی قادر است چند فوج از ملائکه بفرستد و یا بایک کلامه تمام دشمنان را از خاک خود رانده محو و نسود سازد اما این خدمت را در عهد شما میگذارد تا کفاره گناهان شما باشد من مخصوصاً بشما اعیان و اشراف و نجیب زادگان خطاب کرده میگویم شماست که حامیان مخصوص صلیب مقدس میباشید بیائید یک لحظه در اعمال پدران و نیاکان خود با دیده عبرت بنگرید و بیاد آورید که چگونه مردانه وار از اروپا به مشرق شتافتند و اراضی مقدس را از چنگال دشمن بیرون کشیدند مگر نه اینست که نامهای مقدس آنان در کتیبه های آسمان ثبت شده مانند ستارگان میدرخشد شما نیز به پیروی نیاکان خود اقدام کنید تا پرچمهای نصرت و ظفر را بدست آورده سلطنتی بیکران تحصیل نمایید .

هزاران نفوس که آن خطابه را میشنیدند همگروه فریاد کشیدند

(خدای بزرگ خواهان این جنگ است.) و خلاصه آنکه مردم بجنوب و جوش افتاده با شوق و هیجان داوطلب جهاد شدند سپس امپراتور لوی هفتم خود را ایپای برنردوس مقدس افکنده تقاضا کرد که چلیپای سرخ را بدو تسلیم نمایند برنردوس نیز صلیب سرخ فام جنگ را بدست پادشاه داد و پادشاه جمیع رعایای فرانسه را دعوت نمود که برای جهاد بدنبال وی قیام نمایند.

از طرفی ملکه فرانسه «الیونوره» نیز يك چلیپای سرخ جنگ از برنردوس گرفت و تمامی امرا و بزرگان فرانسه یا در جرگه جهاد امپراتور و یا در جرگه ملکه وارد شده در ردیف مجاهدین صلیبی درآمدند.

بعد از آن برنردوس که در کار خود کامیاب شده بود با شادمانی تمام کشور فرانسه را شهر بشهر گردش کرده مردم را بجهاد ترغیب مینمود چنانچه در شهر «شارتراس» اشراف و لشکریان آنجا از برنردوس تقاضا نمودند مخصوصاً سرداری و سرکردگی ایشان را شخصاً بپذیرد اما برنردوس که از سرگذشت بطروس راهب اطلاع کامل داشت آن پیشنهاد را نپذیرفت و حتی نزد پاپ عریضه نوشته جداً استدعا نمود که او را از اعزام بمیدان جنگ معاف دارند و پاپ نیز آن استدعا را پذیرفت برنردوس راهب از کشور فرانسه بخاک اطریش و آلمان و ممالک دیگر نیز سفر کرده مردم را برای جهاد دعوت مینمود اما پادشاه آلمان (کنراد سوم) برای اقدام بجنگ صلیب چندان رغبتی نداشت از اینرو برنردوس جمیع بزرگان مملکت را در کلیسا دعوت کرد و بعد از ادای نماز و دعا در

یکدست تصویر مسیح و بدست دیگرش صلیب سرخ را گرفت و با فصاحتی مخصوص چنین اظهار داشت : « اینست خدای ما مسیح که پادشاه را بمناسبت سستی و کاهلی وی در جهاد مقدس سرزنش میدهد . » آنگاه چلیپای سرخ را بدست پادشاه داد و پادشاه از آن وضع شرمگین شده ناگزیر لباس جهاد پوشید و سوگند خورد که در جهاد کوتاهی ننماید .

بدین طریق بعد از آنکه برنردوس توانست مردم آلمان را برای جنگ آماده سازد بخاک فرانسه بازگشت .

بر اثر این مقدمات ملل مختلف اروپا مانند سیل گروه گروه بجانب مشرق عزیمت نمودند و همگان شهر قسطنطنیه را میعادگاه خود قرار دادند چنانچه مجاهدین آلمانی ، فرانسوی و انگلیسی همگی رو بخاک روم روانه شدند و از آن جمله پادشاه اطیش با سیصد هزار سوار براه افتاد .

همینکه پیشاهنگان اردوی صلیبی وارد خاک روم شدند امپراتور روم « امانوئل » دچار بیم و هراس شد زیرا قدرت آنرا نداشت که از آن دریای بی منتهای نیروهای مسلح جلوگیری نماید و هر چند که بانواع مکرها و حيله ها متمسک گشت بالاخره تدابیرش بجائی نرسید و کار امپراتور بجنگ و بیکار منجر و در نواحی شهر « ادرنه » طرفین بزد و خورد پرداختند اما عاقبت با وساطت کشیشان طرفین صلح کردند و امپراتور روم فرمانداد مقدار زیادی کج با آرد مخلوط ساخته برای اهل صلیب نمان بختند و به آنان فروختند . در همان اثنا آرامش هوا بر هم خورد و

طوفان و باران های شدید باریدن گرفت و سیل های عظیم جاری گشته اکثر چادرها و آذوقه های اهل صلیب را آب برد از اینسرو پادشاه گنراد از امپراتور امانوئل خواهش کرد تکی چندراه بلد بگمارد که اردوی او را بجانب آسیا راهبری کنند .

اما امپراتور امانوئل چند نفر از مردم منافق و حيله گر را برای راهنمایی گماشت و از طرفی محرمانه نزد فرمانروایان و مرزداران بلاد اسلامی فرستاده گزارش ورود اهل صلیب را اعلام نمود و مسلمانان را برای جلوگیری آنان تحریص و تشویق کرد .

پادشاه آلمان گنراد با اردوی خود طبق راهنمایی گماشتگان امپراتور روم براه افتاد و راهنمایان مزبور سپاه آلمانی را از خطه های آباد منحرف ساخته بکوهساران بی آب و علف بردند و هنگامیکه آذوقه و خواروبار آلمانها پیاپی رسید آگاه گشتند که رومیان به آنها خیانت کرده اند و این درحالی بود که اردوی آلمان پیمای کوه توروس رسیده بود و راهنمایان رومی گریخته بودند .

آلمانها مدت سه شبانه روز گرسنه و تشنه زمین های بی آب و علف را با منتهای فلاکت میپیمودند . روز چهارم لشکریان اسلام همچون صاعقه می سوزان از چهار جانب پدیدار شدند و صلیبهای بیچاره شده را بی پروا بدم شمشیر دادند بطوریکه علاوه بر کشته شدگان هزاران اسیر گرفتند و تمامی اموال اردوی آلمان بتصرف مسلمانان در آمد .

اما پادشاه گنراد با آن مقدار از سپاهیان که هنوز نیروی جنسیدن داشتند رو بگریز نهادند و هر اندازه که از شمشیر تعقیب کنندگان مسلمان

بالاخره بشهر نیکیا رسیده نجات یافتند .

اما امپراتور فرانسه لوی هفتم با هفتاد هزار سپاه خود بقسطنطنیه رسید و امپراتور امانوئل هیئتی باستقبال وی فرستاده لوی و همراهانش را با احترامی تمام وارد قسطنطنیه کرده در کاخهای سلطنتی منزل داد و در آن حال هر چند امانوئل بظاهر خود را متحد اهل صلیب معرفی مینمود و از ترکتازی مسلمانان پیوسته شکایت میکرد اما پنهانی نزد امرای مسلمان روزانه قاصد فرستاده از اخبار و نیت اهل صلیب آنرا مطلع میساخت . سپس هنگامیکه مشاهده نمود که ممکن است فرانسویها مدت طولانی تری در قسطنطنیه بمانند تدبیری بکار برده در قسطنطنیه چنین انتشار داد که امپراتور آلمان با سپاهیان خود در جنگ با مسلمانان ظفر یافته چندین شهر مهم اسلامی را متصرف شده مقادیر هنگفتی طلا و نقره و اموال قیمتی بچنگ آلمانها افتاده است .

همینکه این خبر دروغ در شهر منتشر و بسمع لوی هفتم و بزرگان فرانسه رسید با فریاد های شادمانی فرمان حرکت دادند تا هر چه زود تر سپاهیان فرانسه نیز به ممالک اسلام وارد شده از غنائم بی پایانی که نصیب آلمانها شده است آنها نیز سهمی ببرند .

پادشاه فرانسه با اردوی خود بجانب آسیا گذشته رو بشهر نیکیا پیشرفتند و روزی در کنار دریاچه اسکانوس اوتراق کرده بودند که در آنجا آفتاب گرفت و وقوع آن کسوف فرانسویان را دچار بیم و هراس گردانید و آنرا بفال بد گرفتند اتفاقاً همانروز شامگاهان معلوم گشت که بیم و هراس و فال بدایشان بیجا نبوده زیرا خبر شکست پادشاه گنراد

وسپاهیانش بفرانسویها رسید.

لوی هفتم از آنجا بشهر نیکیا رفت و گنراد را دریافته هر دو پادشاه با یکدیگر اتفاق نموده قسم خوردند که در جنگ صلیب بهیچروی کوتاهی نورزند و از اتحاد و اتفاق چشم نپوشند، اما از آنجا که گنراد دیگر آنچنان نیروئی نداشت که بتواند با امپراتور فرانسه از راه زمین رو به فلسطین پیش رود به قسطنطنیه برگشته از امپراتور امانوئل خواهش کرد دسته ئی از کشتی های خود را باختیار وی گذارد تا گنراد و مابقی قشونهای آلمانی را از راه دریا به بیت المقدس انتقال دهند.

اما امپراتور فرانسه عید میلاد مسیح را در نقطه ئی بنام وادی - الغزلان جشن گرفتند و روز دیگر برآه افتاده در نزدیکی شهر لاذقیه کنار رود لیکوس با نیروهای اسلامی روبرو در آمدند و بعد از دو روز که فرانسویها از جانب چپ و مسلمانان از جانب راست رود حرکت میکردند بالاخره امپراتور نیروهای فرانسوی را با نطق های خود قوت قلب داده زیر فرمان دوسردار فرانسوی «هانریکوس» و «تادریکوس» از نهر گذرانیده در دشتی مسطح دوسپاه بزد و خورد پرداختند اما پس از ساعتی مسلمانان متفرق شده از میدان جنگ عقب کشیدند و همینکه خبر عقب نشینی سپاهیان اسلام باهالی شهر لاذقیه رسید آنها نیز از بیم قتل و غارت فرانسویان شهر را تخلیه کرده عموماً گریختند.

اما امپراتور لوی هفتم بعد از آن فتح و ظفر برآه خود ادامه داده وارد کوهستان شد و در قسمتی از آن کوهسار بقدری قله های بلند پیش پای آنان ظهور نمود که فرانسویان آن کوهستان را به لقب «جبال

لعنت « ملقب ساختند ، در یکی از شعبه های آن کوهساران عساکر اسلام که در جنگ اول از پیش روی فرانسویان عقب کشیده بصورت فراری و شکست خورده گریخته بودند اینک باطنطنه و دبدبه فراوان پیش روی فرانسویان خودنمایی کردند .

وضع کوهستان طوری بود که امپراتور سخت بوحشت افتاد و ناگزیر شد اردوی خود را بدو قسمت تقسیم کند قسمت اول را زیر فرمان عموی خود « کنت دوموریانا » قرار داد و جلو فرستاد . نیروهای کنت مزبور همینکه دو فرسنگ جلو رفتند مسلمانان را دریافتند در حالیکه فریاد های وحشت انگیز آنان مجاهدین صلیبی را بسختی مدهوش میساخت . خلاصه آنکه سواران دلیر مسلمان از سه جانب بفرانسویان هجوم بردند و مجاهدین فرانسوی ناچار عقب کشیده به قلای کوهی که پشت سرشان بود بالا رفتند اما در قله کوه مشاهده کردند که دیگر راه نیست و از آنجانب دره فی عمیق و هولناک است .

اما مسلمانان که بوضع آن کوهسار واقف بودند مجاهدین صلیبی را به تنگنا انداخته هر کس را که با فشاری میکرد از پا در آوردند و بسیاری را نیز اسیر گرفتند و بقیة السیف که قصد گریز داشتند و گمان میبردند بتوانند از آن دره فرود آیند عموماً بقعر دره پرتاب شدند بطوریکه از قسمت اول اردوی فرانسوی هیچکس باقی نماند سپس نوبت امپراتور لوی هفتم رسید که با قسمت دوم لشگرش پیش میآمد . همینکه اهل صلیب بمحل پیکار قسمت اول رسیدند مسلمانان را در انتظار خود یافتند در آنجا جنگجویان اسلام طبق نقشه فی که قبلاً

کشیده بودند بطریقی بیکار کردند که نیروهای سواره‌ی صلیبی از نیروهای پیاده ایشان بکلی جدا افتاد از اینرو مجاهدین فرانسوی با وجودیکه در پافشاری و جنگ مردانگی ورزیدند تا ب هجوم مسلمانان را نیاورده شکست خوردند و امپراتور ناگزیر رو بفرار نهاد و بالاخره گریختگان سپاه او نیز بوی پیوستند و باحالی فلاکت بار راه پیمودند تا بشهر «ساطالیا» رسیدند که در تصرف روم بود.

فرانسویان از نزدیکی شهر ساطالیا امیدوار گشتند که بتوانند وارد حصار آنجا شده چندی در امان زیست کنند تا مجروحین و خسته‌شدگان را بهبودی حاصل شود، اما برخلاف انتظار آنان حاکم شهر که یکی از اشراف روم بود دروازه‌ها را بسته اهل صلیب را راه نداد و بالاخره امپراتور با خواهش و تمنای بسیار توانست حاکم آنجا را راضی سازد که کشتی‌های موجود در بندر را با اختیار فرانسویان گذارد تا آنرا بشهر انتاکیه انتقال دهند، اما از آنجا که کشتی‌های موجود برای حمل تمامی فرانسویان کافی نبود در آنجا نیز اردو دو قسمت شد يك قسمت همراه امپراتور به کشتی نشسته از راه دریا بجانب شام رفتند و قسمت دیگر زیر فرمان «کنت دو فلاندر» و «آرشامپودو بوربون» از راه خشکی روانه گشتند و امپراتور فرانسه پنجاه پیمانه نقره بحاکم ساطالیا تسلیم نمود تا در عوض را همنمایانی بگمارد که اردوی مزبور را از خشکی بشهر طرسوس برسانند اما حاکم مزبور پولها را گرفت و بعد از حرکت امپراتور به اردوی دیگر اعثنائی ننمود و حتی یکنفر هم برای راهنمایی آنان همراه نساخت.

از طرفی لوی هفتم از راه دریا بانتاکیه وارد شد و فرمانروای شهر  
مزبور « رایموند دو بوانیار » از امپراتور استقبال بسزائی نمود و پس از  
چندی که میهمانان استراحت کافی یافتند گفتگو از آغاز جنگ شد و  
حکمران انتاکیه پیشنهادش این بود که باتفاق بجانب حلب حمله کنند  
و میگفت هر گاه قیساریه و حلب بتصرف اهل صلیب در آید در واقع  
کلید سوریه و فلسطین بدست ما افتاده است و مادامیکه حلب و قیساریه  
در تصرف اهل صلیب باشد از مهاجمات دائمی مسلمانان در امان خواهند  
بود. اما پادشاه فرانسه و همراهانش عجالتاً با شروع جنگ موافقت  
نمودند و گفتند ما بدو باید زیارت بیت المقدس رویم سپس بتدبیر کار  
جنگ پردازیم و بالاخره همگی عازم بیت المقدس شدند. و چون خبر  
نزدیک شدن فرانسویان پادشاه بیت المقدس « بودوین سوم » رسید همراه  
جمیع روحانیون و اهالی با شاخه های زیتون در دست باستقبال شتافتند  
و پادشاه فرانسه را در عین عزت و احترام وارد شهر کردند. در آنجا  
لوی هفتم آنقدر اقامت نمود که گنراد پادشاه آلمان و اطیش نیز وارد  
بیت المقدس شد و هر دو پادشاه به کلیسای قیامت رفته از اینکه سلامت  
از جنگ مسلمانان نجات یافته اند شکر الهی بجا آوردند.

سال ۵۴۳ هجری پادشاه بیت المقدس بدو پادشاه تازه وارد از اروپا  
پیشنهاد نمود که به فتح دمشق اقدام کنند و میگفت هر گاه دمشق  
بتصرف ما در آید شهر بیت المقدس از مهاجمات دائمی مسلمانان محفوظ  
خواهد ماند و بالاخره در ماه مه سال ۱۱۴۸ میلادی هر سه پادشاه باتمامی  
نیروهای خود از بیت المقدس روانه ی دمشق شدند. در حالیکه لشکر

مخصوص کلیسایی که مرکب از وابستگان روحانیت مسیحی بود و در واقع حزب مخصوصی بشمار میرفت بنام جمعیت هیکل نیز همراه ایشان براه افتاد و پیشاپیش لشکر مزبور رئیس روحانیون بیت المقدس حرکت میکرد در حالیکه چلیبای حقیقی که میگویند حضرت عیسی را ببدان چوب دار زده اند در دست وی بود.

اردوی اهل صلیب با شکوه و جلال و انتظامات مخصوص بدمشق رسیده شهر را محاصره کردند.

در آن موقع مجیرالدین نیره‌ی امیر طغتکین اسما حاکم دمشق بود اما در حقیقت زمام کل مهام آن ولایت در دست وزیر معین‌الدین آنز که از غلامان و زر خرید امیر طغتکین و مردی عاقل و دیندار و نیکوکار بود قرار داشت، امیرانز نیروئی از لشکریان موجود و داوطلب گرد آورده بدفاع شهر پرداخت بعد از مدتی که محاصره دوام داشت اهل صلیب روز ششم ماه ربیع الاول تصمیم گرفتند که از هر جانب بحصار شهر هجوم برند، در آن حال مسلمانان نیز تصمیم گرفتند که در میدان جنگ دست و پنجه نرم کنند بنا بر این سپاهیان اسلام با گروهی از عامه‌ی اهل شهر بقصد جهاد از دروازه بیرون آمدند و جمعی از مشایخ و بزرگان علمای اسلام نیز نیت جهاد کرده شمشیر بسته از شهر همراه مجاهدین خارج شدند که از آنجمله شیخ حجت‌الدین یوسف مغربی و نیز شیخ عبدالرحمن حلحول و دیگران بودند.

هنگامیکه مجاهدین از شهر درآمدند امیر معین‌الدین آنز نزد مشایخ شتافته خطاب بشیخ حجة‌الدین گفت: حضرت شیخ باین فریاد

پیری از جهاد معذور هستید مستدعیست شما با اعلامای دیگر بشهر برگردید  
ما بندگان در عوض جان فشانی خواهیم نمود . ( شیخ پاسخ داد : ) من  
بر نمیگردم زیرا جان خود را قبلا فروخته ام و آن معامله را بر هم  
نمیزنم . ( در اینجا اشارت شیخ به آیه قرآن شریف بود که مفهومش  
این است : « خداوند نفوس و اموال مؤمنین را از ایشان در عوض بهشت  
خریده است . » و این آیه در حق اهل جهاد نازل شده است بنا بر روایت  
ابن اثیر در آن روز مشایخ اسلام همراه مجاهدین دیگر آنقدر جنگیدند  
که بشهادت رسیدند و عاقبت بعد از کشته شدن گروهی از زرگان شهر  
اهل صلیب نیرو گرفتند و مسلمانان ناگزیر واپس کشیده بشهر درون  
شدند و از مابین اهل صلیب پادشاه گنراد و همراهانش بقدری پیش رفتند  
که بکنار دیوار شهر رسیده در میدان اخضر اتراق کردند و اهالی  
دمشق وضع و حال و خیم خود را دریافته بسختی متوحش و بیمناک  
گشتند اما امیر معین الدین پیش از آنکه اهل صلیب بدمشق برسند  
نزد امیر سیف الدین غازی فرزند اتابک شهید که فرمانروای موصل بود  
سفرائی فرستاده از او استمداد کرده بود و امیر غازی نیز بیدرنک با  
نیروهای موجود خود از موصل بحلب آمده برادر خود نورالدین محمود  
را نیز احضار کرده رو بدمشق شتافت و چون بشهر حمص رسید سفرائی  
نزد معین الدین انز فرستاده پیغام داد : اینک من برای امداد شما رسیدم  
و هر کس در سر زمینهای من میتواند است اسلحه برگیرد برگرفته  
در این اردو با من همراه شده است اکنون لازم است نایبی با چند  
کس از من در شهر دمشق اقامت داشته باشد تا بعد از آنکه ما با اهل

صلیب رو برو شدیم هر گاه خدا نکرده مسلمانان شکست یافتند من و سپاهیانم بتوانیم بدرون شهر آمده از خود دفاع کنیم ولیکن اگر به خواست خدا مظفر و منصور شدیم در آن صورت ما متعهد هستیم که شهر دمشق را ملك شما دانسته بی گفتگو بدست خودتان بسپاریم .

وقتی این پیام به معین الدین انز رسید فرستادگان زبان آور و خردمند نزد اهل صلیب روانه و آنرا تهدید نمود که اینك سیف الدین بكمك ما آمده است و هر گاه شما بچنگ و پیکار ادامه دهید ما شهر دمشق را بدو تسلیم خواهیم کرد و در آینده سر و کار شما با حریفی بسیار نیرومند خواهد افتاد ولی اگر دست و پای خود را جمع کرده بنخاك خود برگردید هیچکس مزاحم شما نخواهد شد و من نیز سیف الدین را بدمشق راه نخواهم داد .

از طرفی معین الدین فرستادگانی دیگر نزد عیسویان شام اعزام نمود و به آنها گفت شما از روی کدام عقل و طبق کدام تدبیر به صلیبیان غریبه كمك میکنید و حال آنکه میدانید هر گاه اینها مالك دمشق شوند تمامی شهرهای کنار دریا را از چنگ شما بیرون خواهند آورد در صورتیکه برای من فرقی نمیکند اگر خود را ضعیف و ناتوان یافتم شهر را به سیف الدین تسلیم میکنم و او ولایت دیگری بمن خواهد بخشید اما شما میدانید که هر گاه سیف الدین مالك دمشق شود بکنفر عیسوی را در حدود شامات باقی نخواهد گذاشت .

بدین ترتیب عیسویان بومی شام فریب سخنان معین الدین را خورده خود را از اروپائیان جدا ساختند و پادشاه و اعیان بیت المقدس نزد لوی

هفتم و گنراد رفته آنان را از سیف الدین بسختی ترسانیدند و خلاصه آنکه صلیبیان تازه وارد بالاخره از اقدام بجنگ خود داری نمودند و مسلمانان که پیشرفت تدبیر خود را دریافتند قوت قلبی گرفته از دمشق بیرون آمده اهل صلیب را در چادرهای آنان تیرباران نمودند و اهل صلیب خود را بمیان باغات کشانیده تحصن جستند و عاقبت روز دهم ربیع الاول (۵۴۳) نیروهای مختلف صلیبی بحال تفرقه از اطراف دمشق روانه گردیدند و مجاهدین آلمانی و اطریشی از همانجا یکسر به میهن خود برگشتند.

هنگامیکه گنراد پادشاه آلمان بجانب مشرق میآمد پسر حکمران جزیره سیسیل همراه وی بقصد جهاد روانه شد، پادشاه گنراد وقتی به طرابلس شام رسید با حکمران آنجا که «پل» نام داشت مناقشه کرد و قلعه‌ی مستحکم «عزیمه» را که در تصرف پل بود جبراً از دست لشکریان وی خارج ساخته به پسر والی سیسیل تسلیم نمود.

در این هنگام که خبر تفرقه‌ی اهل صلیب در اطراف دمشق منتشر و بسمع پل والی طرابلس رسید نامبرده که از تجاوزات هم‌مذهبان خود رنجیده خاطر بود نامه‌ی بعنوان سیف الدین و نورالدین نوشته خواهش نمود قلعه‌ی عزیمه را از دست پسر حکمران سیسیل بمدر آورده خود متصرف شوند. بنابراین نورالدین نیز معین الدین انز وزیر دمشق را بکمک طلید، امیر انز هم بیدریغ با نیروهای دمشق به اردوی سیف الدین و نورالدین پیوسته عازم قلعه مزبور شدند و طی مدتی کوتاه حصار عزیمه را ویران ساخته جمیع مردان و زنان صلیبی را که مقیم آنجا بودند

باسارت گرفته پسر والی سیسیل و بانوی همسرش را جزء اسرا در آورده بجانب حلب روانه شدند و معین الدین نیز هم با لشکریان خودش آندو برادر را وداع گفته بدمشق برگشت .

سپس در اواخر سال ۵۴۳ اهل صلیب زیر فرمان حکمران اناکیه اجتماع کرده بجانب حلب تاختند و جاسوسان نورالدین ویرا با اجتماع و عزیمت اهل صلیب آگاه نمودند .

نورالدین محمود نیروهای موجود حلب را برداشته باستقبال اهل صلیب شتافت و در نقطه ئی بنام بغری ما بین طرفین جنگی سخت رویداد که در پایان آن اهل صلیب شکست یافتند و بسیاری از آنان کشته شدند و جمعی از بزرگان ایشان باسارت درآمدند و غنائم فراوانی بچنگ مسلمانان افتاد. نورالدین محمود مقداری از غنائم و اسیرانرا نزد سلطان مسعود سلجوقی و خلیفه بغداد ارمغان فرستاد ، اهمیت فتح مزبور بحدی بود که شعرا مدایح فراوان برای نورالدین ساختند و مقداری از آنها را ابن اثیر در تاریخ خود ثبت کرده است .

سال ۵۴۴ هجری امیر سیف الدین غازی فرزند ارشد اتابک شهید بعد از سه سال و پنج ماه پادشاهی در موصل وفات یافت « ماه جمادی - الاخر » اتابک سیف الدین غازی مردی معارف پرور و دانش دوست بود و چندین مدرسه از مدارس موصل بفرمان وی بنا شده است .

بعد از وفات نابهنگام امیر سیف الدین که در وسط جوانی از دنیا رخت بر بست وزیرش جمال الدین و سپهسالار لشکرش امیر زین الدین برادر کوچکتر او قطب الدین مودود را جانشین وی قرار دادند .

در آن اثنا حاکم ولایت «سنجار» از حکومت موصل رنجیده نامه‌ئی بنورالدین نوشته تقاضا کرد وی بیاید و سنجار را تحویل بگیرد نورالدین نیز بفوریت خود را به سنجار رسانیده آنجا را نیز تصرف نمود. وقتی این خبر بموصل رسید وزیر و سپهسالار اتابک قطب الدین را برداشته بقصد استرداد سنجار از موصل راهی شدند و چون بحدود سنجار نزدیک رسیدند روزی وزیر جمال الدین مجلسی از بزرگان دولت تشکیل داده بعد از مقدماتی چنین گفت: (سیاست ما همواره بر این منوال بود که نورالدین محمود را در چشم سلطان مسعود سلجوقی و درباریانش عظیم و مقتدر جلوه دهیم و پیوسته چنین دعوی نموده ایم که نورالدین محمود در برابر اهل صلیب مانند سدی سدید قرار گرفته غیر از وی احدی نیست که بتواند با این قدرت و کامیابی از حملات پیاپی اهل صلیب مانع شود و خلاصه آنکه ما خودمان را بچشم درباریان سلطان کوچکتر از نورالدین جلوه میدادیم همچنان که نورالدین نیز همواره در مقابل اهل صلیب ما را بزرگتر از خود جلوه داده به آنان میگوید هر گاه شما با من رفتار خوشی نداشته باشید من کشورم را به فرمانروای موصل تسلیم میکنم آنوقت خواهید دید که چگونه دمار از روزگار شما خواهند بر آورد و طی روزی چند جمیع اهل صلیب را از شام اخراج خواهد نمود اکنون من درحیرتم که چگونه ما بین دو برادر جنک و بیکار بوجود آوریم و چرا باید تدابیر سودمند گذشته را یکباره ضایع گردانیم من فکر میکنم هر گاه ما درجنک بر نورالدین غالب آئیم در آنصورت درباریان حریص سلطان مسعود سلجوقی چشم طمع بحکومت

موصل خواهند دوخت و بزودی دست ما را از کار کوتاه خواهند ساخت و برعکس اگر نورالدین بر ما غالب آید اهل صلیب بدو طمع خواهند برد زیرا دیگر از ما ترسی نخواهند داشت، بنا بر این بهتر آنست که ترك جنگ و جدال گفته آبروی هر دو برادر و هر دو دولت را بی جهت فریزیم .

بیانات خردمندانه جمال الدین در دل اتابك قطب الدین و جمیع بزرگان حاضر در مجلس نشست و همان روز مابین طرفین صلح شد بدین ترتیب که نورالدین شهر سنجار را تسلیم قطب الدین نمود و قطب الدین نیز شهر حمص را که در شام واقع است بعلاوه شهر دیگری به برادرش نورالدین بخشید .

هنگامی که نورالدین از سنجار عازم حلب میشد تمامی خزاین و سیم و زری را که پدرش اتابك شهید در سنجار ذخیره کرده بود بتصرف خود در آورده بحلب برد و برادرش پیغام داد که برای جنگ با اهل صلیب ما بیش از شما نیازمند سیم و زر هستیم .

بعد از رسیدن نورالدین به حلب بار دیگر والی انطاکیه با گروه بزرگی از اهل صلیب بقصد نجات یکی از قلعه‌هایی که بتازگی لشکریان نورالدین قصد تسخیر آنرا کرده بودند بحدود حلب آمد، نورالدین نیز باستقبال وی شتافت و جنگی سخت روی داد که در انتهای آن شهادت و لیاقت نورالدین که هنوز تازه جوان بود بر همگان پدیدار گشت . در آن جنگ امیر رایموند حکمران انطاکیه بقتل رسید و فرزند صغیرش بنام « بوهیموند » بجای پدر والی انطاکیه شناخته شد اما چون هنوز کودک

بود مادرش یکی از اشراف تازه وارد اروپا را بنام «کنتان رانوت» به شوهری خود انتخاب نمود تا در عین حال بعنوان پیشکار امور ولایت انطاکیه را اداره نماید.

اما این کنتان رانوت بزودی اثنای یک جنگ کم اهمیت از طرف لشکریان نورالدین اسیر شد و بوهیه روند صغیر در مسند حکومت انطاکیه بفرمانروائی باقیماند. در همین سال موضوع تسخیر قلعه «افامیه» روی داد قلعه‌ی افامیه بر شهر حماة مسلط بود و از هنگامیکه بتصرف اهل صلیب در آمده بود جنگجویان مقیم آنجا دائم از هر جانب بحدود مسلمانان تاخته بقتل و غارت میپرداختند و چون قلعه استوار بود فتح آنجا نیز برای مسلمانان میسر نمیشد و فی الحقیقه مسلمانانیکه در نزدیکی افامیه اقامت داشتند در نهایت ذلت و خواری گذرانیده مجبور بودند به جنگجویان قلعه مزبور باج و خراج و جزیه بپردازند.

اتابک نورالدین بعد از فراهم آوردن وسایل قلعه کوبی آنجا را بمحاصره افکنند و بحدی در محاصره سخت گیری نمود که هیچ فرد از ساکنین آنجا قدرت بیرون شدن از قلعه را نداشتند. خبر قلعه افامیه که به اهل صلیب رسید از هر جانب اجتماع نموده بقصد آنجا راهی شدند اما پیش از وصول اهل صلیب نورالدین توانست قلعه را تسخیر کند چنانچه از نوحصار آنجا را تعمیر کرده ذخایر و خوار و بار فراوان در قلعه جا داده گروهی از دلاوران اسلام را بمدافعه آنجا گماشت.

اهل صلیب که وضع را چنان دیدند با نورالدین مصالحه کرده مالکیت ویرا نسبت بولایاتی که تازه تسخیر کرده بود رسماً شناختند.

در همین سال ۵۴۴ روز پنجم جمادی الاخر خلیفه فاطمی مصر بنام الحافظ لدین الله « عبدالمجید فرزند ابوالقاسم » پس از نوزده سال و هفت ماه خلافت در سن هشتاد سالگی وفات یافت و پسرش اسمعیل ابومنصور بنام الظافر بامر الله بر جای وی نشست . در خلافت الظافر والی جزیره سیسیل بنام « رودریک » که قبلاً باسیر شدن پسر و عروسش در شام اشاره نمودیم و مردی آرزومند جهانگیری و جنگجو بود با نیروهائی که تشکیل داده بود بولایات تونس و الجزیره تاخته در آن خطه فتوحاتی کرد . ولایات مزبور و همچنین مراکش یعنی در واقع تمامی افریقای شمالی در آن هنگام زیر خلافت فاطمی مصر قرار داشت . فتوحات رودریک والی سیسیل ممکن بود ادامه یابد اما از بخت بلند خلیفه فاطمی در آن موقع امپراطور روم امانوئل با رودریک بجنگ پرداخت و اشتغال رودریک در جنگ با روم متصرفات مصر را از مزاحمت شاه سیسیل محفوظ داشت .

در اواخر سال ۵۴۴ معین الدین انز وزیر بما تدبیر دمشق و وفات یافت و امیر مجیر الدین والی دمشق که در زندگانی هیچگونه اختیاری نداشت پس از فوت وی عملاً بحکومت پرداخت .

سال ۵۴۵ هجری برای اولین بار دست تقدیر طعم شکست و ناکامی را باتاباک نورالدین زنگی چشاندید تفصیل اینواقعه چنان بود که نورالدین در سال مزبور سپاهیان خود را بسیج کرده بجانب شمالی حلب در متصرفات امیر ژوسلان که از بزرگترین فرمانروایان شجاع و دلاور اهل صلیب بود حمله برد . همینکه ژوسلان خبر هجوم نیروهای نورالدین

را شنید علاوه بر قوائیکه خودش موجود داشت از دیگر امرای صلیبی نیز مدد خواست و با سپاهی آراسته و مردانی فداکار بمقابله‌ی اهل اسلام شتافت و چندین جنگ در میدانهای مختلف مابین طرفین رویداد تا در آخرین پیکار مسلمانان که راه ارتباطشان غفلتاً با خاکهای اسلام مقطوع شده بود شکست خوردند و جماعتی مقتول و بسیاری باسارت درآمدند از جمله اسیران یکی هم اسلحه دار مخصوص نورالدین بود امیر ژوسلن فرمانروائی جوان بود که دعوی مردانگی داشت نورالدین نیز همچنان فرمانروائی جوان بود و مردانگی و همت شناخته شده بود.

امیر ژوسلن اسلحه دار نورالدین را نزد سلطان قلیسیج ارسلان سلجوقی فرستاد که با وی مناسباتی داشت و از طرفی دختر سلطان همسر نورالدین بود ژوسلن بسلطان پیغام داد از آنجا که نورالدین بسمت دامادی شما سرافراز شده است اینک اسلحه دار او را که در ردیف هزاران نفر از دلاوران دیگر اسلام باسارت ما در آمده است بخدمت گسیل میدارم و امید است بزودی سرکردگان دیگر و حتی داماد عزیزتان را نیز بعد از اسیر گرفتن از هر آفت و لطمه‌ئی حفظ کرده بر عایت خاطر شریف آن دوست محترم و از بابت آنکه بانوی گرامی دختر شما همسر نورالدین غمناک نشود بحضور محترم اعزام داریم.

وقوع این حادثه بر خاطر نورالدین سخت گران آمد و در واقع مراتب حمیت و غیرت ویرا لطمه دار ساخت بطوریکه جداً در صدد افتاد از هر جانب با سپاهیان فراوان بخاکهای ژوسلن بتازد اما چون ممکن بود آنچنان اقدامی نتیجه مطلوب نورالدین را بحصول نیآورد

بنا بر آنکه بزرگان گفته اند « بنای جنک بر مکر و فریب است » دست بتدبیر و حیل و برد چنانچه تنی چند از دلاوران کرد و ترکمان را که در چابکی و تردستی شهرتی داشتند احضار کرده و عده هائی بزرگ از عطای اموال نقدی و املاک به آنها داد و انعامی فراوان نیز نقد بایشان تسلیم کرد و آنانرا متعهد ساخت که یا شخص ژوسلن را غافلگیر کرده اسیر بگیرند یا او را بقتل رسانند .

دلاوران مزبور انجام این خدمت بزرگ را با جان و دل پذیرفته وارد خاکهای امیر ژوسلن شدند و هر چند نفردر جانی کمین کرده مواظب اوضاع و احوال بودند تا روزی شنیدند که امیر ژوسلن از اردوی خود بیرون رفته با فوجی از سواران رکابی خود برسریکی از طوایف ترکمان تاخته است. دلاوران بیدرنک همدیگر را خبر داده بصورتی متفرق ژوسلن را دنبال کردند و هنگامی نزدیک او رسیدند که امیر مزبور ترکمانان بینوا را غارت کرده اموال آنان را بدست آورده گروهی از زنان و دختران ترکمانرا باسارت گرفته بود و اینک روبرو کز خویش بر میگشت .

دلاوران که دورادور حرکات او را میپاییدند در نقطهئی از راه که باغستان و آب و درختی وجود داشت مشاهده نمودند که ژوسلن یکی از دختران زیبای ترکمانرا گرفته جبراً بجانب باغ کشیده از همراهان خود جدا افتاد تا از آن دوشیزه کام دلی حاصل کند در حالیکه دوشیزه ترکمان نیز با فریاد و استغاثه میکوشید خود را از چنگ امیر برهاند در چنانحالی رفقای کرد خود را بدرون باغ رسانیده به ژوسلن هجوم بردند و با آنکه امیر مزبور میخواست از خود دفاع کند چون تعداد دشمن زیاد بود فرصت

رزم و پیکار نیافت بطوریکه هجوم کنندگان بفوریت دست و دهان ژوسلن را بسته ویرا بترك اسب خود گرفته از آن نقطه دور شدند و بررقای ترکمان پیوستند .

در عرض راه ژوسلن با هر زبانی بود خواهش کرد دهانش را گشودند آنوقت با زبان دلفریبی که داشت بنای وعد و وعید را نهاده مبالغهنگفتی طلای ناب تعهد نمود که تسلیم دلاوران کند و آزادی خود را بدست آورد . ررقای ترکمان از هنگفتی مبلغی که تعهد کرده بود فریب خوردند بنا براین ژوسلن را در چادرهای خود نگاهداشته خبر اسارتش را از نورالدین پنهان ساختند .

ژوسلن نیز برای درباریان خود پیغام فرستاده مبالغه تعهد کرده را طلب داشت در اثنای آنکه امیر ژوسلن ها بین ترکمانان با آسایش و خوشی میگذرانید و منتظر وصول طلاهای تعهدی خود بود یکی از داوطلبان کرد که داخل آن زمره بود شبی خوابی دید که کسی او را از این معامله سرزنش میدهد و میگوید اگر ژوسلن را در ازای طلا آزاد کنید هر قطعه از آن طلاها چون آتشی سعادت شمارا سوزانیده خاکستر میکند .

دلادر کرد بر اثر آن رؤیا خود را بحلب رسانیده تمامی واقعه را برای نایب نورالدین گزارش داد و نایب مزبور گسروهی از سواران دلیر خود را بر سر ترکمانان فرستاد که تا به جبر و قهر ژوسلن را از آنان گرفته بشهر حمص خدمت نورالدین بردند .

انتشار خبر اسارت ژوسلن در عالم اسلام شادمادنی بزرگی بوجود

آورد همانطوریکه ما بین اهل صلیب مصیبتی عظیم تلقی شد زیرا امیر ژوسلن جوانی بود صاحب مکر و حیل و در عهد و وفا هیچگاه پایدار نبود چنانچه مکرر با نورالدین و سایر امرای اسلام پیمان صلح می بست و بمجردیکه فرصتی بدست می آورد پیمان را شکسته به ممالک آنان هجوم برده بقتل و غارت میپرداخت. از این گذشته در جنگ و پیکار چابک دست و در قتل و کشتار بی پروا و در دشمنی با مسلمانان پایدار بود. بعد از اسارت ژوسلن اتابک نورالدین به ممالک اهل صلیب حمله برده طی همین سال بیش از پانزده شهر و قلعه مستحکم را با جنگ و پیکار بتصرف مسلمانان در آورد. روش و روال کار نورالدین چنان بود که همینکه يك قلعه را تسخیر میکر از بیم آنکه مجدداً بچنگ اهل صلیب بیافتند زیر نظر مهندسین دانشمندی که در خدمت داشت باره و برجهای آن قلعه را استحکامی بسزا داده عمق خندق را چند برابر ساخته تعداد کافی از لشکریان برای دفاع آنجا با خوار و بار و مهمانی که برای مدت ده سال محصوریت آنان کفایت مینمود در قلعه میگذاشت و پس از تکمیل اسباب دفاع يك قلعه آنجا را ترك گفته به تسخیر قلعهی دیگر همت میگماشت بدینصورت هیچ کدام از دژها و قلاعی که در تصرف نورالدین بود بر فرض آنکه از طرف دشمن بمحاصره میافتاد دیگر احتیاجی بکمک خارجی نداشت و عهده محاصره ی آن قلعه ها برای اهل صلیب مشغرم نمی شد.

سال ۵۴۸ فتوحات نورالدین مانند گذشته دوام یافت و هنگامیکه

قلعه دلوک را که به ژوسلن تعلق داشت بمحاصره افکنده بود اهل صلیب از روی حمیت اجتماع کرده در صدافتادند کشور بی صاحب مانده ی ژوسلن

را که اسیر مسلمانان گردیده است از چنگال نورالدین برهانند بنا بر این سپاهی بزرگ از اهل صلیب گرد آمده برای نجات قلعه دلوک شتابان پیش راندند و چون نورالدین خبر هجوم آنانرا شنید با آنکه عدد سپاهش خیلی کمتر از خصم بود بی پروا قلعه را ترک گفته رو بدشمن تاخت و پس از جنگی که سه شبانه روز در کار بود و پس از آنکه طرفین مردانه مقاومت ورزیدند و تا توانستند خون یکدیگر را بخاک ریختند عاقبت نفوس کم عدد مسلمانان بر خصم بر عدد غالب آمده اهل صلیب شکست خوردند و مسلمانان به تعقیب خصم پرداخته بسیاری از آنانرا کشته یا اسیر گرفتند سپس نورالدین بجانب قلعه برگشته از سرجد و جهد طی اندک مدتی قلعه دلوک را تسخیر و طبق برنامه خود آنجا را از نو ترمیم و تعمیر کرده با لشکر و لوازم جنگ مملو ساخته با خیال راحت رو بجانب دیگر روانه گشت .

در همین سال سلطان مسعود سلجوقی فرزند سلطان محمود سلجوقی ماه رجب در شهر همدان وفات یافت و با وفات این پادشاه میتوان گفت که قدرت و شرافت خاندان سلطنتی سلجوقیان بکلی ساقط گردید زیرا از این تاریخ بعد هر چند دو سه نفر بعنوان سلطنت بر تخت نشستند لیکن دیگر کسی در ولایات دور دست نسبت بدربار ایران کرنشی ننموده اطاعتی نوزید .

از جمله همینکه خبر وفات سلطان مسعود به خلیفه‌ی بغداد رسید درباریان خلافت که سالیانی دراز از هر گونه اختیار و اقتداری محروم بودند موقع را مفتنم شمردند برای اعاده قدرت خلیفه کمر همت بستند

بطوریکه سابقاً هم اشاره نموده‌ایم در شهر بغداد فرمانفرمائی از جانب سلطان حکومت میکرد که بنا بر حفظ ظاهر او را بعنوان داروغه می‌نامیدند و با این لفظ میخواستند چنان وانمود نمایند که در پایتخت خلافت کسی جز خلیفه حکومت نمیکند و اگر عاملی هم از طرف سلطان سلجوقی ایران در آنجا گماشته شده آن عامل فقط عنوان داروغه دارد نه فرمانفرمائی بغداد اما در حقیقت تمامی امور ولایات از جزئی و کلی در اختیار داروغه بود و شخص خلیفه حتی در کارهای قصر خلافت نیز چندان اختیاری نداشت خلاصه در اینموقع که خبر فوت سلطان مسعود رسید خلیفه المقتدی لامر الله فرمانی صادر کرده داروغه‌ی بغداد را که نامش « مسعود بلال » بود یفسق و فجور و شراب خواری متهم ساخت و داروغه که از وضع اختلال آمیز دربار آگاه بود خود و نزدیکانش از شهر گریختند و بر اثر فرمان خلیفه مردم بغداد بخانه‌های امیران و سرکردگان و عمال سلطان مسعود که در بغداد اقامت داشتند هجوم برده بغارت و یغما پرداختند و اموال کلی و اصلی آنان را شخص خلیفه بتصرف خود در آورد. در همان روز مأمورین خلافت مقداری شراب در کوچه‌های بغداد ریختند و گفتند که اینهاست ذخایر عمال دولت سلجوقی که گروهی فاسق و فاجر و شرابخوار بودند.



## که در زیر چاپ و اکثر در حال تجدید انتشار است :

- ۱ - دو جلد ایران اقتصادی « تاریخ اقتصاد و تجارت ایران از آغاز عهد هخامنشی تا عصر پهلوی »
  - ۲ - وصیت نامه اردشیر بابکان
  - ۳ - یادداشتهای سیاسی انوشیروان خسرو اول
  - ۴ - ایران شناسی « شامل جغرافیای دقیق و تاریخ تمدن ایران »
  - ۵ - تذکره رجال « شامل احوال حکما و فقهای اسلام از ایرانیان »
  - ۶ - شرح احوال شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
  - ۷ - شرح احوال خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی
  - ۸ - زندگانی سیاسی ابن سینا « که قبلا در اطلاعات هفتگی منتشر و از روی آن بزبانهای آلمانی، عربی، انگلیسی ترجمه و طبع گردیده اینک فارسی آن جداگانه زیر چاپ است »
  - ۹ - رساله در موسیقی و تاریخ آن
  - ۱۰ - رساله در سحر و جادو و تاریخ پیدایش آن
  - ۱۱ - تذکره زنان شاعره و دانشمند
  - ۱۲ - افسانه های تاریخی ایران « شامل یکصد و ده جزوه »
  - ۱۳ - داستان نادرشاه « دوران کودکی و جوانی او » که در نسخ تاریخی نیست
  - ۱۴ - داستان بیژن و منیژه « که بنگاه مجله ماه نو اخیراً منتشر کرده است »
  - ۱۵ - جلد دوم جنگهای صلیبی « احوال نورالدین و صلاح الدین ایوبی »
  - ۱۶ - تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان
  - ۱۷ - تاریخ معاصر ایران « از آغاز سلطنت صفویه تا پایان سلطنت شاهنشاه فقید که بعنوان ذیل تاریخ حبیب السیر منتشر میشود »
  - ۱۸ - رساله در طالع شناسی و نجوم
  - ۱۹ - ۲۹ حلقه شامل ۲۹ کتاب « داستانهای تاریخ ایران از عهد هخامنشی تا امروز »
- کتابهایی که در کتابفروشی اکنون یافت میشود از این مؤلف :
- ۱ - داستان شهریانو که تاریخ هجوم اعراب است به ایران در سه جلد
  - جلد اول و دوم جنگهای صلیبی .





